کتاب منتخب الرسائل

مطابق با فتوی حضرت مستطاب

حجة الاسلام والمسلمین آیة الله

فی الارضین

آقای حاج شیخ

عبدالکریم

حایری

مدظله العالی

جناب حاج میرزا احمد فرهومند کتابفروش طهران

بزینت طبع در آورد

بتاریخ غره شهر شوال

۱۳۴۹

مطبعه « فرهومند » طهران

چون
کتاب منتخب الرسائل

مکرر بطبع رسیده و دارای اغلاط کثیره بود لهذا تصحیح آنرا
از حضور مبارک حضرت مستطاب حجة الاسلام مروج الاحکام
استادالفقهاء والمجتهدین ناصر الملة والدین
آیة الله فی الارضین
آقای حاج شیخ عبدالکریم الحایری
« الیزدی متع الله المسلمین بطول بقائه »
استدعا نموده وآن وجود مبارك تصحیح فرموده و جهد
کافی این اقل خدام اهل شرع حاج میرزا احمد
کتابفروش فرهومومند طبع شد



مطبعه « فرهومند » طهران

(در بیان وضوء)

یاصاحب الزمان ادرکنی

(بسم الله الرحمن الرحیم)

عمل باین رساله شریفه مجزی است انشاءالله الاحقر عبدالکریم الحایری

محل مهر مبارک

عمل باین رساله شریفه که جناب مستطاب نخبة العلماء الاتقیاء الاعلام آقای معظم سلمه الله تعالی منتخب نموده اند صحیح و مجزی است

حررة الاحقر عبدالکریم الحایری الیزدی

رساله شریفه منتخب الرسائل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

امابعد بس جون کتاب مستطاب منتخب الرسائل که جناب السید المسدد والعالم المؤید الحاج **سید ابو القاسم** الاصفهانی شکرالله سعیه واجرالله مثوبته مطابقاً الفتوے سید الفقهاء و استاد المجتهدین آیة الله فی الارضین العلامة الطباطبائی الیزدی اناداالله مضجعه تألیف فرموده بود و آن رساله ایست در نهایت خوبی و خوش ترتیبی و با اینکه کمال اختصار

در او رعایت شده مشتمل است بر جل فروعات و عمدهٔ احکام لذا این رساله شریفه را مطابق ساخته با رأیے مبارك حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین غیاث الملة استاد الفقهاء و المجتهدین آیة الله الیزدی الحایری الحاج **شیخ عبدالکریم** متع الله المسلمین بطول بقائه تا نفع آن اعم وفائده آن اتم باشد ومشتمل است بر دو مقصد

مقصد اول

در اصول دین یا اشاره بادله و اضحه بطوریکه بر هر عامی روشن شود و قبل از شروع درآن بدانکه هر ذی شعورے بمجرد تفکر در وجود خود با سائر مصنوعات میباشد بداند که مصنوع بخودی خود موجود نشده بلکه صانع قادر حکیمی که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزه و مبرا از صفات نقص و احتیاج میباشد او را ایجاد فرموده و منصور و معقول نیست که او هم مخلوق دیگری باشد و الا تسلسل لازم میاید پس هرمصنوعی دلیل است بر وجود صانع و در اثبات توحید و یکانکی و بیهمتائی حضرت صانع اکتفا مینمائیم بچند دلیل که بفهم عوام نزدیك باشد **دلیل اول** اصول دین پنج است **اول** توحید و آن اعتقاد بیکانکی خداوند عزشأنه میباشد بشش دلیل **اول** آنکه اگر اورا شریك میبود بسبب آن شریك

عالم فاسد میشد **دوم** آنکه شرکت نقص خدائی میباشد و نقص در
خدا نیست **سیم** آنکه پیغمبران تمام از نزد خدای واحد آمدند و
اخبار بوحدانیت او نمودند اگر خدای دیگر بود اظهار حیوة
مینمود **چهارم** برفرض تعدد یکی از آنها اگر قادر باشد بر دفع
دیگری دفع آن دگر خدائی اورا کاملی مینماید پس باید دفع او
را نموده باشد و اگر نتواند خدای عاجز عاجز خدا نیست **پنجم**
خدا به پیغمبران فرموده که شریك ندارم اگر دروغ گفته نقص
است و خدا ناقص نیست و اگر راست گفته مطلب ثابت است **ششم**
آنکه میان دوچیز فاصله باید باشد تا دو بودن محقق شود و لازم
میاید آنفاصله هم قدیم باشد و حال آنکه ادعاء نشده و اگر ادعاء
آن هم بشود تسلسل لازم میاید و آن محال است **واما** صفات ثبوتیه
[illegible] خداوند که عین ذات اوست پس علماء هشت صفت ذکر
کرده اند و مرجع آنها چند صفت است اول قدرت دوم علم سوم
حیوة چهارم ازلی که همیشه بوده پنجم ابدی که همیشه خواهد
بود و بقیه صفات او مرجع آن بعلم و قدرت است و بعضی از
صفات افعال اوست مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر ثبوت این
صفات آن است که اینها صفات کمالیه است و خدا کامل است
واما صفات سلبیه که خداوند عالم از آن منزه و مبرا است چند
صفت است چنانچه علماء ذکر نموده اند **اول** مرکب بودن **دوم**
جسم یا جوهر یا عرض بودن **سیم** دیدنی بودن **چهارم** محل

حوادث بودن **پنجم** شریك داشتن **ششم** احتیاج داشتن **هفتم** معانی
یعنی زائد بودن صفات ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن جمیع ذلك
علوا کبیرا زیرا که اینها صفات نقص است و خدا منزه از آن است
دوم نبوت بدانکه افراد انسان معاش آنها منظم نخواهد شد مگر
بمشارکت و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در رفع احتیاجات
خودشان و معاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن با یکدیگر و
معامله واقع نخواهد شد مگر از روی قانون عدل صحیح از جانب
حق سبحانه و تعالی چراکه اگر واگذار نماید امر قانون را
بخلق هر کس بر حسب رأی سخیف خود اختیار طرقی را خواهد
نمود و نظام عالم مختل خواهد شد پس بر حضرت حق سبحانه و
تعالی معین است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطهٔ انسان
کامل که از جنس خلق باشد آن احکام را بخلق برساند که
بتوانند با او الفت گرفته و تعلم آن قانون و احکام را از او بنمایند
و باید آن شخص کامل و معصوم از خطا باشد و بمعجزات و آیات
بینات اثبات پیغمبری خودرا بر خلق نماید تا اذعان و اعتقاد بنبوت
و پیغمبری او نموده اورا در آن احکام تصدیق کنند یا آنکه
مخبر صادقی اخبار بنبوت او نماید پس بدانکه از زمان حضرت
آدم تا زمان حضرت محمد بن عبدالله ابن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه و اله و علیهم اجمعین صد و

بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند از جانب حق سبحانه و
تعالی و بشارت مقدم مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
را بخلق دادند و دین آنحضرت باقی است الی یوم القیامه ونبوت
آنحضرت ثابت است بشش دلیل **اول** آنکه باتفاق کافر و مسلم
آنحضرت شاگردی استادیرا نفرموده و درس نخوانده و ننوشته
و از آنحضرت و اوصیاء او در هر علمی فرمایشاتی صادر شد
که بی‌تعلیم معلم محال عادی میباشد وصادر شدن این خرق عادات
از ایشان معجزه واضحه است **دوم** آنکه در کتابهای آسمانی
مکرراً بشارت بقدوم مبارک آنجناب داده شده چنانچه در آیات
شریفه قرآن بیان فرموده و اگر در آنها نبود خصم آنجناب که
یهود و نصاری بودند تکذیب او را مینمودند و اگر اینمعنی را
تکذیب نموده‌بودند بایست بتواتر بما برسد وحال آنکه‌نرسیده **سیم**
معجزات و خوارق عادات که بتواتر از آنحضرت صادر شده و
بما رسیده مثل شق‌القمر و تسبیح سنگریزه در کف مبارک‌آنجناب
و امثال آن از معجزاتیکه در کتب ثابت است **چهارم** آنکه
قرآنی از جانب خداوند آورده که فصاحت و بلاغت آن عاجز
نموده فصحاء عرب را که در قرآن در مقام تحدی فرموده‌فأتوا
بسورة من مثله و همه فصحاء عرب در مقام معارضه بر آمدند و
عاجز شدند **پنجم** آنکه کمالاتی و اخلاقی از آن جناب بتواتر

رسیده که دارای آنها مستحق پیغمبریست وزمان آن حضرت زمان
طغیان کفر بوده وقاعده لطف اقتضا مینمود که مثل او مرسل
بسوی خلق شود **ششم** آنکه اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم‌لازم
بود که شخصی را بگمارد که بطریق علمی کذب او را واضح
نماید زیرا که مقتضای حکمت این است که شخص حکیم عالم
قادر علی‌الاطلاق بغلبه وقوه یا بطریق دفع مفسد دین را بنماید
سیم معاد جسمانی است که تمام خلق با همین بدن عنصری روز
قیامت محشور و در موقف حساب خواهند آمد بشش دلیل **اول**
آنکه ظلم در بنی آدم بسیار است و غالباً جزاء آنها در دنیا داده
نمیشود اگر روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگیرد
لازم میاید که خداوند عالم سبب ظلم‌شده باشد و ظلم بر خداوند
جل شانه قبیح است **دوم‌وسوم** آنکه خداوند حکیم تکلیف‌فرموده
بندگانش را باموری چند و وعدهٔ ثواب و وعید از عقاب فرموده
وچونکه آن صواب وعقابها بالعیان در دنیا نیست باید روزجزائی
باشد و الا لازم میاید تساوی مطیع و عاصی و این قبیح است و
ایضاً کذب لازم میاید **چهارم** آنکه اتفاق اهل هر ملت حقه بر
آن شده **پنجم** آنکه اگر نبوده باشد و بیان نشده باشد خلق بظلم
عالم را فاسد مینمایند **ششم** آنکه اگر بعد از ثبوت نبوت خاصه
حضرت رسول بنصوص متواتره در قرآن بیان نموده **چهارم**عدل

است و بعضی آنرا اصل مذهب شمرده اند بشش دلیل **اول** آنکه
ظلم قبیح است و بر خدا روا نیست **دویم** آنکه ظلم نمودن بجهة
احتیاج واقع میشود وخدا محتاج نیست **سیم** آنکه خداوند جل شأنه
خود منع از ظلم فرموده چگونه خود مینماید **چهارم** آنکه در
کتابهای منزله اخبار بعدل خود فرموده **پنجم** آنکه نظم آفرینش
عالم اقتضاء عدل او را مینماید **ششم** آنکه باحتمال ظلم رفع اعتماد
میشود از صدق او پنجم امامت است که او را هم بعضی اصل
مذهب شمرده اند و همان برهانیکه ذکر شد در اثبات نبوت مطلقه
و احتیاج خلق بانبیاء جاریست در اثبات ولایت مطلقه و لزوم
نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای ابقاء دین حضرت
خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و اتمام حجت بر خلق و بیان
احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام و بقاء او الی یوم
القیمه و امامت خاصه دوازده امام علیهم السلام که اول امیر المؤمنین
علیه السلام دوم امام حسن سیم امام حسین چهارم امام زین العابدین
پنجم امام محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام موسی کاظم
هشتم امام رضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی النقی یازدهم امام
حسن عسکری دوازدهم امام عصر منتظر ارواح العالمین له فداه
و عجل الله تعالی فرجه و جعلنا من انصاره بوده باشد ثابت میشود
به پنج دلیل **اول** باتفاق شیعه و اهل سنت حضرت رسول فرموده

که خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشد و هر کس غیر از آنها
اظهار این امر نموده باین عدد نبودند و همچنین معصوم نبودند
و عصمت ائمه طاهرین نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر
فرقه ضاله خوارج لعنهم الله که عناد آنها واضح است **دویم** آنکه
هر یك از ایشان ادعاء امامت نموده اند قطعاً و عصمت آنها مانع
از دروغ گفتن ایشان است علاوه بر آنکه کمالات و حالات
و عبادات و مکارم اخلاق و محامد صفات ایشان که بتواتر رسیده
مقتضی صدق ایشان است **سیم** علومیکه از انسان رسیده بی تعلیم از
خارج بوده و آن خرق عادت است **چهارم** آنکه از حضرت رسول
نصوص متواتره بامامت ایشان باسمائهم و صفاتهم رسیده چنانچه در
کتب مبسوطه مسطور است **پنجم** آنکه معجزات متواتره از هر
کدام از آنها نقل شده که در کتب مفصله مسطور است

مقصد دوم

در فروع دین است و بیان احکام عبادات و معاملات و فرائض و
سیاسات است و تفصیل احکام آنها در کتب ورسائل مفصله مسطور
است و عمدهٔ غرض در این وجیزه اقتصار بر مهمات احکام عبادات
و معاملات و مواریث است که غالباً مورد ابتلای عامه ناس میباشد

و تتمه احکام موکول بکتب مبسوطه است که از قنادی حضرت سید استاد مدظله العالی در اطراف عالم منتشر است و اما احکام حج پس علاوه از آنکه در ضمن کتب مبسوطه مسطور است رساله مفرده مناسك مختصر از محقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که حاشیه فرموده اند متکفل احکام آن است پس این وجیزه مشتمل است بر سه منهج

منهج اول

در احکام عبادانست و در آن چند مطلب است و قبل از شروع در آن باید دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید خود مقلد بدلیل عقلی قطعی آنرا بداند و بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل می شود بلکه وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم تکلیف مالایطاق و نسبت ببعضی موجب عسر اکید و حرج شدید است و حال آنکه خداوند جل شأنه سختی را از این امت مرحومه برداشته چنانچه وجوب عمل باحتیاط در حق عوام مستلزم آن است پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب است مهمات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله **مسئله**

بدانکه شخص مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام شرعیه از مدارك مقرره آنها یا صاحب قوه مزبوره نیست چه عامی محض باشد یا مشتغلی که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهاد خود و الا باید تقلید کند یا احتیاط و برأی مجتهد هم جایز است در عمل خود احتیاط کند چه فعلا اجتهاد کرده باشد در آن مسئله یا نه و اگر متجزی باشد یعنی میتواند بعضی از مسائل را بطریق نظر و استنباط منتهی نماید بقطع ظاهری میتواند در خصوص آن مسائل عمل باجتهاد خود کند و در آنچه قوه ندارد حال او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا باحتیاط **مسئله** بدانکه اقوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مقلد چه در شبهات حکمیه چه موضوعیه چه احتیاط مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد مگر در صورتیکه احتیاط مستلزم تکراری شود که در عرف صدق امتثال نکنند و آنرا بازیچه حساب کنند **مسئله** بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که گاهی احتیاط مقتضی فعل عملی است مثل آنکه حکم عملی مردد باشد مابین وجوب و غیر حرمت از استحباب یا اباحه یا کراهت پس در اینصورت مقتضای احتیاط آوردن آن عمل است و گاهی احتیاط مقتضی ترك است مثل آنکه عمل مردد باشد مابین حرام و غیر واجب و گاهی احتیاط مقتضی جمع است مثل آنکه

نماز را قصر باید بخواند یا تمام و گاهی مقتضی تکرار است مثل
آنکه نداند امر فلانی شرط است یا مانع پس باید یکمرتبه عمل
را با آن امر بجا آورد و یکمرتبه بدون آن **مسئله** در مواردیکه -
احتیاط ممکن نیست معین است اجتهاد یا تقلید مثل دوران امر
مابین وجوب چیزے یا حرمت آن یا شرطیت چیزی و مانعیت
آن در عملیکه قابل تکرار نیست و مثل مالیکه مردد باشد مابین
دو صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر و مجنون و نحوانها **مسئله**
بدانکه تمیز دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری مقامات در
نهایت صعوبت است زیرا که گاهی مختلف میشود باختلاف حالات
و کیفیات مثلا جواز وضو و غسل بآب مستعمل در رفع حدث اکبر
محل خلاف است و بحسب ظاهر احوط ترك آن است لکن این
در وقتی است که دیگرے که خالی از نقص باشد داشته باشد اما
اگر آب او منحصر باشد بآن و خاك تیمم هم نداشته باشد احوط
جمع مابین وضو بآن آب و تیمم است و هم چنین احتیاط از جهتی
معارض میشود باحتیاط از جهة دیگر مثل آنکه در شك باینکه تسبیحات
اربعه را سه مرتبه باید گفت یا یك دفعه کافی است که احتیاط
در سه مرتبه گفتن است لکن در صورتیکه وقت مضیق باشد
سه مرتبه خواندن آن مستلزم وقوع قدری از نماز است درخارج
وقت لذا متعین است بر او در اینموارد تقلید کردن مسئله معنی

تقلید اظهر عبارت است از التزام بعمل و مقداری از عمل **مسئله**
طفل ممیز هرگاه تقلید کند صحیح است پس اگر قبل از بلوغ
مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او باقی بماند چنانچه در حال حیوة
او نمیتواند عدول بدیگرے کند قبل از بلوغ یا بعد از آن در
جائیکه مقلد بالغ نمیتواند عدول کند **مسئله** مجتهدیکه تقلید او
را میتوان کرد باید جامع الشرایط باشد که امام زمان اذن داده
باشد در رجوع او بطریق خصوص یا عموم و اذن بطریق خصوص
در زمان غیبت کبری نیست لکن اذن عموم موجود است چنانچه
در توقیع مبارك فرموده واما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة
احادیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و در احادیث دیگر
فرموده اند الراد علیه کالراد علینا والراد علینا کالراد علی الله تعالی
و هو علی حد الشرك بالله و نیز از حضرت عسکری علیه السلام
منقول استکه فرموده اند و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً
لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه **مسئله**
اقوی جواز بقاء بر تقلید میت است ولی جایز نیست ابتداء تقلید میت
نماید **مسئله** هرگاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت بمجتهد حی
جایز نیست دوباره عود بتقلید میت و هم چنین جایز نیست عدول
از تقلید مجتهد زنده بدیگری مگر در صورتیکه دومی اعلم باشد
مسئله تقلید اعلم با امکان واجب است علی الاحوط در صورت علم

بمخالفت و با عدم علم بمخالفت ولو اجمالا تقلید غیر اعلم نیز جایز
است و هرکاه اعلم را نشناسد واجب است فحص کند تا پیدا کند
و مرجع در تعیین او اهل خبره و استنباط می باشند و مراد از
اعلم کسی است که استنباط او از دیگران بهتر باشد باینکه مدارك
مسئله را بهتر بداند **مسئله** معتبر است در مجتهد برای صحت تقلید
کردن از او چند چیز **اول** بلوغ **دوم** عقل **سوم** ذکوریت **چهارم**
اثنی عشری بودن **پنجم** عدالت **ششم** طهارت مولد **هفتم** حفظ او
از متعارف کمتر نباشد **هشتم** اجتهاد **نهم** حیوة پس ابتداء تقلید
میت نمیتواند نمود بلی اگر در زمان حیوة او تقلید نموده جایز
است بعداز مردن او بر تقلید او باقی بماند و اگر بخواهد احتیاط
کند احتیاط در اخذ باحوط القولین است ولی این احتیاط واجب
نیست علی الاقوی **دهم** آنکه اعلم یعنی استاد تر باشد در استنباط
احکام شرعیه از ادله آن بالفعل **یازدهم** آنکه مقبل بر دنیا نباشد
یعنی همت او مصروف نباشد در اوضاع دنیویه زائد بر متعارف
مسئله ثابت میشود مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا از شیاع
و بشهادت عدلین و همچنین اعلمیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه
باعلمیت هرکاه متمکن از علم نباشد بلکه هرکاه ممکن نباشد تمیز
دادن اعلم ما بین چند نفر و یکی از آنها محتمل الاعلمیة باشد باین
معنی که علم داشته باشد که اینها یا مساویند یا او اعلم است در

اینصورت معین است تقلید او **مسئله** هرکاه مقلد فتوای مجتهد را
در همه احکام نمیداند اما یقین دارد باینکه عملیکه میکند اجزاء
و شرایطش را بجای می آورد و منافیات آنرا ترك میکند اقوی
صحة آن عمل است اگر چه احوط اعاده آن است **مسئله** احتیاط
مطلق را جایز است رجوع بغیر نماید با مراعات الاعلم فالاعلم
و بهتر عمل باحتیاط است و مخالفت احتیاط مستحبی جایز است و
مستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از آن یا بعد از آن
فتوی داده باشد و بگوید لکن احوط کذا یا و احوط و اولی کذا
است والا احتیاط مطلق است

مطلب اول

در طهارت و آن یا از حدث است یا از خبث و طهارت
از حدث یا بآب است یا بخاك و طهارت بآب وضو و غسل است
و طهارت بخاك تیمم است و برای نماز و امثال آن کاهی وضو
کافی است و احتیاج بغسل و تیمم نیست و کاهی غسل تنها کافی
است و کاهی وضو و غسل هر دو لازم است و کاهی وضو و
تیمم و کاه غسل و تیمم باید بجا آورد و کاهی محتاج بهیچکدام
نیست اما جائیکه وضوء تنها کافی است پس وقتیکه میخواهد نماز
و نحوان بجا آورد و موجبات غسل برای او رو نداده و مانعی

از استعمال آب ندارد بتفصیلیکه میاید و هنوز وضو نگرفته یا گرفته و یکی از مبطلات آن باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافی است پس برای کسیکه جنب باشد و مانعی از غسل کردن نداشته باشد اما جائیکه غسل و وضو هر دو لازم است پس جائی است که موجبات غسل غیر از جنابت برایے او روی دهد و مانعی از استعمال آب نداشته باشد و در این صورت بهتر اینستکه اول وضو بگیرد و بعد غسل کند اما جائیکه وضو و تیمم هر دو لازم میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر جنابت برای او رو داده و مانعی از غسل دارد و بتواند وضو بگیرد پس وضو بگیرد و تیمم بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هرگاه از وضوء گرفتن هم مانع دارد و تیمم کند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل و از جاهائیکه وضو وتیمم هر دو احوط است در بعض صور جبیره است واحوط جمع مابین هر دو است در رمدی که بتواند ما عدای چشم از صورت را شوید و چشم را جبیره کند بلی اگر علاوه بر خود چشم یا موضع جرح و اطراف متعارفه آنقدر معتدبه از اعضاء صحیحه را نیزنمیتواند بشوید وآب مضر بان است تیمم متعین است و اگر حایلی در اعضاء وضو یا غسل باشد غیر از جبیره مانند قیر و نحوان که رفع آن ممکن نباشد با آب دست بر او کشیده بقصد اعم از غسل ومسح وترك

احتیاط درتیمم کردن هم تماید اما جائیکه تیمم تنها کافی است پس وقتیستکه موجب وضوتنها رو دهد و از وضوء مانع داشته باشد و تفصیل آن خواهد آمد چنانچه اگرجنب باشد و مانع از غسل داشته باشد اکتفا نماید بیك تیمم بدل از غسل بلی اگر در این صورت تیمم بجاآورد ونماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر ونماز مادامیکه مانع از غسل او باقی است برایے نماز های بعد احوط در صورت تمکن از وضوء جمع مابین تیمم و وضوء است و در صورت تعدد از وضوء اکتفا بیکتیمم بقصد مافی الذمه نماید واحوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل اما جائیکه نه غسل لازم است و نه وضوء و نه تیمم پس برایے نماذ میت است و تفصیل احکام آنها در چند مقصد ذکر میشود

مقصد اول

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است **اول** شستن روی از رستنگاه موی سر تا زنخ بحسب طول و آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض **دوم** شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان **سیم** مسح پیش سر با رطوبت کف دست از تری آب وضو بقدرے که مسمای مسح بعمل آید **چهارم** مسح دوپا برطوبت کف دست از سر انگشت یا تا بیخ پا که

منفصل است بنا بر احوط و از عرض بقدر مسمی **وشرایط وضوء**
چند چیز است **اول** نیت و معتبر است در آن قصد قربت و آن
این است که آنرا بجهة خدا بجاآورد بجهة امتثال امراو ودواعی دیگر
غیرازامتثال مثل تحصیل ثواب یاخوف از عقاب یاغایتی ازغایات دیگر
که راجع بخدا باشد داعی بر امتثالند نه در عرض امتثال وشرطست
استدامهٔ آن تا آخر وضوء بلی هر گاه دربین وضوء قصد بیرون رفتن از آن
نمود یا متردد شد در آن و قبل از خشك شدن اعضاء سابقه
دوباره عود کرد به نیت اول و مقصد دیگر بعمل نیامده تمام کند
وضو را از آنجا که قصد بیرون رفتن نموده یا متردد شده صحیح
است **دوم** پاك بودن آب وضوء سیم مباح بودن آن و در حکم
نجس غصبی است هرگاه مشتبه بان شود و محصور باشد بلی اگر
مطلع شود بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضوء آن وضوء
صحیح است و لکن عوض آن آب را بصاحبش رد کند بخلاف
آنکه اگر مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطل است
وهمچنین است هر گاه مطلع شود بمضاف بودن آن **چهارم** مطلق بودن
آب پس از وضوء بآب مضاف باطل است بلی اگر آب مطلق مشتبه
شود بآب مضاف و آب دیگر هم نباشد واجب است از هر کدام
یك وضو بگیرد بخلاف آنکه اگر آب مباح مشتبه شود بآب غصبی
که باید تیمم کند و هرگاه آب پاك مشتبه شود بآب نجس و

آب دیگر هم نداشته باشد اقوی تیمم است با ریختن هردو ظرف
آب احتیاطاً در صورتیکه هردو آب قلیل باشند بلی اگر یکی
کر باشد ممکن است گفته شود که بآب اول وضو بگیرد و
بآب دیگر کر نیست اعضا را تطهیر کند و وضوی دیگری بآن
آب که تطهیر کرده است بگیرد ضرر ندارد و با عدم انحصار وضوء
بآب دیگر است و هم چنین در غسل **پنجم** آنکه وضوء مستعمل
در رفع نجاست نشده باشد اگر آب قلیل باشد پس غساله استنجاء
اگرچه بشرایطش پاکست لکن وضوء بآن صحیح نیست **ششم** پاك
بودن اعضاء وضوء و کفایت میکند پاك بودن هر عضوی قبل از
شروع در آن علی الاقوی **هفتم** مباح بودن مکان وضوء گیرنده
بلکه محل ریختن آب وضو و اما ظرف آب اگر غصبی باشد
یا طلا و نقرهٔ باشد ظاهراً مضر بوضوء نیست در صورتیکه وضوء
باغتراف باشد مگر در صورت انحصار که تکلیف مبدل بتیمم میشود
هشتم مانع را استعمال آب نداشته باشد که تکلیف تیمم یا جبیره است
نهم ترتیب که اول رویرا بشوید و بعد دست راست و بعد دست
چپ و بعد مسح کند سر را و بعد دوپا را و ترتیب درپاها نیست
لکن جایز نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست
و باهم جایز است هرچند بهتر ترتیب است **دهم** موالات با اینکه
تأخیر نیندازد شستن یا مسح کردن عضو را بحدیکه بسبب تأخیر

جمیع اعضاء سابقه خشکیده باشد و اگر رطوبت در یکی از اعضاء سابقه باقی باشد ظاهراً کافی است و اما هر گاه بواسطه حرارت هوا یا باد مثلا خشکیده باشد ، یا خودش خشك نموده و پی در پی شسته وضویش صحیح است **یازدهم** مباشرت یعنی خودش وضو بگیرد هر گاه بتواند وبا عدم امکان دیگری او را وضوء دهد و لکن نیت وضو را خودش بکند **مبطلات وضو** شش است **اول** بیرون آمدن بول ودرحکم آن است رطوبت مشتبه پیش‌ازاستبراء **دوم و سیم** بیرون آمدن غایط و باد است **چهارم** خواب است **پنجم** هر چیزیکه عقل را زایل کند **ششم** استحاضه و هر چه موجب غسل باشد و هرگاه با وضو بود و شکنمود در عروض یکی از مبطلات اعتنا نکند و هرگاه محدث بود و شکنمود که آیا وضوء گرفته یا نه بوضو بگیرد و وضوء واجب وشرطست از برای چند چیز **اول** نماز واجب غیر از نماز میت و اما نماز مستحب پس وضوء فقط شرطست‌از برای آن **دوم** اجزاءفراموش شده از نماز و رکعات احتیاط وهمچنین سجده سهوعلی‌الاحوط **سیم** طواف واجب اگرچه جزء حج و عمره مندوبین باشد بدان که حرام است برشخص بی وضوء بدن خود را بکتابت قران و باسم جلاله خداوند و صفات خاصه او بمالد و همچنین اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهراء علیها السلام علی الاحوط و

بدانکه در حال تخلی و غیر آن واجب است پوشانیدن عورتین را از ناظر محترم و حرام است رو بقبله و پشت بقبله بول یا غایط کردن و مستحب است بعد از بول استبراء و آن عبارت است‌از کشیدن انگشت بقوت از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه و کشیدن از بیخ ذکر بدو انگشت تا سر ذکر سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه مرتبه و بدانکه استنجاء واجب نیست مگر برای چیزیکه طهارت بدن در آن واجب باشد

مقصد دوم

در غسل است و اغسال واجبه شش است **اول** غسل جنابت **دوم** غسل حیض **سیم** غسل نفاس **چهارم** غسل‌استحاضه **پنجم**غسل مس میت **ششم** غسل میت پس در آن چند فصل است

فصل اول

در غسل جنابت است بدانکه سبب جنابت دو چیز است‌اول بیرون آمدن منی و در حکم آن است رطوبت مشتبه پیش از استبراء از آن ببول کردن دوم جماع در قبل یاد رد بر اگر چه منی بیرون نیایدواز برای فاعل و مفعول و واجب است‌غسل

جنابت برای چند چیز اول نماز واجب غیر از نماز میت دوم اجزاء فراموش شده آن و رکعات احتیاط و اگر در بین نماز و رکعات احتیاط جنب شود احوط این است که بعد از غسل و ایتان بر کعات احتیاط اصل نماز را اعاده کند و همچنین سجدهٔ سهو علی الاحوط سیم طواف واجب اگر چه جزء حج و عمرهٔ مندوبین باشد بلکه در طواف مستحب هم صحهٔ آن با حدث اکبر محل اشکال است چهارم روزه بتفصیلیکه در صوم بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز اول مس اسم جلاله و صفات خاصه خداوند و همچنین اسماء پیغمبران وائمه هدی وفاطمه زهراء سلام الله علیهم علی الاحوط دوم مس کتابت قرآن سیم درنگ نمودن در مساجد و لکن عبور کردن از آن ضرر ندارد و در وقت عبور چیزی در آن نگذارد علی الاحوط و همچنین است اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد و ملحق میشود بمساجد مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام و الحاق صحن آنهائی بلکه رواق مطهر معلوم نیست چهارم عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول بلکه مطلق داخل شدن در آنها پنجم خواندن آیه ازایات سجده بلکه چیزی از سایر سوره سجده نیز علی الاحوط و اما غسل پس بر دو قسم است ارتماسی و ترتیبی و ارتماسی نشتن ظاهر جمیع بدن است در یکدفعهٔ عرفیه و احوط

واظهر اعتبار بیرون بودن تمام بدن است ازآب و ترتیبی آنستکه اول سرو گردن را بشوید و بعد طرف راست را و بعد طرف چپ را و غسل در شرایط مثل وضوء است مگر آنکه ابتداء از اعلی و موالات در غسل نیست وغسل جنابت کفایت میکند از وضوء بخلاف باقی اغسال و بدآنکه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حیض و جنابت و جمعه و امثال آن و بقصد همه یکغسل کند کافی است چنانچه اگرنیت یکی از آنها را نماید مجزیست از بقیه اگر چه غیر غسل جنابت را قصد کند علی الاقوی اگر چه احوط در این فرض ایتان بقیه است

فصل دوم

در غسل حیض است بدآنکه خون حیض غالباً سیاه یاسرخ و گرم و تازه و با سوزش و جهنده است و گاهی خلاف آنهم میشود و غالب زنان در ماهی یکمرتبه می بینند و اقل آن سه روز است و کمتر از آن حیض نیست و باید سه روز مستمراً خون ببیند حتی شبهای وسط پس هرگاه مستمر نباشد حیض نیست بلی فترات یسیره در بین ضرر ندارد و مشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد وپس سه روز متفرق در بین ده روزرا

حیض نمیداند لکن احوط در آن مراعات احتیاط است بجمع ماین تروك
حایض و اعمال مستحاضه چنانچه در پاکی مابین مراعات احتیاط شود
بجمع مابین احکام طاهره و تروك حایض و شرط است در حیض اینکه
بعد از بلوغ و قبل از یأس باشد پس خون پیش از بلوغ که
نه سال تمام نشده است حیض نیست بلی اگر مشتبه باشد بلوغ و
خون به بیند بصفات حیض آن علامت بلوغ است و خون بعد از
پنجاه سال در غیر قرشیه و بعد از شصت سال در قرشیه حیض
نیست و حیض با حمل جمع میشود هر چند حمل ظاهر شده باشد
و اقل پاکی ما بین در حیض ده روز است و اکثر آن حدی
ندارد و هر گاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده می
شود باینکه قدری از پنبه داخل کند و بعد از زمانی بیرون آورد
اگر خون دور پنبه را گرفته ازبکارت است و اگر در آن فرو
رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العاده است یا غیر ذات العاده
و ذات العاده آنستکه در دو ماه دو دفعه متساوی خون بیند پس
هر گاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات العاده
وقتیه و عددیه میگویند مثل آنکه در ماه اول خون به بیند از اول
ماه مثلا تا شش روز در ماه دوم نیز بهمین نحو و اگر در وقت
مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العاده

وقتیه میگویند مثل آنکه در یکماه از اول آن تا پنجم بیند و در
ماه دوم تا چهارم یا تا ششم مثلا و اگر در عدد باشند مثل هم
و در وقت مختلف او را ذات العاده عددیه میگویند و لکن در
تحقق عادة وقتیه فقط و هم چنین عددیه فقط بتکرار دو دفعه محل
اشکال است مگر اینکه آنقدر مکرر شود که او را در عرف صاحب
عاده گویند و غیر ذات العاده سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیض
است که دیده یا مضطربه است یعنی مکرر خون دیده و لکن عادت
برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت و عدد تا
عاده عرفیه برای او حاصل نشده بتکرار دوم در وقتیه فقط یا عدد فقط
یا ناسیه است یعنی عادت خود را فراموش کرده است وقتاً یا عدداً هر
یا هر دو و بدانکه ذات العاده وقتیه چه عددیه هم باشد یا نه هر گاه در
ایام عادت یا دو روز پیش از آن خون بیند بمجرد دیدن آنرا حیض
قرار میدهد چه بصفات حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر نشد حیض
بوده و اگر کمتر شد نماز و روزه را که ترك کرده قضا کند و اگر
عادت عرفیه در وقت برای او محقق نشده باشد و خون بصفات حیض
نیست احتیاط کنند تا سه روز منقضی شود و اما ذات العاده عددیه تنها و
هم چنین هر سه قسم غیر ذات العاده هر گاه خون بیند پس اگر صفات
حیض است حیض قرار دهند مثل ذات العاده وقتیه و الا احتیاط کنند بجمع

ما بین اعمال مستحاضه و تروك حایض تا سه روز پس اگر مستمر شد تا سه روز حیض قرار دهند و الا استحاضه و بد آنکه هرگاه در ذات العاده عددیه چه وقتیه هم باشد یا نه خون از ده تجاوز نکرد و کمتر سه روز نشد تمام آن حیض است هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد عادت کرد احوط بعد از عاده جمع ما بین تروك حایض و افعال مستحاضه است پس اگر برده یا کمتر منقطع شد تمام آن حیض است و اگر از ده تجاوز کرد همان مقدار عادت حیض است و باقی استحاضه و اما غیر ذات العاده عددیه چه مبتدئه یا مضطربه باشد یا ذات العاده وقتیه هر گاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام آن حیض است و اگر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطربه رجوع میکنند در تحیض بصفات حیض هر گاه خونها مختلف باشند پس هر گاه بعضی سیاه یا سرخ باشد وبعضی زرد رنگ باشد آن سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اگر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و اگر مختلف نباشد یا با اختلاف آنچه بصفات حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد رجوع کنند در عدد حیض بخویشان خود اگر همه مثل هم باشند و اگر خویشان نداشته باشند یا مختلف باشند یا عادت نداشته باشند یا نتواند مطلع شود بر عادت ایشان مخیر است ما بین اینکه عدد حیض را سه روز قرار دهد بشرط آنکه نداند که زیاد تر از سه روز است یا شش روز را بشرط

آنکه نداند زیاد تر یا کمتر از آن است یا هفت روز را بهمین شرط وفرق نیست مابین آنکه در یکماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز کند از ده روز یا در هر ماه چنین باشد و در ذات العاده وقتیه نیز اقو دقوی تخیر ما بین اعداد مذکوره است هرچند حوط اختیار هفت است و هم چنین در ناسیة العدد و اما اگر ناسیة الوقت باشد پس رجوع بصفات کند و با عدم آن بهتر اینستکه عدد معلوم را در اول خون حیض قرار دهد هر چند اقوی تخییر است در قرار دادن عدد را ما بین تمام ایام و اگر ناسیة الوقت والعدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیة الوقت است و من حیث العدد مثل ناسیة العدد و در اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اول** هر گاه صاحب عاده شش روز مثلا سه روز یا چهار روز خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هر چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود میکند و اگر عود کرد و برده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را جاری کند در ایام خون دیدن ودر ایام پاکی در بین احتیاط کند بجمع ما بین احکام طاهره و حائض پس روزه هائیکه گرفته باید قضا کند و اگر عود کرد در ششم و تجاوز کرد از ده روز با ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و در پاکی ما بین

احتیاط کند و اگر بعد از ششم عود کرد تجاوز در صورت استقراد عاده عددیه فقط ظاهرا معین است قرار دادن خون بعد از شش روز را حیض اگر با عادت موافق باشد **مسئله دوم** هر گاه شك کند در انقطاع و عدم انقطاع حیض واجب است استعلام باینکه مقداری از پنبه بخود بر دارد و زمانی صبر کند پس بیرون آورد اگر آلوده بخون نیست پاك شده است از حیض و اگر آلوده است باقی است و اگر بدون استعلام غسل کند و نماز کند صحیح نیست هر چند معلوم شود که پاك بوده مگر آنکه قصد قربت از او متمشی شده باشد و معلوم پاك بودن او در هر حال غسل و یا آنکه برجاء پاکی بجای آورد عمل را و بعد معلوم شود طهارت او **مسئله سیم** هر گاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر متجاوز است عادت او حیض است و طرفین استحاضه و اگر پیش از عادت دید و در عادت ندید و بعد از آن هم دید و مجموع از ده زیاد تر نیست طرفین حیض است و در ایام پاکی احتیاط کند واگر متجاوز است هر یك از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم میباشد اول را حیض قرار دهد بنا بر احوط هر چند محتمل است تخییر و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرائط حیض

در هر دو و مابین آن دو دوخون ده روز پاکی فاصله شده است هر دو حیض است **مسئله چهارم** هر گاه ما بین دوخون که هر دو بصفه و شرایط حیض است ده روز یا زیادتر خون بصفت استحاضه ببیند باز طرفین را حیض قرار دهد و وسط را که بصفت استحاضه است استحاضه **مسئله پنجم** هر گاه پیش از عادت خون ببیند بصفت حیض و در عادت ببیند بصفت استحاضه و مجموع بیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هر گاه عادت متعارفه باشد و اما اگر عادت حاصله از تمیز باشد مشکلست پس در هر دو خون مراعات احتیاط کند و هم چنین هر گاه در عادت ببیند بصفت استحاضه و بعد از عادت هم ببیند لکن بصفت حیض و مجموع بیش از ده باشد بلی هر گاه ما بین دو خون ده روز پاکی فاصله شود در هر صورت هر دو را حیض قرار دهد **مسئله ششم** در اقل حیض شب اول و شب آخر خارج است یعنی هر گاه سه روز و دو شب که در وسط است خون ببیند اقل حیض محقق شده است و هم چنین است در اکثر حیض شب اول و آخر خارج است و گذارد در اقل طهر که ده روز است واحکام حایض چند چیز است **اول** آنکه صحیح نیست از او نماز چه واجب و چه مستحب **دوم** روزه از او صحیح نیست لکن روزه واجبی را باید قضا نماید **سیم** طواف واجب

از او صحیح نیست و اما طواف مستحبی پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام میباشد ممنوع است از ان و اگر جهلاً یا نسیاً تاهم داخل شود وطواف کند باز صحت محل اشکالست و محرمات حایض مثل محرمات جنب است و علاوه حرام است وطی کردن در قبل مادامیکه خون او باقی است و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جایز است اگر چه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوی و احوط اجتناب ازو طی در دبر است نیز و هر گاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجهٔ خودرا هرچند کنیز غیر باشد احوط دادن کفاره است و آن هیجده نخود طلای مسکوکست در اول حیض و نصف آن در وسط حیض و ربع آن در آخر آن و کفایت میکند قیمت آن ودر کنیز خودش سه مد گندم بدهد به فقیر از برای هر فقیرے یك مد و هم چنین طلاق حائض صحیح نیست مگر آنکه هر گاه زوج غائب باشد یا زوجه غیر مد خوله یا حامله باشد و بعد از پاکشدن از حیض صحیح است هر چند غسل نکرده باشد **وکیفیت** غسل حیض ترتیباً و ارتماساً مثل غسل جنابت است لکن کافی از وضو نیست پس بایداز برای مثل نماز وضوهم بگیرد پیش از غسل یا بعد از آن و بهتر پیش بودن آن است و همچنین است غسل نفاس و استحاضه و غسل مس میت و سایر اغسال مستحبه

فصل سیم

در غسل نفاس است بدانکه نفاس خونی است که در وقت زائیدن زنان می آید و نفاس ذات العادده بقدر عادت او است و اگر تجاوز کند از عادت او زیاد تر یا کمتر منقطع شود تمام نفاس است واگر از ده روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است و تتمه استحاضه اگر چه احوط در آن تتمه جمع است بتروك نفساء و افعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است و درغیر ذات العاده اگر زره تجاوز کرد رعایت احتیاط تا هیجده روز ترك نشود و از برای اقل نفاس حدی نیست و اگر اصلاً در بین ده روز خون نبیندحکم نفاس ندارد واگر یکروز خون دید وقطع شد همان یکروز نفاس است و اگر روزاول رسد وروز پنجم هم مثلا رسید وقطع شد آن دو روز نفاس است و در آن سه روز پاکی ما بین احتیاط کند بجمع ما بین احکام نفساء و طاهره و هم چنین هر گاه اول و دهم یا نهم یا هشتم مثلاً ببیند ایام طرفین خون نفاس است و دو پاکی ما بین احتیاط کند و آنچه بر حائض حرام و واجب و مستحب و مکروه است بر نفساء نیز چنین است

فصل چهارم

در غسل استحاضه است بدانکه استحاضه بر سه قسم است

قلیلهٔ و کثیره و متوسطه قلیله آن است که کهنه یا پنبهٔ را که در فرج میگذارد خون بآن برسد ولکن آنرا بتمام فرا نگیرد و متوسط آن است که خون در پنبه فرو رود و ازآن نگذرد و کثیرهٔ آن است که از پنبه بگذرد و بکهنه هم برسد و در قسم اول غسل واجب نیست بلی برای هر یکنمازے چه فریضه و چه نافله یک وضوء لازم است و در قسم دوم برای نماز صبح یك غسل علاوه کند و اما اگر بعد از نماز صبح متوسط شود برای نماز ظهر و عصر یکغسل علاوه کند بنا بر اقوی و همچنین است هر گاه بعد از نماز ظهر و قبل از عصر یا بعد از عصر و قبل از مغرب یا بعد از مغرب و قبل از عشاء متوسط شود و اما در قسم سوم سه غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبح و یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای مغرب و عشاء اگر جمع کند ما بین ظهرین و عشائین و اگر جمع نکند و فاصله بیندازد پس واجب است برای هر نمازے غسل علیحده چنانچه احوط آن است که بعد از غسل ووضوء نمازرا تاخیر نیندازد و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون آمدن خون اگر متضرر نشود بآن و بهتر اینستکه وضورا بر غسل مقدم بدارد و جایز است وطی نمودن زن مستحاضه اگر اعمال صلواتیه را بجا آورد

فصل پنجم

در غسل سایر احکام اموات و در آن پنج مبحث است

مبحث اول

در احکام حال احتضار بدانکه واجب است در آن حال محتضررا بر پشت بخوابانند و پای اورا رو بقبله نمایند و مستحب است شهادتین و اقرار بأئمه طاهرین علیهم السلم و کلمات فرج را تلقین او نمایند و لبها و چشمهای اورا بر هم گذارده و دستهای او را بکشند و مؤمنین را اعلام کنند برای تشییع و تعجیل کنند در تجهیز او مگر دو صورت احتمال اشتباه موت او که واجب است تاخیر ان تا یقین بموت او و مکروه است که حایض و جنب درآنحال حاضر باشد

مبحث دوم

در غسل دادن میت و در آن چند فصل است

فصل اول

بدانکه غسل میت واجب کفائی است که بر همه مکلفین واجب است و هرگاه یکنفر بعمل آورد از دیگران ساقط است و اولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود و در غیر زن

اولی بان اولی بمیراث است اگر وصیت نکرده باشد که شخص معینی اورا غسل دهد و الا وصی مقدم است بر آنها علی الاقوی و احوط استیذان از ورثه است وطبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است و اگر هیچیك نباشد حاکم شرع مقدم است بر غیر و بعد از او عدول مؤمنین وتمام آنچه ذکر شد درتکفین ونماز برمیت ودفن او نیز جاری است

فصل دوم

درشرایط غسل دهنده

وآن چند چیز است اول آنکه اثنی عشری باشد دوم مماثلت بامیت در زن بودن و مرد بودن در صورت وجود مماثل و الا پس جایز است غسل دادن یکی ازمحارم ولکن احوط عدم نظر بدن میت و عدم لمس است و بودن غسل است از زیرجامه لکن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایز است در حال اختیار زن را شوهر او غسل دهد و بالعکس و احوط نظر نکردن بعورت اوست اگرچه اقوی جوازان است با کراهت وهمچنین کنیز را مولای او و احوط ترك غسل دادن کنیز است مولایش را و جایز است پسرسه ساله یا کمتر را زن و دختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد.

فصل سیم

در احکام آن بدانکه واجب است ازاله نجاست از میت پیش از غسل و کافی است شستن هر عضوے پیش از شروع در غسل آن اگرچه احوط تطهیر تمام بدن اوست قبل از شروع در غسل او و واجب است پوشانیدن عورت اورا از نا محرم و احوط آنستکه میت را در حال غسل مثل محتضر بنا بقبله بخوابانند

فصل چهارم

در کیفیت غسل دادن او بدانکه واجب است میترا سه غسل بدهد بترتیب اول بآبیکه در او سدر باشد دوم بآبیکه در او کافور باشد سیم بآب خالص و احوط غسل دادن میت است در هر یك از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابت گذشت و شرطست در هر یکی از اغسال نیت کردن مقارن شروع در آنها و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میت را بقصد هر یك از آن سه غسل علی‌الاحوط و در تیمم و در صورت امکان عمل آوردن تیمم بدست میت احوط آنستکه جمع نماید در عمل آوردن تیمم بدست خود و بدست میت مگر در صورت عدم امکان که بدست خود بعمل آورد سوم قصد ما فی الذمه نماید چنانچه

ممکن است که در تیمم اول قصد ما فی الذمه نماید و احکام تیمم خواهدآمد

فصل پنجم

در احکام بعد از غسل بدانکه واجب است

بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح کردن هفت موضع سجود اوست بکافور و کافی است بقدر مسمی و مستحب است مخلوط کردن حنوط از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام بشرط عدم استهلاك کافور علی الاحوط بلی اگر میت محرم باشد کافور بالکه مطلق بوے خوش را نزدیك او نبرند در غسل و در تخلیط

مبحث سیم

در تکفین است واجب است کفن نمودن میت را بسه پارچه و آن پیراهن و لنك و لفافه است که آنرا سر تاسری میگویند و شرطست در پیراهن که از شانه تا نصف ساقرا بپوشاند و افضل تا بقدم بودن آنست و در لنك آنکه ما بین ناف و زانو را فرا گیرد و افضل آنکه ما بین سینه و قدم اورا فرا گیرد و احوط آنستکه زاید بر قدر واجب از مال صغار از ورثه نباشد و در لفافه آنکهطولا آنقدر بلند باشد که در دوسر او را توان بست و

عرضاً آنقدر باشد که بر روے هم بیفتد و لنك را مقدم بر پیراهن و پیراهن را مقدم بر لفافه ببندد و معتبر است در کفن چند شرط اول مباح بودن آن دوم نجس نبودن آن سوم حریر نبودن آن چهارم پوست نبودن آن اگر چه از مأکول اللحم و مذکی باشد بلکه احوط آنستکه از مو و کرك ماکول اللحم نباشدو کفن زن بر شوهر است مگر آنکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب بیرون میرود از اصل مال میت اگر چه میت مدیون باشد و مستحب مؤکد است گذاردن دو جریدهٔ تر با میت از چوب نخل با امکان والا اولی سدر و بعد از آن بید یا انار و اگر هیچکدام ممکن نشد هر چوب تری کافی است و بتربت شهادتین و اسماء ائمه را بر او بنویسند

مبحث چهارم

در نماز بر اوست بدانکه واجب است کفایهٔ نماز بر میت مسلمانی اگر چه مرتکب کبائر بوده باشد حتی طفلی که شش سال او تمام شده باشد و نماز بر طفل کمتر از شش ساله مستحب است و جایز نیست نماز بر کافر و شرط است در صحت نماز اثنی عشرے بودن مصلی و بلوغ شرط صحت نیست و از طفل ممیز

صحیح است و عدم سقوط بآن از سایر مکلفین معلوم نیست اگر چه احوط اکتفا نکردن مکلفین است بصلوة طفل ممیز و آوردن نماز است بقصد احتیاط و جایز نیست نماز میت بدون اذن ولی چه فرادی و چه بجماعت

و کیفیت

نماز آن است که نیت کند و پنج تکبیر بگوید و بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر آن است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالحق بشیراً و نذیراً بین یدی الساعة و بعد از تکبیر دوم صلوات بر محمد و آل او بفرستند و بهتر آنستکه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الشهداء و الصدیقین و جمیع عبادالله الصالحین و بعد از تکبیر سیم دعاء از برای مؤمنین بنماید و بهتر آنکه بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انك مجیب الدعوات انك علی کل شی قدیر و بعد از تکبیر چهارم دعای بر میت نماید بهتر آنکه بگوید اللهم ان هذا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك نزل بك و انت خیر منزول

به اللهم انا لانعلم منه الاخیراً و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه و ان کان مسیئاً فتجاوز عنه و اغفر له اللهم اجعله عندك فی اعلی علیین و اخلف علی اهله فی الغابرین و ارحمه برحمتك یا ارحم الراحمین بعد بگوید الله اکبر و اگر میت زن باشد ضمیر ها را که راجع بمیت است مؤنث بیاورد و در نماز میت شرط است نیت و قیام و قبله و بودن سر میت بسمت یمین نماز گذار و اگر چه بجهت طول صف جماعت بالفعل در طرف یمین او نباشد و اگر میت را عکس گذارده باشند نماز باطل است چنانچه شرطست به پشت خوابانیدن میت را در آنحال و اگر در نماز بر میت صفوف متعدده باشد مشکل است بتوانند همه فرادی نماز کنند مگر کسانیکه بعد مفرط ما بین آنها و جنازه نباشد و سر میت هم بسمت یمین آنها باشد

مبحث پنجم

در دفن میت بدانکه واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنحویکه پنهان نمایند اورا زیر خاك بقدریکه محفوظ ماند جثه او از ضرر حیوانات درنده و بوی او از انتشار وواجب است اورا بدست راست و رو بقبله بخوابانند و حرام است نبش

قبر نمودن مگر در بعض مقامات که در کتب مبسوطهٔ مسطور است و بجهت بیرون آوردن میت و نقل بمشاهد مشرفه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن و خراشیدن آن و کندن و چیدن مو چه در موت اقارب و چه غیر آنها و هم چنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان میت را اگر در کیسه کنند و دفن کنند ضرر ندارد و بدانکه مستحب است نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد اولی آن است که ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند

فصل ششم

در غسل مس میت بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسیکه بدن خود مس کرده باشد میترا بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن او اگر چه مس کند دندان و ناخن او را علی الاحوط

فصل هفتم

در اغسال مستحبه است و شمردن آنها موجب تطویل و در کتب مبسوطه مسطور است و غسل جمعه مستحب مؤکد است و

اگر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم آن روز پنجشنبه جایز است و اگر روز جمعه آب بدست آورد نیز بجا آوردن و وقت آن تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا آورد و قضاء آن تا غروب روز شنبه جایز است

مقصد سیم

در تیمم است بدانکه مشروع میشود تیمم در نه مقام **اول** نیافتن آب بقدریکه کفایت کند از برای وضو یا غسل لکن اگر در بیابانی باشد که احتمال بدهد در قسمتی از آن آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند خودش یا نائبش در زمین ناهموار بقدر رفتن یکتیر پرتاب و در بیابان صاف بقدر دو تیر پرتاب در چهار سمت و هر گاه وقت تنگ باشد یا ترك تفحص تیمم او صحیح است بخلاف آنکه در وسعت وقت تیمم کند بدون تفحص که باطل است مگر آنکه در واقع آب نبوده که بر فرض تفحص نمییافت و در اینصورت با فرض تمکن از قصد قربت بغفلت و نحو آن تیمم او صحیح است بنا بر اقوی **دوم** آنکه بترسد بر نفس یا عرض یا مال معتدبه هر گاه بخواهد بآب برسد **سیم** ترس ضرر از استعمال آب مثل ناخوشی و امثال آن چه بترسد از حدوث آن یا از طول کشیدن یا شدت آن در گاه تکلیف او جبیره نباشد **چهارم** ترس از عطش بر خود یا

بر انسان یا حیوان محترم بسبب استعمال آب **پنجم** آنکه هرگاه
طلب کند از کسیکه آبی باو ببخشد یا بفروشد بر او منت گذارده
شود که نتواند تحمل او را نماید عادة **ششم** توقف داشتن تحصیل
آب است بر دادن جمیع آنچه در نزد او هست یا قدریکه ضرر
بحال او برساند بخلاف آنکه ضرر بحال او نباشد اگرچه بقیمت
گزاف باشد که واجب است بدهد **هفتم** تنگی وقت است ازطلب
کردن آب **هشتم** تنگی وقت است از استعمال آب **نهم** واجب
بودن استعمال آب موجود رفع خبث و احوط در این صورت
آنستکه اول استعمال آب کند بعد تیمم نماید و آنچه به آن
تیمم کرده میشود چند چیزاست اول خاك خالص دوم سنك سوم
ریك چهارم زمین کچ قبل از پختن و این چهار در یك مرتبه
است اگرچه احوط حتی المقدور تقدیم خاك است و اگر آنها
نباشد تیمم کند بچیزیکه در آن غبار باشد هرگاه ممکن
نباشد بتکانیدن غبار او جمع شود و الا لازم است و اگر آن هم
نباشد اگل اگر نتواند او را بخشکاند و الا لازم است و اگر
آنهم نباشد اقوی سقوط نماز وقضاء آن میباشد اگرچه احوط
اتیان بنماز بی وضوء میباشد و قضاء آن نیز وحقیقت تیمم سه چیز
است اول زدن دو کف دست است با هم برزمین یکدفعه اگر

چه بدل از غسل باشد بنا بر اقوی و احوط بجا آوردن دو تیمم
است یکی بیك ضربت و یکی بدو ضربت و کفایت میکند آنکه
بضربت اول اولی را تمام کند و بضربت ثانی اکتفا کند به
پشت دستها دوم مسح کردن بدو کف دست با هم تمام پیشانی
و جبین را از رستنگاه مو تا دو ابرو و طرف بالای دماغ با
مراعات الاعلی فالاعلی عرفاً و احوط عدم انفراج اصابع است و
لازم نیست اجراء هر یك بر محل اگرچه احوط است سیم
مسح کردن تمام پشت دست راست را از بند دست تا سرانگشتان
بکف دست چپ و بعد از آن پشت دست چپ را بدست راست
و شرایط صحت تیمم یازده چیز است **اول** تکلیف بودن تیمم نه
غسل یا وضوء **دوم** مباح بودن آنچه بآن تیمم میکند مگر آنکه
مجبور باشد **سوم** پاك بودن آنچه بآن تیمم میکند وممزوج بغیرآن
نباشد که از خاك بودن مثلا بیرون رود و اگرمشتبه باشد بشبهه
محصوره بهر دو تیمم کند **چهارم** پاك بودن اعضاء تیمم **پنجم**
زائل کردن حاجب از ماسح و ممسوح **ششم** نیت بتفصیلی که
دروضوء گذشت **هفتم** ابتداء اذا علی فالا علی **هشتم** ترتیب بنحوی
که ذکر شد **نهم** موالات عرفی **دهم** مباشرت که خود تیمم
کند با امکان **یازدهم** آنکه تیمم بعد از دخول وقت نماز باشد

و جایز است تیمم در اول وقت چه امید رفع عذر داشته باشد یا نه اگر چه تأخیر تا آخر وقت اکرقطع برفع غدر یا امید رفع داشته باشد و احوط است هرکاه تیمم کرد از برای نمازی در وقت آن اکتفا میکند بآن برای نماز دیگر در وقت آن اگر عذر باعث تیمم باقی باشد تا آخر وقت علی الاحوط و هر کاه شخص جنب بواسطهٔ ضرر استعمال آب مثلا برای نمازے تیمم کرد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر برای نماز بعد اگر آن عذر باقی باشد وضو بگیرد یا تیمم بدل از وضوء اگر از آن هم معذور است علی الاقوی مادامیکه عذرش باقی است اگر به احوط در صورت تمکن از وضوء جمع است ما بین آن وتیمم بدل از غسل و درصورت معذور بودن از وضوء یك تیمم است بقصد ما فی الذمه و احوط از آن دو تیمم است یکی بدل ازوضوء و یکی بدل از غسل

مقصد چهارم

در طهارت از خبث میباشد ودر آن چند مبحث است

مبحث اول

درنجاسات است و آن دوازده چیز است اول و دوم بول و فضله انسان و هر حیوانیکه حرام کوشت و صاحب خون جهنده باشد در غیر پرنده علی الاقوے اگرچه احوط اجتناب از پرنده است نیز خصوص از بول بکر شب پره سیم منی است از هرحیوان صاحب خون جهنده چهارم میته و اجزاء آن که در سابق حیوة داشته باشد از انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان بغسل دادن پاك میشود و هر کاه مس کند آن را قبل از غسل دادن آن غسل مس میت واجب میشود اگرچه بدون رطوبت مس شود و همچنین نجس است اجزائیکه ازهرحیوان زنده جدا میشود بشرط آنکه روح در آن حلول کرده باشد لکن اجزاء صغاریکه از انسان جدا میشود مثل پوست لب و امثال آن پاکست پنجم خون انسان و هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء حیوانیکه ذبح شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که طاهر است و احوط اجتناب از خونی است که در عضوے باشد که حرام است خوردن آن مثل سپرز وخون در زرده تخم اگر بسفیده سرایت نکرده بسبب پرده که برروی آن هست همان زرده نجس است وسفیده آن پاکست ششم و هفتم و هشتم سك و خوك صحرائی و کافر باقسام آن ها

و اجزاء آنها اگرچه روح در آنها حلول نکرده باشد نهم شراب بلکه هر مست کنندهٔ که در اصل روان باشد و آب انگور ے که جوشیده و هنوز ثلثان نشده اگر مسکر نباشد اگرچه حرام است خوردن آن مادامیکه ثلثان نشده باشد ولی اقوی آن است که نجس نیست در صورتیکه بآتش جوش آمده باشد هر چند احتیاط جواز است و اما اگر بخودی خود یا بواسطه گرمی هوا جوش آمده باشد احوط اجتنابست و اما آب مویز ظاهراً حکم آن حکم آب انگور است و اما آب خرما بجوشیدن نه نجس میشود ونه حرام دهم فقاع که از جو گرفته باشند و الا حرمت و نجاست آن معلوم نیست اگر مسکر نباشد یازدهم عرق جنب ازحرام دوازدهم عرق شتر نجاست خوار قبل ازاستبراء آن بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط

مبحث دویم

بدانکه ثابت می شود نجاست بچند چیزاول علم بآن دوم خبر دادن ذوالید سیم شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا بر احوط و مظنه و شك کفایت نمیکند مگر در رطوبت مشتبهی که بعداز بول یا خروج منی و قبل از استبراء خارج میشود چنانچه ثابت

میشود طهارت چیز نجس بعلم یا بینه یا خبر دادن ذوالید و مظنه اگرچه بقول عدل واحد باشد علی‌احوط کفایت نمیکند

مبحث سوم

در احکام نجاسات است بدانکه شرطست در صحت نمازدر حال اختیار پاك بودن ظاهر بدن وموے وناخن و نحوان ولباس مصلی که ماتتم فیه الصلوه باشد و هم چنین است آنچه همراه‌نماز گذار است اگرچه بان ستر نکرده باشد بلی در مثل‌عرقچین و بند زیر جامه و جوراب و امثال آن که بتنهائی نمیتوان ستر عورت بآن نمود شرط نیست و محمول متنجس که بقدر ساتر نباشد نیز ضرر ندارد و همچنین خون قروح وجروح تا زمانیکه خوب نشده و تطهیر بدن یا لباس از آن یا تبدیل آن که نوعاً مشقت دارد معفو است در نماز اگرچه زیاد باشد و هم چنین خون حجامت و فصد و هر زخمی که در ظاهر باشد و اگر ماده آن در باطن باشد احوط اجتنابست مگر با وجود حرج شخصی و هم چنین است بواسیر بلکه نواسیر نیز و همچنین‌معفو است نماز کردن با خون غیرقروح وجروح اگر کمتر ازدرهم باشد مگر خون حیض و نفاس و استحاضه و نجس العین و میته

که آنها معفو نیست بلکه در خون غیرماکول‌اللحم غیر از انسان نیز اجتناب خالی از قوة نیست

مبحث چهارم

در مطهرات است و آن چند چیز است **اول** آبست وآن یا مطلق است که بدون قید آنرا آب میگویند یا مضاف است مثل گلاب و آب تند و آب هندوانهٔ و رفع حدث و ازاله‌خبث بآن نمیشود و بملاقات نجاست نجس میشود هر چند زیاده‌از کر باشد بشرط آنکه نجس اعلی یا مساوی با آن باشد و اگر موضع ملاقات اسفل باشد با جریان در حال ملاقات مثل آنکه از گلاب پاش گلاب در دست کافری بریزند پس نجاست آن سرایت نمیکند باعلی و آب مطلق پنجقسم است **اول** آب باران **دوم** آب جاری **سویم** آب چاه **چهارم** آب ایستاده که بقدر کر یا زیاده از آن باشد **پنجم** ایستاده که کمتر از کر باشد پس بدانکه آب باران در حال باریدن در حکم جاریست اگر چه قلیل باشد که نجس نمی شود بملاقات نجاست با عدم تغییر بنجاست و پاك میکند آب متنجس را با امتزاج علی الاحوط و غیر آب از زمین و جامه و فرش را که متنجس باشد بباریدن بر آن بعد از زوال عین نجاست و

تعدد و عصر در آن لازم نیست و اما آب جاری و آن آبی‌است که بجوشد از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامیکه طعم یا رنك یا بوی آن بنجاست متغیر نشود و با تغیر یکی از آنها نجس است و آب نجس غیر متغیر یا متغیریکه تغیر آن زائل شده باشد باتصال بآب جاری یا کر پاك میشود و اقوی اعتبار امتزاج است واما آب چاه پس اقوی آنستکه بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد وواجب نیست بواسطهٔ افتادن چیزی در آن چیزی ازآب آن کشیدن بلی‌مستحب است و تفصیل آن در رساله مبسوطه مسطور است بلی اگر به نجاست آب چاه متغیر شود نجس میشود و تطهیر آن بکشیدن مقداریست که تغیر آن را زائل کند به ممزوج شدن‌آب‌خارج شده از ماده و اما آب ایستاده بقدر کر که بحسب وزن‌شصت و چهار من شاه الا بیست مثقال صیرفی وبحسب مساحت سه‌وجب و نیم عرض در سه وجب و نیم طول در سه وجب و نیم عمق که حاصل ضرب آنها در یکدیگر چهل و سه وجب الا ثمن وجب است پس چنین آبی بملاقات نجاست نجس نمیشود و اگر استعمال شود در رفع خبث پس در غسالهٔ مزیله عین نجس است اگر چه متغیر بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب از غساله است

مگر غسالهٔ استنجاء که آن پاکست بشرط آنکه عین نجاست در او نباشد و متغیر بآن نشده باشد ونجاست تعدے ازمحل نکرده باشد بحدے که از صدق استنجاء بیرون رود و نجاست خارجی بآن نرسیده باشد و در تطهیر متنجس از بول بآب قلیل معتبراست شستن آنرا دو مرتبه چه لباس باشد چه غیر آن و کفایت میکند در بول طفل شیر خواریکه غذاخور نشده باشد یکمرتبه آب بر او بریزند که محل نجسرا فرا گیرد و حاجت بفشردن نیست و در غیر بول احوط دو مرتبه است و در چیز هائیکه فشرده می شود معتبر است فشردن آن اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید شسته شود بآب از هر نجاستی مگر در ولوغ سگ که باید اول یکمرتبه بخاك پاك خاك مالی نمایند و بعد از آن دو مرتبه دیگر بآب خالص پاك آن را بشویند و مگر و لوغ خوك و مردن موش صحرائی در آن که بنا بر اقوے هفت مرتبه آن را بشویند و احوط در خوك اول خاك مالیدنست نیز و در تطهیر بآب کر و جاری یکمرتبه کافی است مطلقاً بنا بر اقوی بلی در ولوغ خاك مالی لازم است بلکه احوط تعدد غسل است نیز دویم زمین که پاك و خشك باشد و آن پاك میکند براه رفتن یا مالیدن بر آن کف پا و ته کفش و امثال آنرا بعد اززوال

عین نجاست بشرط آنکه نجاست آن حاصل شده باشد از راه رفتن برزمین نجس علی الاحوط سیم آفتاب است وآن پاك میکند زمین را هرگاه بتابیدن آن را بخشکاند بعد از زائل شدن عین نجاست و الحق غیر منقول بزمین مثل عمارات و آلات متصله بآن و آنچه در آن نصب شده مثل در و پنجره و میخ ومثل درختها ومیوهای آن و گیاهها که در آن است و ظرفهائیکه در زمین بناگذارده شده و امثال آن خالی از وجه نیست اگر چه احتیاط خوب است واما در پاك شدن حصیر وبوریا با بتابش آفتاب اشکال است **چهارم** مستحیل شدن نجس بچیز پاك مثل مبدل شدن شراب بسر که و خاکستر شدن عین نجاست **پنجم** انتقال است مثل خون انسان که در بدن شپش و امثال آن رفته و جزء بدن او محسوب شود **ششم** اسلام **هفتم** تبعیت و آن در چند جا ثابت است اول هرگاه کافر مسلمان شد طفل او بتبع او پاك میشود پدر مسلمان شود یا مادر دوم ظرف شراب بعد از مستحیل شدن آن بسر که سوم تخته که میترا بآن غسل میدهند و هم چنین خرقه که بر روی اوست در حال غسل دادن و دست غسل دهنده که بتبع میت پاك میشود و در غیر دست از سائر بدن و لباس غسل دهنده تامل است احوط شستن است و همچنین پاك شدن اطراف چاه و دلو وطناب وسایر

آلات نرح هرگاه چاه بتغییر نجس شده معلوم نیست احوط اجتناب است **هشتم** غایب شدن مسلمان پس حکم میشود بپاکی بدن و یا جامه و فرش و ظرف و آنچه از توابع اوست هرگاه عالم بنجاست آن بوده و احتمال تطهیر آن داده شود و استعمال کند آنرا فیما یشترط فیه الطهاره با مکلف بودن او نبودنش از اشخاص بیمبالات **نهم** زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ و گوش و چشم و فرج و امثال آن و همچنین از ظاهر بدن هر حیوان و همچنین از مخرج غایط با فرض عدم تعدی بسنگ یا کهنه و نحو آن از چیزهائیکه زائل میکند عین نجاست را بشرط آنکه پاك باشد و باید کمتر از سه عدد نباشد علی الاقوی

و هرگاه بسه عدد پاك نشد علاوه کند تا زائل شود و در حصول طهارت باستنجاء باستخوان و سرگین محل اشکال است و استنجاء بآن حرام است چنانچه حرام است استنجاء بآنچه محترم است در شریعت **دهم** استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است بمقداریکه از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء است بآنچه منصوص است که پاك میکند بول و فضله آنرا و در غیر ما کول اللحم و در جزء غیر ما کول اللحم احوط اجتناب است **یازدهم** بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که باك

میکند خونی را که باقی مانده لکن خوردن آن خون حرام است علی الاحوط **دوازدهم** جدا شدن غساله و آن پاك کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن

مطلب دویم

در اقسام نماز هاے واجب است بدانکه در زمان غیبت نماز واجب هفت است **اول** نماز یومیه پنجگانه **دویم** نماز آیات **سیم** نماز طواف واجب **چهارم** آنچه بنذر و عهد و یمین و اجاره واجب میشود **پنجم** نماز والدین که از آنها فوت شده باشد از روے عذر بلکه مطلقاً علی الاحوط که بر ولد اکبر واجب است **ششم** نماز جمعه که واجب تخییری است ما بین آن و نماز ظهر در روز جمعه بنا بر اقوی **هفتم** نماز بر میت و نماز های مستحبی بسیار است ولکن اقتصار می شود بنوافل یومیه و آن هشت رکعت نافله ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعت نافله عصر است که پیش از نماز عصر میخواند و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند و دو رکعت نافله عشا که آن را وتیره گویند نشسته بعد از نماز عشا میخواند و ایستاده نیز جایز است و هشت رکعت نافله شب که

وقت آن بعد از نصف شب و هرچه بصبح نزدیکتر بجا آورد بهتر است و دو رکعت نماز شفع که بعد از نماز شب میخواند و یك رکعت نماز وتر است که بعد از شفع میخواند و مستحب است در آن خواندن سوره توحید سه مرتبه و معوذتین هر کدام یکمرتبه و مستحب است در ان قنوت و بهتر این است بعد ازدعای فرج که لااله الا الله الحلیم الکریم لااله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع و مافیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین است چهل نفر مؤمن را دعا کند چه زنده چه مرده باینکه بگوید اللهم اغفر لفلان و اسم مؤمنی را ذکر کنند بعد از ان هفتاد مرتبه بگوید استغفرالله ربی و اتوب الیه و بعد ازان هفت مرتبه استغفرالله الذی لااله الا هوالحی القیوم ذوالجلال والاکرام لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه و هفت مرتبه هذا مقام العائذبك من النار و بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدی جزاء بما کسبت و هذه رقبتی خاضعه لما اتیت فها انا ذا بین یدیك فخذ لنفسك من نفسی الرضا حتی ترضی لك العتبی لااعود و سیصد مرتبه بگوید العفو العفو و دو رکعت نافله صبح است قبل از نماز صبح بجا آورد و جایز است قبل از فجر بعمل آورد و این نوافل را هر دو رکعت بیکسلام بجا اورد

و اکتفا بحمد تنها میتوان کرد بدون سوره و قنوت وجایز است که بعض نوافل را بجا آورد و بعضی را ترك کند ولکن نما بتواند ترك نکند و در سفر نافله ظهر و عصر ساقط است و اما نافله عشا را اگر بقصد قربت مطلقه بخواند بی عیب است و لکن نوافل دیگر ساقط نیست و اما احکام نماز پس درآن چند مبحث است

مبحث اول

در مقدمات نماز و آن چند چیز است **اول** وقت شناختن و اول وقت ظهر زوال آفتاب است از دائره نصف النهار تا بقدر اداء نماز عصر بغروب شرعی مانده و وقت عصر بعد از مقدار اول ظهر است از زوال تا غروب شرعی و احوط آنستکه تاخیر نیندازد از سقوط قرص و وقت نماز مغرب از وقت غروب شرعی است تا مقدار اداء نماز عشا بنصف شب ماندة و احوط آن است که پیش از زوال حمره بجا نیاورد چنانچه اولی آن است که تاخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت فضیلت آن است و هرگاه عصیانا یا نسیانا یا جهلا از نصف شب نماز مغرب و عشا تاخیر افتاد تا قبل از طلوع فجر واجب است بجا آورد ولی نیت ادا و قضا

نکند و وقت نماز صبح از اول پهن شدن سفیدی است در افق که فجر صادق است تا طلوع آفتاب و آخر وقت فضیلت ازطلوع حمره مشرقیه است ودراینجا چند مسئله است **مسئلة** تا یقین بدخول وقت نکند نماز نمیتواند بجا آورد واعتماد بمظنه نکند بلی شهادت عدلین معتبر است و بعید نیست جواز اعتماد بر اذان یك عادل عارف بوقت بلکه ظاهراً کفایة ثقه بودن مؤذن است بلکه دور نیست جواز اعتماد بخبر دادن عارف نیز ولی اولی آن است که صبرکند تا یقین حاصل نماید و هرگاه اعتماد بمذکورات نمود و نماز کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل ازدخول وقت بوده اعاده کند و اگر معلوم شد در اثناء نماز وقت داخل شده اگر چه قبل از اسلام باشد اعاده لازم نیست **مسئلة** اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء شود پیش از نماز ظهر یا مغرب نسیاناً پس اگر متذکر شود درحالتیکه در نماز باشد وممکن باشد عدول بنماز پیش عدول نماید اگر دروقت مختص نبوده و اگر بعد ازفراغ باشد اگر نماز عشا را مقدم داشته است مجزی است و بعد از آن نماز مغرب را بجا آورد و اگر نماز عصر را مقدم داشته است بر ظهر احوط اتیان چهار رکعت است بقصد مافی الذمه بدون تعیین ظهر وعصر **مسئلة** جایز نیست تاخیر نماز از وقت و

واجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد بلی هرگاه عصیاناً یا نسیاناً تعویق انداخت تا آنکه بمقدار یك رکعت تا آخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز و اقوی آنست که در این صورت نیز نمازش اداء است **مسئلة** جایز است اتیان بنماز مستحبی غیر از نوافل مرتبه در وقت فریضه علی الاقوی **دوم** از مقدمات نماز قبله شناختن است بدانکه واجب است نماز های واجبی را رو بقبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحبی نیز بلی چون نماز مندوب را سفراً و حضراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد در این حال استقبال درآن معتبر نیست و مراد بقبله آن مکانی است که کعبه در آن واقع است و محاذی آن ازتخوم ارض تاآسمان تمام قبله است و محاذات عرفی کافی است ودر اینجا دو مسئله است **مسئلة** واجب است تحصیل علم باستقبال برفرض امکان و فرق نیست ما بین مکه و بلادبعیده و هرگاه ممکن نباشد تعیین آن بیقین واجب است تحصیل مظنه بآن الاخرى فالاخرى و علاماتیکه معین شده برای تشخیص قبله بلاد در علم هیئت اسباب حصول مظنه است و جایز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمین مادامیکه خطاء آن ظاهر نشود و هرگاه درجائی ممکن نشود تعیین قبله علماً وظناً واجب است نماز را چهار مرتبه بچهار جهت بخواند اگر وقت موسع باشد و

اگر وقت مضیق باشد بهر قدر که وقت گنجایش دارد بجا آورد اگرچه یکمرتبه باشد بهرجهت که بخواهد کافی است **مسئلهٔ دوم** هرگاه بعد از تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه بقبله نبوده بلکه پشت بقبله بوده نمازشرا اعاده نماید اگر وقت باقی باشد وقضا کند اگر باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگرباقی نیست احوط قضاء آن است واگر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس اگر در اثناء نماز بر آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند ونمازشرا تمام کند و نمازش صحیح است و اگر بعد از نماز معلوم شود اکتفا نماید **سیم** از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس از نجاست خبثی الاد در آنچه معفو است و هم چنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت **چهارم** از مقدمات نماز مباح بودن مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده از جای ایستادن مگر بکلفتی خشت و در اینجا چند مسئله است مسئله واجب است جاے نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن فحوی یا رضای او بشاهد حال و هر گاه زمینی در اجاره کسی است اذن مستأجر معتبراست

مسئله واجب است تمام مکان نماز پاك باشد از نجاستی که بنات مصلی یا لباس او سرایت کند پس هرگاه آن مکان خشك باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگرجای سجده که اگر آن نجس باشد نمازصحیح نیست هرچندخشك باشد بلی مستحب است تمام مکان پاك باشد **مسئلهٔ** حوط آن است که مرد وزن پهلوی یکدیگر نماز نخوانند و هم چنین زن پیش مرد در عقب او نباشد در حال نماز اگرچه اقوی جواز و صحت نماز هر دو میباشد با کراهت و فرق نیست مابین زن محرم و غیر آن وکراهت مرتفع میشود ببودن حائلی که مانع دیدن باشد یابفصل میان آن دو بقدر ده ذراع دست **مسئله** مستحب است نماز را درمساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب یکنماز در مسجدالحرام برابر است باصد هزار نماز و ثواب یکنماز در مسجد پیغمبر صلی‌الله علیه و آله برابر است باده هزار نماز و در هریك از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است ودر مسجد جامع برابر صدنماز است و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز ودر مسجد بازار ثواب دوازده نماز است و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معادل است با ثواب دویست هزار نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند که افضل است از مسجد بلکه افضل

در صندوقخانه که بستوی اطاق است **مسئله** مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه کن هم اولی ترك است و مکروه است نماز در کشتی اگر بتواند بیرون آن نماز کند و هم چنین نماز در جائیکه کسی رو بروی او باشد بخصوص زن یا مقابل چراغ یا آتش افروخته یا مقابل مصحف گشاده یا کتاب یا کاغذ که خط آن نمایان باشد وهمچنین مکروه است نماز درخانه که مست کننده یا سك یا صورت در آن باشد و مکروه است نماز در قبرستان **مسئله** مستحب است برابر مصلی سترهٔ باشد و مراد از آن دیواری یا حائلی است که میان مصلی وان بیش از دو یا سه ذراع نباشد و اگر عصائی در برابر گذارد کافی است **پنجم** از مقدمات نماز پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه دبر و بیضتان است و عورت زن در نماز جمع بدن است مگر روی و دو دست تابند آن وظاهر دوپانا ساق واما باطن دوپارا بپوشاند و لکن در کنیز وصبیه تا بالغه پوشانیدن سرو گردن واجب نیست و باید لباس نماز گذار غصبی نباشد و ازپوست میته نباشد و از اجزاء حرام گوشت نباشد بلکه میته و اجزاء حرام گوشت نیز همراه او نباشد.

بلی جایز است نماز کردن با پوست خزو سنجاب و کرك آنها و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد چنانچه احوط اجتناب است از سجاف حریر در جامه و طلا باف نباشد چه در حال نماز و چه در غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جایز نیست ازبرای ایشان مطلقاً واما برای زن جایز است امور مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار ودرجنك وبدانکه هرگاه جورابی در پای نماز گذار باشد که نپوشاند پشت پا وساق را احوط اجتناب و اقوی جوازاست

مبحث دوم

بدانکه مستحب است در نماز های یومیه اذان و آن چهار مرتبه الله اکبر و هرکدام از اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمداً رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی خیرالعمل الله اکبر لا اله الا الله را دو مرتبه بگوید و بعد از اذان اقامه است و آن مثل اذانست در فصول مگر آنکه دو مرتبه الله اکبر ازاول ویکمرتبه لااله الاالله از آخر آن درآن نیست وبعد از دو مرتبه حی علی خیرالعمل دو مرتبه بگوید قدقامت الصلواة واحوط

عدم ترك اقامه است از برای مردان در غیر موارد سقوط آن و
اقوی اشتراط طهارت است در اقامه و اما ایستادن وحرف نزدن
پس شرط نیست درآن اگرچه احوط است

مبحث سوم

در واجبات نماز است و آن یازده است **اول** نیت و معتبراست
در آن قصد قربت و معین بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت و
هرگاه در بین نماز قصد خروج از آن نماید یا متردد شود در
آن و چیزے از اجزاء نماز را در آنحال بجا نیاورده و مفسدی
دیگر هم بجا نیاورده پشیمان شود و بر گردد از همانجا نماز را
تمام کند نمازش صحیح است **دوم** تکبیرةالاحرام و آن گفتن
الله اکبر است وواجب است صحیح اداء کند **سیم** قیام با قدرت و
الا تکیه کند و با تعذر از آن بنشیند و با عجز از نشستن
بخوابد بر پهلوے راست مثل مدفون و با تعذر آن بر پهلوی چپ
وبا تعذر از آن بپشت بخوابد مثل محتضر بدانکه قیام در حال
تکبیرةالاحرام و متصل برکوع رکن است ودر حال قرائت واجب
غیر رکن ودرحال قنوت مستحب است وواجب است درآن استقرار
و عدم اعتماد با امکان **چهارم و پنجم** قرائت حمد و یکسوره تمام در

دو رکعت اولی بلی مریض و مستعجل جهة ضرورت وتنگی وقت
اکتفاء میکنند بحمد تنها و در دو رکعت آخر مخیر است ما بین
حمد تنها یا گفتن سبحان الله والحمدلله و لا اله الاالله والله اکبر
یکدفعه علی الاقوی وسه مرتبه علی الاحوط وبدانکه واجبات قرائت
چند چیز است اول ادا نمودن حروف را از مخارج خودبطوریکه
ممتاز از یکدیگر باشند و صدق آن حرف بکند دوم حرکت و
سکون و تشدید را درست ادا کند سیم وقف بحرکت بلکه وصل
بسکون هم نکند علی الاحوط چهارم آنکه بسم الله الرحمن الرحیم
بگوید در اول حمد و سوره که جزء آنهاست مگر سورهٔ برائه و
احوط تعیین سوره است پیش از بسم‌الله و هرگاه سورهٔ معینه را وقت
گفتن آن قصد نمود همان سوره را بخواند و اگر بخواهد سورهٔ
دیگر بخواند آن بسم الله اکتفا نکند پنجم هر سورهٔ خواند تا
بنصف نرسیده میتواند عدول نماید بسورهٔ دیگر بلکه تا از نصف
تجاوز ننموده ظاهرا میتواند نیز عدول نماید مگر سورهٔ توحید و
جحد را بلی اگر کلمهٔ یا آیهٔ را فراموش نمودمیتواند عدول
سجده کندمطلقا ششم آنکه سورهٔ سجده واجبه‌دار را در نمازواجبی
نخواند و در نافله جایز است و در آن بعد از قرائت آیه سجده
کند و برخیزد و نماز را تمام کند و اما در نماز واجبی اگر
گوش کند آیه سجده رایاسهواً بخواند بعد از نماز سجده کند

و احوط آن است که دو نماز ایماء کند و نماز را تمام کند و سجده کند و احوط اعاده اصل نماز است **هفتم** تمام قرائت و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده با استقرار بجا آورد و با امکان **هشتم** آنکه مرد حمد و سوره را در رکعت اول و دوم نماز مغرب و عشا و صبح بلند بخواند و در نماز ظهر و عصر آهسته و دو رکعت سوم و چهارم از هر نمازی آهسته بخواند چه حمد چه تسبیحات و مناط در بلندی و آهستگی ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آن است و اما زن پس در مواضع اخفاف آهسته بخواند و در مواضع جهر مخیر مگر آنکه اجنبی صوتش را بشنود و مستحب است خصوص بسم الله را بلند خواندن در موضع اخفات **نهم** ترتیب میان حمد و سوره و همچنین میان اجزاء آنها **دهم** موالات و فاصله نکردن مابین آنها بغیر ذکر و دعا و قرآن **یازدهم** قرائت را صحیح اداء کند و موافق باشد با قرائت یکی از قراء سبعه و اگر نداند تعلیم بگیرد **دوازدهم** سورهٔ والضحی و الم نشرح را یکسوره محسوب دارد و هم چنین الم ترکیف ولایلاف را و بدانکه اقوی جواز قرائت حمد و سوره است از روی قرآن و لو در فریضهٔ مطلقا و احوط اقتصار است بر صورتیکه متمکن نشود از حفظ خواندن یا بجماعت یا بمتابعت قاری بلکه احوط ترک است در جمیع احوال

نماز بلی خواندن قنوت و سایر اذکار و ادعیه از روی کتاب مانعی ندارد **ششم از واجبات نماز** رکوع است و واجبات آن پنج است **اول** خم شدن بحدیکه بتواند کف دست خود را بزانو برساند **دویم** گفتن ذکر است بعد از رسیدن بحد رکوع و احوط گفتن سبحان الله سه مرتبه یا سبحان ربی العظیم وبحمده یکمرتبه **سوم** طمأنینه در حال ذکر **چهارم** بلند کردن سر از رکوع **پنجم** طمأنینه در حال قیام **هفتم** از واجبات نماز سجود است و واجبات آن هفت است **اول** آنکه منحنی شود بحدیکه مساوی شود جای پیشانی با جای پاها بلیکه پست و بلند بودن آن بقدر کلفتی خشت ضرر ندارد **دوم** گذاردن هفت موضع را بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرك پاها است **سیم** آنکه پیشانی را بر ما یصح السجود علیه بگذارد و آن زمین و اجزاء آن است که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی باشد و جایز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاك باشد و نهایت میکند پاکی مقداریکه لازم است گذاردن بر زمین هر چند اطراف آن نجس باشد پس هرگاه قدری از مهر پاك باشد و قدری نجس باشد ضرر ندارد هرچند احوط این است که تمام آنچه پیشانی بر آن قرار میگیرد پاك باشد **چهارم** ذکر است و احوط در آن سه مرتبه سبحان الله یا یکمرتبه سبحان ربی الاعلی وبحمده

است پنجم طمأنینه است در حال ذکر ششم باقی گذاردن هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند و بگذارد هفتم نشستن بعد از سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعت اول و سیم که تشهد ندارد آن را جلسه استراحت مینامند هشتم از واجبات نماز تشهد است و واجب در تشهد شش است اول شهادتین واحوط گفتن است بنحو متعارف

دوم صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را صحیح اداء نماید سیم ترتیب ما بین کلمات آن بنحو متعارف چهارم موالات میان کلمات آن پنجم آنکه نشسته باشد در حال تشهد ششم طمأنینه در آن نهم از واجبات نماز سلام است و واجبات آن چهار است اول آنکه بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم و احوط اضافه و رحمة الله و برکاته است وجایز است اکتفاء بیکی از این دو هرچند بهتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش ازان دو گفتن السلام علیك ایها النبی ورحمة الله و برکاته دوم آنکه در حال نشسته بعمل آورد سیم آنکه صحیح بعمل آورد چهارم آنکه با طمأنینه باشد دهم از واجبات ترتیب است در افعال نماز پس هرگاه عمداً جزئی را که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است و حکم سهو بیان خواهد

شد یازدهم موالات یعنی پی در پی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود مابین آن بسکوت طویل بر وجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

مبحث چهارم

بدآنکه ارکان نماز پنج است اول تکبیرة الاحرام دوم قیام در حال تکبیرة الاحرام سیم قیام متصل برکوع چهارم رکوع پنجم دو سجده پس هر گاه رکن کم شود یا زیاد شود عمداً یا سهواً نماز باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

مبحث پنجم

در مبطلات نماز و آن چند چیز است اول حدث است چه اکبر وچه اصغر دوم منحرف شدن از قبله بهمه بدن بطوریکه پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و یسار عمداً و سهواً و جهلا و اما انحراف بما بین یمین وقبله یا یسار وقبله سهوا ضرر ندارد سیم آمین گفتن بعد از حمد مگر درحال تقیه چهارم تکلم کردن بدو حرف و زیاده یا یك حرف مفهم معنی عمداً غیر از ذکر و دعا و قرآن بلی سهواً ضرر ندارد پنجم خنده قهقه

ششم گریه کردن ازجهة غیر خدا و گریه ازخوف خدا از افضل عبادات است و احوط در گریه بر مصیبت حضرت سید الشهداء و اهلبیت علیهم السلام آنکه در غیر نماز بجا آورد هفتم خوردن و آشامیدن در غیر آنچه استثنا شده هشتم هر فعل منافی که محو کند صورت نماز را مثل جستن و دست بدست زدن و امثال آنها نهم دست بر روی دست دیگر گذاردن مگر در حال تقیه دهم شك در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جزئیرا در حال شك بجا آوردن مگر آنکه بجا آورد برجاء یقین حال بر او بعد از انتقال از آن که در اینصورت مضر نیست یازدهم زیاد کردن جزئی را در نماز عمداً بقصد جزئیت یا کم کردن آن هر چند رکن نباشد

مبحث ششم

در شکیات نماز است و در آن چند فصل است

فصل اول

بدآنکه هرگاه کسی شك کند در چیزی از افعال نماز و داخلشده باشد درفعلیکه بعد از آن است اگر چه مستحب باشد اعتنا

نکند مثل آنکه شك کند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کند در قرائت بعد از داخلشدن در قنوت یا رکوع بلکه اگرشك کنددرآیه بعدازدخول درآیهٔ دیگر یا در کلمهٔ بعدازدخول درکلمه‌دیگر اعتنا نکندعلی‌الاقوی بلی‌هرگاه‌شك کند در رکوع در حال سرازیری ازجهت سجده مادامیکه‌بحد سجده نرسیده‌احوط آنستکه بر گردد بایستد و بعد رکوع کند و نماز را تمام کند و بعد از آن نماز را هم اعاده کند و هر گاه شك کند در سجده بعد از برخواستن یا بعد از دخول در تشهد اعتنا نکندبلی هر گاه شك کند در حال برخواستن بر گردد و اتیان کند و اگر شك کند در تشهد بعد از برخواستن اعتنا نکند و اگر در حال برخواستن باشد باز اعتنا نکند علی الاقوی پس فرقست در اینخصوص ما بین سجده و تشهد بلی احوط در تشهد نیز برگشتن و اتیان آن است بقصد قربت مطلقه و اگر شك کند درچیزی از افعال نماز پیش از اینکه داخل فعلی دیگر شده واجب است آنچه را که شك نموده بجا آورد

فصل دوم

شك در عدد رکعات نماز های واجبی در بین نماز بعد

از آنکه شك قرار گرفت اگر نماز دو رکعتی یا سه رکعتی
باشد مطلقاً موجب بطلان نماز است و اگر چهار رکعتی باشد
از چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در
نه صورت اول شك میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجدهٔ
دوم پس بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن
یکرکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد بلکه هم
چنین است هرگاه شك بعد از تمام شدن ذکر واجب در سجدهٔ
دوم باشد پس آنچه ذکر شد بعمل آورد نمازش صحیح است ولکن
اولی آنستکه در اینصورت بعد از اتمام نماز احتیاط اعاده کند
اصل نماز را احتیاطاً و این احتیاط در همه مقامات آتیه که حکم
مترتب بر اکمال سجدتین است جاریست دوم شك میان سه وچهار
در هر جا باشد چه در قیام و چه در رکوع و چه در سجود
و چه بعد از آن و چه در بین آنها بنا را بر چهار گذارد و
نماز را تمام کند و دو رکعت نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا
آورد سیم شك میان دو و چهار است بعد از اکمال سجدتین بنا
را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند وبعد دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجا آورد چهارم شك میان دو و سه
و چهار است بعد ازاکمال سجدتین بنا را برچهار گذارد و بعد

دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجاآورد پنجم شك میان
چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد
و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهو بجا آورد
ششم میان چهار و پنج است در حال قیام می نشیند و شك او بر
میگردد بشك میان سه و چهار و حکم آن در این جاریست و
برای هر یك از قیام بیجا و اذکاریکه گفته دو سجدهٔ سهو بجا
آورد و این سجده در جمیع فروض بعد که قیام را می شکند
و می نشیند جاریست هفتم شك میان سه و پنج است در حال قیام
می نشیند شك او بر میگردد بشك دو و چهار و حکم آن در این
جاریست هشتم میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می نشیند
و شك او بر میگردد بشك میان دو و سه و چهار و حکم آن در
این جاریست نهم شك میان پنج و شش است در حال قیام می
نشیند و شك او بر میگردد بشك میان چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین و حکم آن در این جاری است وبدانکه کثیرالشك در
اجزاء نماز یا در افعال یا رکعات در آنجائیکه کثیرالشك شده
اعتنا بشك خود ننماید و بنا را برصحت گذارد و نماز احتیاط
بر او واجب نیست و هم چنین اعتبار ندارد شك امام یا ماموم با
حفظ دیگرے و هم چنین شك بعد از فراغ از نماز و بعد
از وقت که اعتبار ندارد و بنا را برصحت گذارد بلکه مظنه بعد

از فراغ و بعد از وقت در حکم شك است

فصل سیم در نماز احتیاط است

برای شکوك مذکوره بدآنکه واجب است بعد از اسلام نمازی که در آن شك کرده و بناء گذارده بدون فاصله منافی میان آن و نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در نماز احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و رکوع و دو سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز ولکن سوره و قنوت ندارد و قرائت حمد را باخفات بجا آورد حتی بسم الله را بنا براحوط

و بدآنکه اگر شك کند در رکعات نماز نافله مخیر است مابین بنا براقل یا اکثر مگر اینکه بناء براکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد بر اقل پس هرگاه شك کند که یکرکعت کرده یا دو رکعت مخیر است و اگر شك کند که دو رکعت کرده یا سه رکعت بنا را بر دو گذارد و تمام کند و اگر شك کند در رکعات نماز احتیاط در شکوك پس هر چند مشهور میان علماء آنرا مثل نافله دانسته اند لکن مشکل است احوط آنستکه بنا را بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد آنرا اعاده کند و بعد از آن اصل نماز را اعاده کند و اما اگر شك کند در اجزاء نافله یا نماز احتیاط پس حکم آن مثل فریضه است که اگر در محل

است بیاورد و اگر داخل جزء بعد شده بگذرد

فصل چهارم در ظن حکم در نماز

بدانکه ظن یا متعلق برکعات است یا بافعال (اما) ظن متعلق برکعات پس در حکم یقین است چه در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چه در چهار رکعتی چه در اولیین از آن چه در اخیرتین پس مثلا هرگاه نداند یکرکعت کرده یا دو رکعت و مظنه او باحد طرفین است بنا را بر آن گذارد و نماز او صحیح است و نماز احتیاطی لازم نیست و هکذا در صور دیگر و اگر از اول امر شك کند در اینکه یکرکعت کرده یا دو رکعت مثلا یا دو رکعت کرده یا سه رکعت و بعد از تروی شك او مبدل شود بظن باحد طرفین باز عمل کند بظن خود و اگر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین و بعد مبدل شود بشك حکم شك جاری کند از بطلان در موارد بطلان و بناء براکثر در موارد آن پس مدار در صورت انقلاب بر حالت دوم است شك باشد یا ظن بلکه اگر ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیگر بناء را بر ظن دوم گذارد و همچنین در شك پس اگر اول شك کرد ما بین دو و سه و بنا را بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك ما بین سه و چهار یا یك و

دو حکم شك دوم جاری کند پس در صورت اولی بنا را بر
چهار گذارد و عمل شك سه و چهار بعمل آورد و درصورت
دوم حکم شك یك و دو جاری کند که بطلان نماز است و
هکذا در سایر انقلابات و هر گاه حالت ترددی از برای او
حاصل شود و نداند که شکست یاظن بنا بگذارد بر آنکه‌شکست
و حکم شك جاری کند مثلا نمیداند یکرکعت کرده یا دو
رکعت و شکدارد که آیااحد طرفین رجحان دارد و مظنون‌است
یا نه حکم شك جاری کند پس بنا را بر بطلان گذارد در
صورت مفروضه و اگر نداند که سه رکعت کرده یا چهاررکعت
و شك کند که آیا سه رکعت بودن مظنون است یا نه‌بنابگذارد
بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار جارے کند وهکذا
در سایر صور و اما ظن متعلق بافعال مثل آنکه نمیداندیکسجده
کرده است یا دو سجده و مظنه او بیکسجده است یابد و سجده
و نمیداند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد باحد طرفین
پس در حکم یقین بودن آن اشکال است و باید مراعات احتیاط
کند و مقتضای آن در بعض صور الحاق بشك است و در بعض
صور الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یاظن‌متعلق
است بمثل قرائت و تسبیحات و اذکار که زادے آن مضربنماز

نیست یا متعلق بافعال که زیادی آن مضر است مثل رکوع و
سجود و نحو این دو پس درصورت اولی اگر در محل است
ایتان کند بقصد قربت مطلقه هر چند ظن بکردن داشته باشد و
اگر بعد از تجاوز از محل است و ظن بکردن دارد بگذردمثل
شك و اگر ظن بنکردن دارد و بر گردد و ایتان کند مثلااگر
شك کند که آیا حمد را خوانده است یا نه و هنوز داخل در
سوره نشده است آنرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه
مظنه بنخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا قنوت‌شك کند
که حمد را خوانده است یا نه و مظنه او بخواندن باشد بگذرد
و بنا را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او به نخواندن باشدباز
بر گردد و بخواند و هکذا در سایر آنچه از این قبیل است و
اما در صورت دوم پس اگر در محل است و مظنه بنکردن‌دارد
بجا آورد مثل آنکه شك داشته باشد و اگر مظنه بکردن داشته
باشد احتیاط این است که عمل بظن کند و بگذرد و نمازرا
تمام کند و بعد آنرا اعاده کند و اگر بعد از محل باشد
اگر مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن دارد بر
گردد و بجا آورد و نماز را تمام کند و اعاده کند مثلاهرگاه
نمیداند یك سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا

قیام نشده است و مظنه او این است که یك سجده کرده یك سجدهٔ دیگر بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شك و اگر مظنه دارد که دو سجده کرده عمل بظن کند و بعداز نماز اعاده کند نماز را و اگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او بکردن دو سجده باشد بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مظنه او بنکردن باشد برگردد و یکسجده دیگر بکند وبعد از اتمام اعاده کند نماز را و هکذا در سایر افعال مثل رکوع و نحو آن

فصل پنجم

در سهویات است

بدآنکه سهویات متعلق است برکعت یا اجزاء رکنی یااجزاء غیر رکنی و ایضاً یا زیاده است یا بنقیصه پس اگر زیاد کند یکرکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقاً و اگر سهواً یکرکعت یا بیشتر را ناقص کند و بعد از سلام متذکر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدے و سهوی مثل حدث و استدبار متذکر شود برخیزد و بقیه‌نماز را بجا آورد وسجده‌سهو بجهة‌سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد ازایتان بمنافی باشد که عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل تکلم‌در

این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد ودوسجده سهودیگر بجهة تکلم کردن بجا آورد و اگر بعد ازمثل حدث و استدبار و یا سکوت طویل ماحی صورت نماز متذکر شود نماز او باطل‌است و هرگاه زیاد کند رکنی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند جزءغیر رکنی را مثل قرائت یا یك‌سجده یا تشهد و نحو آن نماز او صحیح است ولکن‌باید دو سجده سهو بجهة‌زیادتی بعمل آورد و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متذکر شود پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارك کند وبجهت زیادتیها سجده سهو کند چه منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل آنکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلا یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند و یا یقین کند که دو دو سجده یا یك سجده از او فوت شده برگردد و بجا آورد و از برای زیادتی هر یك از قیام بحوال الله و قرائته یا تسبیحات سجده سهو کند و اگر داخل در رکن بعد شده پس اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل آنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش‌شده و هم چنین‌اگر منسی رکوع باشد و متذکر شود بعد از دخول در سجدهٔ دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متذکر شود در سجده اولی یا بعد از آن و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست صحت نمازپس

برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجدهٔ زیاد شده دو سجدهٔ سهو کند چون از برگشتن و تدارك کردن زیادی رکن لازم نمیاید و لکن معذلك احوط اعاده نماز است و سزاوار نیست ترك این احتیاط هرچند واجب نیست و اگر منسی جزء غیر رکنی باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست بلکه بجهت آن نقیصه سجده سهو بجا آورد و دیگر چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجده واحده باشد و متذکر شود بعد از دخول در رکوع باید بعد از فراغ از نماز اول قضاء آن تشهد یا آن سجده را بجا آورد و بعد دو سجده سهو بکند و نماز او صحیح است و در اینجا سه مسئله باقی مانده **مسئلهٔ اولی** آنکه اگر ترك کند ذکر رکوع یا سجود را و متذکر شود بعد از سر بر داشتن از رکوع یا سجود نمازش صحیح است و نمیتواند بر گردد هر چند داخل در رکن بعد نشده چون محل آنها فوت شده است پس باید سجده سهو بجهة نقیصه بجا آورد **مسئلهٔ دوم** آنکه ترك کند سجدهٔ واحده از رکعت اخیره یا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود احوط در آن آنست که سجده سهو بقصد مافی الذمه بجا آورد و تشهد و سلام بخواند بقصد احتیاط و بعد دو سجده سهو بقصد مافی

الذمه بجا آورد و دو سجدهٔ سهو دیگر بجهة سلام بیجا احتیاطاً بخواند

اما اگر ترك کند سجدتین را از رکعت اخیره و بعد از سلام متذکر شود احوط این است که بر گردد و ایتان کند و نماز را تمام کند و در سجدهٔ سهو بجهة زیادے تشهد و در سجدهٔ سهو بجهت سلام بیجا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند **مسئلهٔ سوم** هرگاه در نماز مستحبی زیاد کند جزئی را سهواً نماز او باطل نیست هر چند رکن باشد و سجدهٔ سهو هم بر او نیست و اگر ترك کند جزئی را و متذکر شود در اثناء بر گردد و آنرا بجا بیاورد هر چند داخل در رکن بعد شده باشد و بجهت زیادتیها سجد سهو واجب نمیشود و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است و اگر غیر رکن است بر او چیزی نیست و بدانکه هرگاه در حال تشهد شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده سهو بکه باید بجا آورد بنا گذارد که تشهد نماز است و نمازرا تمام کند بعد سجده سهو را بعمل آورد و هم چنین است حکم در سجده و اگر در حال تعقیب شك کند که آیا سجده سهوبکه بر او واجب بود بجا آورده یانه باید بعمل آورد

زمین اگرچه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند و سرخ و تاریکی شدید و رعدو برق غیر متعارف وغیر اینها از حوادث آسمانی از اموریکه نوعاً باعث خوف متعارف ناس باشد اگرچه او نترسد و آن دو رکعت است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود و تفصیلش آن است که نیت میکند و تکبیر میگوید و بعد از آن حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و ذکر رکوع میگوید و سر از رکوع بر میدارد و حمد وسوره میخواند و قنوت میخواند مستحباً باز رکوع میرود بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و بعداز سر بر داشتن از آن باز حمد و سوره و قنوت میخواند مستحباً و رکوع میکند و بعد از قیام از آن باز حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و بعد از قیام از آن باز حمد و سوره میخواند و برکوع میرود و بعد از قیام از آن دو سجده بجا میآورد و بر میخیزد حمد و سوره میخواند وقنوت میخواند مستحباً باز برکوع میرود و هم چنین تا پنج رکوع تمام شود رو بعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجا میآورد تشهد میخواند .وسلام میگوید و جایز است بنحو دیگر بعمل آورد و آن چنین است که بعد از تکبیرة الاحرام حمدتمام بخواند ویك آیه از سوره انا انزلناه را بخواندوبرکوع رودو بعد از سربرداشتن ازآن آیه دوم انا انزلناه را بخواند و رکوع رود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد

از هر رکوع یك آیه خوانده تادر رکعت اولی یکحمد و یکسوره تمام تا پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و همچنین در رکعت دوم قبل از رکوع یکحمد بخواند و یکسوره را تبعیض کند مابین پنج رکوع و نماز را تمام کند و اقسام دیگر هم ممکن است و وقت نماز کسوفین از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط آنستکه مؤخر ندارد ازوقت شروع بانجلاء و اما نماز زلزله و سایر آیات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است ولکن احوط عدم تأخیر آناست ازوقت آیت و هرگاه مطلع شد بر خسوف و کسوف در وقت و ترك کرد نماز آیات را عمداً یا سهواً واجبست قضاء آن اگرچه تمام آن نگرفته باشد ولی اگرمطلع نشد تا تمام منجلی شد بعد مطلع شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضاء نیست و اگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن و جایز است نماز آیات را بجماعت بخواند پس اگر در رکوع اول امام ر درك نمود متابعت مینماید مثل جماعت در نماز یومیه و قرائت از او ساقط است ودر غیر رکوع اول احتیاط در ترك اقتداء است واین احتیاط ترك نشود ونماز آیات دو رکعت محسوب است پس هرگاه شك کند در عدد رکعات نمازش باطل است و اگردر رکوعات از هر رکعتی یا اجزاء شك کند حال او حال یومیه است در آنچه گذشت از احکام آن و همچنین احکام سهو و تذکر در

محل یا بعد از محل و غیر آن در آن جاری است و همچنین
حکم زیاده و نقیصه در آن همان است که در یومیه ذکر شد

مبحث هشتم

در بقیه نماز هاے واجبی است و آن چند قسم است **اول**
نماز قضاء است بدآنکه هرگاه ترک نماید نماز واجبی را بااجتماع
شرایط وجوب آن عصیاناً یا از او فوت شود بجهت خواب یا
فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهت مست شدن بچیزیکه از
جانب خود باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف نمازیکه
از جهت حیض یا نفاس از او ترک شده که قضاء آن واجب نیست
اگر در تمام وقت حایض یا نفساء بوده و الا اگر طاهره دریابد
مقدار نماز را در وقت چه در اول وقت و چه در آخر آن و
ترک نماید اداء را واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار یکرکعت
را از آخر وقت دریابد بدون عذرے از اعذار مذکوره واجب
است بر او نماز و اداء خواهد بود و اگر ترک نمود معصیت
کرده وقضاء آن براو واجب است وواجب است درنماز هاے قضاء یومیه
بهمان ترتیبی که از او فوت شده بجا آورد اگر چه ترتیب آن
را نداند علی الاقوی و حاصل میشود ترتیب آن بتکرار نماز پس

اگر میداند در پنج روز هر روزے یکنماز از او فوت شده پنج
شبانه روز نماز قضاء بجا آورد و همچنین اگر نماز هاے بسیار
از او فوت شده و ترتیب آن را نمیداند آنقدر نماز قضا کند
که یقین کند آنچه بر او بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمده اگر
تکرار آن مستلزم عسر و حرج نشود والا وجوب ترتیب بتکرار
ساقط است و واجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را بر ادا اگر
چه احوط تقدیم آن است خصوصاً اگر آنچه فوت شده یکنماز
باشد و خصوصاً اگر نماز همان روز باشد و معتبر در اتمام و
و قصرحال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شده باید نمازرا
قصراً قضاء نماید اگر چه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر
فوت شده تماماً قضاء نماید اگر در سفر باشد و اگر کسی در
اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر بالعکس بعید نیست
که مخیر باشد در قضاء آن ما بین قصر و اتمام اگر چه احوط
اختیاران است که در آخر وقت تکلیف او بوده و بهتر از آن
جمع است دوم نمازیکه فوت شده ازپدر بلکه مادر هم علی‌الاقوی
و فوت آن بسبب عذرے بوده بلکه مطلقاً علی الاحوط واجب
است بر ولی قضاء نماید آن را و مراد بولی پسر بزرگ میت است
و بر دختر او واجب نیست و شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن

آن پسر در وقت فوت پدر و اگر میت پسر نداشته باشد یا داشته باشد ولی بدون عذر نماز از او فوت شده احوط استیجار کبار ورنه است نسبت بحصه خود از ترکه و اگر وصیت کرده باشد که نمازهای او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده می شود از ثلث ترکه او مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که دراینصورت از اصل ترکه بیرون می شود و احوط امضاء کبار ایشان است از حصه خود بلکه بعید نیست که مطلقاً بیرون کرده شود از اصل مال و اگر ولی بمیرد پیش از ایشان بقضاء نماز هاے میت واجب نیست بر ولی او قضاء نمودن آن و بر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیرے را بجهت قضاء نماز میت ومعتبر است در آن ترتیب بنحویکه فوت شده اگر چه بتکرار باشد چنانچه در قضاء نمازخود گذشت و اقوی سقوط ترتیب است در صورت مشقت در آن

سیم نماز استیجاری بدآنکه واجب است بر شخصیکه اجیر شده که نماز های میت را بجا آورد ایتان کند بهرچه بآن ملتزم شده از مستحبات و کیفیات آن اگر بر وجه تقلید باشد و اگر اخلال بآن نمود مستحق اجرت نیست اگر چه ذمه میت یا ولی بری شود و جایز است زن اجیر شود که نمازهاے مرد رابجا

آورد و هم چنین بعکس پس زن در نماز هاے جهریه میت مخیر است ما بین جهر و اخفات اگر چه نماز براے مرد باشدچنانچه بر مرد معین است جهر در آن اگر چه برای زن باشد

مبحث نهم

در نماز جماعت است بدآنکه نمازهای واجبی را بجماعت کردن مستحب و در یومیه مؤکد است خصوص صبح و مغرب و عشا که مؤکد تر است ومنقول است که نماز باعالم برابر است با هزار نماز و با سید قرشی برابر است با صد نمازو بتعدد جماعت فضیلت آن بهمان مقدار زیاد میشود وبتعدد مأمومین مضاعف می شود ثواب آن و در نماز جمعه با اجتماع شرایط جماعت واجب است و اگر کسی حمد و سورهٔ اودرست نباشد وممکن باشد او را تصحیح قرائت در وقت کفایت میکند او را درست کردن آن و فرادے یا جماعت کردن و اگر ممکن نشود او را درست کردن بجهت تنگی وقت و مانند آن معین است برای او جماعت کردن و اگر ممکن نباشد او را بهیچ وجه تصحیح قرائت در اینصورت جماعت واجب نیست وبا آنچه متمکن است ازقرائت میتواند نماز را بجا آورد ولی احوط جماعت کردن است واقل

عددی که جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری
ماموم و ماموم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب
راست امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط
است موافق بودن نماز امام با مأموم در هیئت و کیفیت پس جایز
نیست اقتدا کردن یومیه را بنماز میت یا عیدین یا آیات و بعکس
اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتدا
نمودن حاضر بمسافر و مسافر بحاضر وقضاء را باداء و بعکس
مطلقاً و جواز اقتدأ نماز طواف بیومیه و بعکس خالی از اشکال
نیست و احوط ترك اقتدا است در این دو صورت و هم چنین
جایز است کسیکه نمازش را فرادی خوانده است آن نماز را اعاده کند
بجماعت بلکه مستحب است و اما نمازیکه احتیاطاً بجا میآورد ادا یاقضا
اقتداء بآن جایز نیست علی الاحوط بدالاقوی اگرچه نماز ماموم
هم احتیاطی باشد و شرطست در امام جماعت چند چیز اول عقل
دوم بلوغ سوم ایمان چهارم طهارت مولد پنجم مرد بودن اگر
مأموم مرد باشد بلکه احوط مرد بودن است مطلقاً ششم عدالت
یعنی ملکهٔ و کفایت میکند در احراز آن حسن ظاهریکه کاشف
نوعی از وجود آن باشد ولو موجب وثوق و اطمینان نشود علی
لاقوی هفتم ایستاده بودن امام هرگاه مأمومین ایستاده باشند هشتم

صحت قرائت او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائت واجب را
صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند بعضی و مأموم سالم
باشد از آن اقتداء باو جایز نیست نهم نبودن حایل ما بین مأموم
و امام باصف پیش که مانع دیدن او باشد مگر آنکه مأموم زن
باشد دهم دور نبودن مأموم از امام یعنی محل سجده ماموم از
محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یک گام بلند نباشد یا
از یکی ازدوطرف متصل باشد صف متصل بامام یازدهم بلندتر نبودن
جای امام از جای مأموم بقدر معتدبه یعنی یک وجب یا زیاد تر
بلی اگر فی الجمله سراشیب باشد ضرر ندارد و اما جای مأموم
هر قدر بلند تر باشد از جای امام ضرر ندارد باصدق اتصال واقتداء
دوازدهم پیش نبودن مأموم از امام واحوط مؤخر بودن مأموم است از
امام اگرچه جزئی باشد وبدانکه واجب است بر مأموم متابعت
کردن امام در افعال نماز باینکه افعال صلوة را پیش از امام بجا
نیاورد بلکه احوط تاخیر است واما در اقوال پس تکبیرة الاحرام
را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست اگرچه
احوط است خصوص در سلام و جماعت منعقد می شود بدرك
نمودن امام را در حال رکوع اگر چه امام ذکر
رکوع را گفته باشد و رکعت اول او محسوب است
ودر نماز اخفائی در حال قرائت امام بهتر آنستکه ماموم مشغول

ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهری هم جواز اشتغال با آن است و احوط سکوت مطلق و گوش دادن بقرائت امام است بلی اگر در نماز جهری ماموم قرائت یا همهمه امام را بشنود واجب است ترك قرائت و اگر بهیچوجه نمیشود اولی بلکه احوط قرائت حمد و سوره است آهسته و اگر امام در قنوت باشد و ماموم تکبیرةالاحرام گفت مستحب است بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین در تشهد نیز متابعت کند و نشستن بطور تجافی در حال تشهد امام احوط است بآنکه دو زانون خود را از زمین بلند کند و در رکعت دوم خودش قرائت راآهسته بخواند اگر چه در نماز جهریه باشد و در رکعت آخر امام میخواهد متابعت کند امام‌راتا سلام بنشستن بتجافی و ذکر بگوید و اگر نمیخواهدبعد از سر بلند کردن امام از سجده دوم برخیزد و نمازش را تمام کند چنانچه هر جای از نمازجماعت بخواهد بجهت عذری منفرد شود جایز است درصورتیکه از اول قاصد انفراد نبوده باشد و الا اصل صحت اقتداء در اینحال محل اشکال است بلکه بدون عذر نیز جایز است در صورتیکه از اول قاصد انفراد نباشد هر چند خلاف احتیاط است و اگر امام را عادل میدانست و بعد از نماز معلوم شد که کافر یافاسق یامحدث

بوده نمازش صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند و هرگاه ماموم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر کفت و برگشت هنوز بقیام نرسیده امام برکوع رفت قیام را بجا آورد و برکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن اعاده واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر ازرکوع بر داشت بر گردد و برکوع برود و اگر قدری خم شد و هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بر دارد او هم بر گردد ضرر ندارد و هم چنین است سجده در متابعت کردن

مبحث دهم

در احکام نماز قصر و اتمام است بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعت آخر آن بهفت شرط اول آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد وآن هشت فرسخ است چه رفتن بتنهائی یا باینمقدار باشدمثل آنکه کسی دو وطن داشته باشد و ما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن باهم هشت فرسخ باشد مثل آنکه بخواهد از وطن خود برود سر چهار فرسخ وبر گردد همان‌روز یا بعد از

آن و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است بذراع دست پس اگر سفرا وکمتر از مقدار مذکور باشد اگر چه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست واگر شك داشته باشد که آیا باین مقدار هست یانه قصر نکند دوم آنکه اینمقدار را بقصد مسافت طی کند پس هرگاه مثلاً عقب گریخته میرود و نمیداند بقدر مسافت میرود یا نه قصر نیست اگر چه زیاده از این مقدار هم برود بلی در برگشتن اگر بقدر مسافت مزبوره هست قصر کند سیم آنکه قصد مسافت رامستمر بدارد و متردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری از آن را که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نمود و بعد متردد شد در رفتن یا بر گشتن قصر نیست و اگر باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه بقدر مسافت است قصر کند و الا احوط جمع است خصوصاً هرگاه قدری را بدون قصد طی کرده باشد چهارم آنکه قطع سفر نکند بیکی از سه چیز اول بقصد اقامه در جائی تا ده روز دوم برسیدن بوطن خود سوم بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه ده روز بشرط آنکه محل تردد یکجا باشد پس هرگاه بعض از سی روز در مکانی و بعض آن در مکان دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد ولو بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت

در همان روز یا شب آن یاروز بعد که عرفاً از صدق بودن در یکجا سی روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود و واجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جائی نمود و یکنماز چهار رکعتی ادائی خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز بر گردد یا متردد شد باید نمازهای خودرا تا آنجا است تمام بخواند اگرچه بخواهد همان روز بر گردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگرچه ده روز در آنجا هم بماند بدون قصد و کسیکه قصد اقامه ده روز را در جائی نموده اگر در بین ده روز بخواهد باطراف آنجا برود که کمتر از مسافت باشد و یك شب آنجا بماند و بر گردد بمحل اقامهٔ خود احوط جمع است در وقت مراجعت و ایام مکث در محل اقامهٔ اگر قصد ماندن ده روز ندارد و اگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و برگشتن در همان روز باشد بدون ماندن شب ضرر ندارد و باید تمام کند علی الاقوی والاولی و احوط در اینصورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است ما بین قصر و اتمام و اگر دراینصورت برود و شب هم بماند احوط جمع ما بین قصر و اتمام است و هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد برخروج از محل ترخص

بکمتر از مسافت و ماندن شب در آنجا احتیاط بجمع را ترک نکند پنجم آنکه سفر کردن شغل و عمل او نباشد مثل ساربان و مکاری و ملاح و هیمه کن و قاصد و امثال آن که اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل آنکه برای زیارت کردن بروند قصر کنند و حکم وجوب اتمام بر آنها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و شغل آنها سفر کردن است اگر چه در اثناء سفر اول آنها حاصل شود ومنقطع میشود وجوب اتمام بر آنها بماندن ده روز در وطن چه قاصد اقامه باشد چه نباشد پس در سفر اول بعد از اقامه ده روز در وطن وجوب قصر متعین است و اما اگر ده روز در غیر وطن اقامه نمود اگر قاصد بوده حکم آن حکم اقامه در وطن است و اگر قاصد نبوده کفایت نمودن اقامه ده روز بدون قصد معلوم نیست پس احتیاط ترک نشود در سفر اول آن بجمع ما بین قصر واتمام واگر کسی را شغلی پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود بدون آنکه سفر را شغل خود قرار دهد باعث تمام کردن درسفر نمیشود ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که از آقای خود فرار کند ومثل آنکه برای دزدی کردن یا اعانت ظالم برود یا اینکه قصد او از آن سفر توصل بترک واجب باشد مثل آنکه سفر کند بقصد فرار از دین واجب و اما اگر سفر کند بقصد ترک صوم معین بنذر یا اتمام صلوة که واجب

شده باشد بنذر پس وجوب اتمام در چنین سفری معلوم نیست و اظهر وجوب قصر است و هم چنین است اگر سفر کردن از برای صید لهوی باشد که در این صورت نیز واجب است اتمام و مناط در وجوب اتمام حال عصیانست پس مادامیکه عاصی است تمام کند و هر وقت عاصی نباشد قصر کند اگر چه ما بقی بمقدار مسافت نباشد هفتم خروج از محل ترخص در خصوص وطن بآنکه انقدر از شهر دور شود که دیوارهای آن نا پدید شود یا اذان شهر را نشنود و احوط تحقق امرین است و فرق نیست در این شرط میان رفتن وبرگشتن و اما اعتبار حد ترخص در بلد اقامه محل تأمل است بلی اگر در وقت رفتن بجائی رسید و شك نمود که بحد ترخص رسیده یا نه در آنجا نماز را تمام کند و در وقت برگشتن در همانجا قصر کند و احوط جمع ما بین قصر و اتمام است و بعد از تحقق شرایط واجبست قصر مگر آنکه در چهار جا اول مکه دوم مدینه سوم مسجد کوفه چهارم حایر حضرت سیدالشهداء که در آنها مخیر است ما بین قصر و اتمام هر چند احوط قصر و افضل اتمام است اما روزه در آنها نگیرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلی اگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح

است و اگر در جائیکه اقامه عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل احوط در این صورت اعاده است و هر گاه حکم را امید آنست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر یا مسافر بودن خود را و تمام کرد بعد از نماز متذکر شد اکر وقت باقی است اعاده نماز کند واگر وقت گذشت قضاء ندارد و هرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش و تمام نخوانده تا از حد ترخص خارج شد احوط جمع ما بین قصر و اتمام است چنانچه اگر مراجعت کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید بعد از دخول وقت و نماز را نخوانده نیز احوط جمع است و اگر در هر دو صورت نماز از او فوت شد احوط در قضاء او نیز جمع است

مطلب سوم

در احکام روزه بدانکه روزه عبارتست از امساك کردن از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهائیکه ذکر می شود ودر آن چند مبحث است

مبحث اول

در شرائط روزه و آن چند چیز است اول عقل پس اگر در جزئی از نهار دیوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد دوم اسلام سوم ایمان چهارم خالی بودن از حیض و نفاس در تمام روز پنجم مسافر نبودن بسفریکه تکلیف او قصر است در نماز بلی هرگاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید و هنوز افطار نکرده روزه اوصحیح است و هم چنین هرگاه بعداز زوال سفر نمود روزه اوصحیح است وبدانکه جائزاست اختیاراً سفر کردن در ماه مبارك رمضان اما در باقی اقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین و امثال آن پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر در سفر باشد و روزه معین بر او باشد اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اگر نذر کرده باشد روزه روزمعینی را در خصوص سفر یا سفراً و حضراً روزه بر او واجب و صحیح است اگر چه در سفر باشد و قصد اقامه بر او واجب نیست ششم ایمن بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بترسد که روزه گرفتن باعث حدوث مرض یازیادتی مرض شودروزه او صحیح نیست بلکه اگر بترسد ضرر بر طفل خود بآنکه شیر او کم شود و طفل بسبب آن متضررشود باید افطار کند چنانچه زن حامله که نزدیك باشد

بوضع حمل او و بترسد بر خود یا بر طفل چه از تشنگی یا گرسنگی روزه او صحیح نیست و هم چنین مرد پیر وزن پیر هرگاه عاجز باشند از روزه گرفتن روزه بر آنها نیست چنانچه اگر کسی دردے دارد که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز روزه براو نیست و در تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اول که خوف ضرر برخود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید بمدی از طعام و در تمام صوردروقت تمکن قضا نمایند واما بلوغ پس شرط صحت روزه نیست علی الاقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آن است از طفل ممیز

مبحث دوم

بدآنکه شرطست در روزه نیت امساك از اموریکه ذکر میشود و کافی است در آن اینکه در شب آن روز قصد اواین باشد که فردا روزه بجا میآورد قربة الی الله و لازم است تعیین اگر متعین نباشد و اینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگیرد بلی در روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است واگر نتواند آن ده چیزیکه می آید تفصیلا بذهن بگذراند بلکه همینقدر

اجمالا قصد امساك از مفطرات نماید کافی است و احوط درروزه ماه رمضان آن است که شب اول نیت روزه تمام ماه را بنماید وهر شب هم علی حده نیت کند وهر گاه نیت را فراموش نمود قبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کند کافی است و هرگاه بعد از زوال متذکر شود بقیه روز را امساك کند و لکن روزه باطل است و هم چنین است سایر روزه هاے واجب چه قضاء و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافی بعمل نیاورده تجدید نیت میکند و بعد از زوال فوت میشود وقت آن اما روزه مستحبی پس وقت نیت آن باقی است تا پیش از غروب و در یوم الشك معتبر است نیت روزه آخر شعبان پس اگر روزه قضاء یا نذر یا کفاره وامثال آن بر او باشد معین است نیت آن را بنماید و الا نیت روزه مستحب بنماید و اگر هر وقت از آن روز معلوم شد که ماه رمضان است فوراً تجدید نیت کند روزه اش صحیح است واگر یوم الشك را به نیت ماه رمضان روزه گرفت باطل است وهمچنین هرگاه تردید در نیت کند که هرگاه از رمضان است از آن و الا از آخر شعبان محسوب شود بازهم صحیح نیست اگر چه در این دو صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده و هرگاه در بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یا قصد ریا کرد و بعد

عود نمود بقصد روزه روزه اش باطل است و اگر نیست نمود
که یکساعت بعد افطار میکنم اگر آن مفطر یکه قصد نموده بجا
نیاورد و روزه را باتمام رساند اقوی صحت است

مبحث سوم

در بیان آنچه باید از آن امساك نمود و آن ده چیز است
اول و دوم خوردن و آشامیدن است عمداً و فرق نیست ما بین
ماکول و مشروب معتاد و غیر معتاد اگر چه بمثل فرو بردن
بقیه غذائیکه در بن دندان مانده است یا آشامیدن از دماغ باشد و
باطل نمیشود روزه بفرو بردن آنها سهواً اگر چه مقصر باشد در
خلال نکردن ولکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط قضاء کردن
است هرگاه خلال نکرد و جایز است جائیدن طعام برای طفل و
حیوانات و چشیدن نمك آش و امثال آن مادامیکه عمداً چیزی از آن
فرو نرود و اولی و احوط ترك آنها است و هم چنین جایز است
مضمضه کردن برای وضوء بلکه خنك شدن هم و مستحب است بعد
از آن سه دفعه آب دهن را جمع کند و بیندازد و اگر بدون اختیار
یا غفلة یا نسیاناً آب مضمضه فرورفت پس اگر بجهت نمازواجبی
بلکه یا مستحبی بوده چیزے بر او نیست اگر چه احوط درغیر

وضوء برای نماز واجبی قضاء روزه است و اگر بعنوان عبث یا
خنك شدن بوده قضاء لازم است و جایز است مسواك نمودن روزه
دار بلکه مستحب است ولکن مسواك بیرون نیاورد مادامیکه مسواك
میکند و اگر بیرون آورد آن راخشك کند و دو باره داخل
دهن کند و الا آب آنرا فرو نبرد و اما بلع نمودن اخلاط سر
و سینه اگرچه مبطل بودن آن معلوم نیست مادامیکه از لب بیرون
نیامده ولکن احوط ترك آن است بلکه این احتیاط ترك نشود اگر بفضای
دهن بیاید سیم جماع است که مفسد و موجب قضا و کفاره است
یا در قبل یا دبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً باشد و اما سهوا
یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را خلاص کند
چنانچه باحتلام روزه باطل نمیشود و جایز است برای او تأخیر
غسل و هم چنین جایز است استبراء نمودن ببول و تمسحات از
برای محتلم در روز روزه چهارم کذب بر خدا ورسول وائمه هدی
علیهم السلام میباشد و احوط الحاق حضرت زهرا و باقی انبیاء و
اوصیاء علیهم السلام است و مختص است بطلان روزه بجائیکه بداند
کذب است و بگوید و الا مبطل نیست اگر چه در واقع کذب
باشد و غلط خواندن قران و دعاء سهواً ضرر ندارد پنجم ارتماس
در آبست که مبطل و موجب قضا و کفاره است خواه تمام سر
و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگر چه موے سر بیرون

باشد وچه منافذسر گشوده باشد یانه وچه روزه واجب باشد یامستحب بلی اگر بدفعات هردفعه بعضی‌ازسر رازیرآب کندضررندارد چنانچه اگربدون‌اختیار یا بافراموشی‌روزه یابخیال‌آنکه فرونمیرود فرورفت یاآنکه آب زیادی بر سرخود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد و اگر در آب مضاف مثل گلاب و امثال آن فرو رفت اقوی عدم بطلان و احوط اجتناب است و هرگاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه و غسل هردو باطل است بلکه اگر درحال ماندن زیرآب هم قصد غسل کند واما اگردرحال بیرون آمدن هم قصد غسل کندظاهر صحت‌غسل است بخلاف روزه واجب معین غیر رمضان که غسل او درحال فرو بردن سر باطل است و در دو صورت دیگر صحیح است و اما در روزه واجب غیر معین روزه‌ش باطل و غسل او در هر سه صورت صحیح است و همچنین است در روزه مستحبی چنانچه اگر درحال غیر عمداً ارتماس نموده درروزه واجب‌معین چه رمضان و چه غیر آن بمحض تذکر و اختیار فی الفورسر را بیرون آورد و اگر در اینحال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است و اگر صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل می شود ششم رسانیدن غبار بحلق که مخرج خاء است و آن‌مفسد و موجب قضاء و کفاره است اگر عمدا باشداگر چه آن‌غبار غیر غلیظ باشد بنا بر احوط و فرق نیست ما بین غبار حلال مثل

آرد یا حرام مثل خاک چه خودش باعث بر اثر غبار شود یا دیگری مثل آنکه بایستد در موضعیکه غبار است وخود راحفظ ننماید بخلاف آنکه هرگاه خود را حفظ کند بنحویکه باید و بعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب‌ازدود و بخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن و نحو آن باشد یاغیرآن بلکه خالی از قوت نیست هفتم قی کردن است عمداً و آن هم علی الاقوی موجب قضا و کفاره است و اگر بدون اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت اقتضا کند قی کردن را دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه است و هر گاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد و بر گردد ضرر ندارد و اگر در فضاء دهن بیاید باید آن را بریزد و ضرر ندارد بلی اگر عمداً فرو برد مفسد روزه و موجب قضاوکفاره است هشتم اخراج منی ازخود نمودن است‌عمداً بغیر جماع‌هرچند بملاعبه و ملامسه یا تقبیل یاباحلیله خود باشد بشرط آنکه قصد او انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد واما مجرد ملاعبه‌یاملامسه یا تقبیل بدون خروج منی موجب بطلان صوم نیست بلکه اگر قصد او انزال باشد یا عادة او خروج منی باشد مذکورات و منی خارج نشود نیز بطلان صوم معلوم نیست

و همچنین اگر عادت او نبوده و قصد انزال هم نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگر چه احوط قضاء

است و بدآنکه اگر کسی در روز روزه محتلم شد مثلا میتواند عمدا استبراء کند ببول اگر چه یقین داشته باشد بخروج آنچه در مجرے مانده‌از منی نهم اماله کردن بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و بجامد مکروه است بلکه احوط اجتناب است دهم بقاء بر جنابت است عمدا تا طلوع فجر و آن هم حرام و مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است و این مختص بشهر رمضان و قضاء آن است و در باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض و نفاس و لکن اقوے در آن ثبوت قضاء است نه کفاره در خصوص شهر رمضان و در غیر آن حتی قضاء آن ثبوت قضا نیز احوط است و در حکم تعمد بقاء بر جنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یابا عدم قصد آن و بیدار نشدن تا صبح و اما اگر از آن خواب اول بیدار شد و دو باره خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد تا صبح قضاءتنها بر او واجب است و این دوخواب هیچکدام حرام نیست اگر چه احوط ترك خواب دوم است واما اگر بیدار شد دیگرحرام است براو خوابیدن و اگر عصیان کرد وخوابید و بیدار نشده قضاء براو لازم است واحوط کفاره استنیزو اما اگر جنب شد و غافل شد از جنابت یا از غسل کردن یا آنکه فردا واجب

است روزه بگیرد و غسل نکرد بر او چیزی نیست اگر چه احوط قضاء است و اگر ممکن نشد از برای جنب و حایض و نفساء غسل کردن واجب است بر آنها تیمم کنند و بعد از تیمم احوط بیدار بودن است تا بصبح اگر چه‌لازم نیست و اما مستحاضه‌پس صحیح است روزه او و توقف ندارد‌صحت روزهٔ او بر غیراغسال واجبه بر او بلکه توقف بر اغسال هم محل تأمل است و لکن ترك احتیاط ننماید خصوصاً اغسال آنها ریه و شب گذشته‌واحوط آن است که مقدم بدارد غسل صحیح را بر طلوع فجر اگر چه اقوی عدم وجوب آن است

مبحث چهارم

در بیان چیزهائیکه موجب قضاء تنها میشود و آن چندچیز است اول آنکه‌پیش از تفحص از صبح مفطرے بعمل آورد و معلوم شد که صبح بوده قضاءآن روزه واجب است و اگر تفحص‌نمود و مطمئن شد ببقاء شب‌و کشف خلاف شد هر چند مشهور گفته اند قضاء لازم نیست لکن ترك احتیاط نشود دوم آنکه اعتماد نمود بقول کسیکه گفت شب‌است بعد کشف خلاف شد قضاء لازم‌است سیم اگر کسی خبر داد که صبح است و او گمان شوخی‌نمود

و معلوم شد که صبح بوده قضاء لازم است بلکه اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضاء است چهارم اگر کسی خبر دهد که مغرب است وخودش قدرت بر ملاحظه کردن نداشت و افطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضاء بر او واجب است و اگر قدرت داشت و ملاحظه‌نکرد کفاره هم لازم است مگر آنکه مخبر عدل یا عدلین باشد واگر بجهة ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد معلوم شد که روزه بوده قضاء واجب نیست

مبحث پنجم

در اقسام روزه واجبه و آن هفت است اول روزه ماه مبارك رمضان دوم قضاء آن سیم صوم روز سیم اعتکاف چهارم صوم ده روز کفاره بدل هدی در حج تمتع پنجم هجده روز بدل بدنه ششم روزه که واجب شود بنذر و عهد و یمین هفتم روزه کفاره افطار ماه مبارك رمضان و آن دو ماه متوالی است و واجب است بوجوب تخییری ما بین آن و عتق و اطعام شصت مسکین و روزه کفارات بسیار است و بدانکه واجب است بر پسر بزرك قضاء روزه که از والدین فوت شده و معذور بوده

اند و اگر معذور نبوده اند و اگر معذر نبوده اند احوطست و هرگاه وصیت کرده یا غیری تبرعا از جانب آنها بجا آورد از او ساقط میشود بلی اگر مریض بود و افطار نمود و بهمان مرض مرد یا قدرت بر گرفتن آن نداشت تا مرد قضاء آن لازم نیست و هر گاه مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان اینده قضاء از او ساقط است ولی بدل هرروزی یکمد از طعام کفاره بدهد و احوط قضاء کردن است اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء بگیرد و احوط کفاره است نیز بدل هر روزی مدی ازطعام و اما هر گاه عذرش بر طرف شده و قدرت داشت و نگرفت تا رمضان دیگر گنه کار است و باید قضایش را بگیرد هر وقت که بخواهد و بدل هر روزی مدی از طعام بدهد و هر گاه چند سال بر او بگذرد و بعد قضاء کند همان یك کفاره سال او اول کافی است

مطلب چهارم

در احکام زکوه است و در آن دو مقصد است

مقصد اول

در زکوة بدن و در آن سه مبحث است **مبحث اول** بدانکه

واجب است زکوة بدن که فطره باشد بچند شرط اول بلوغ دوم عقل و عدم اغماء سیم آزاد بودن و این سه شرط هم شرط وجوب است و هم شرط صحت و اما اسلام شرط صحت است نه وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن متحقق میشود بمالك بودن اخراجات سال خود و عیال واجب النفقه خود اگر چه بصنعتی باشد که بتدریج بآن صنعت اخراجات آنها را بگذراند و وافی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است و بر او فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر یکصاع بیشتر نداشته باشد اولی آنست که بدهد از بابت فطره یکی از عیالات خود که فقیرند و او بدیگری بدهد و او بدیگری تا آخر عیالات و او میخواهد بیکی از عیالات بدهد یا بفقیر اجنبی

مبحث دوم

بدانکه واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد چه واجب النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد و همچنین مهمانی که از ایالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که هلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کننده فقیر باشد و مهمان غنی بر خود مهمان واجب است و زنیکه

چیز دار باشد و شوهرش فقیر باشد و خرج زن را بمشقت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهر است فطره او بر منفق است و هم چنین است غیر زن بر سایر عیالات او

مبحث سوم

در جنس فطره و مقدار آن و زمان و جو و مصرف آن و در آن چهار فصل است

فصل اول

درجنس آن و آن چند چیز است اول گندم دوم جو سوم خرما چهارم مویز پنجم کشك ششم شیر هفتم عدس و نخود و امثال آن و احوط اقتصار بر چهار اول است و افضل خرما و مویز است

فصل دوم

در مقدار آن و آن یك صاع است و مقدار او صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است از تمام اجناس و دادن قیمت کافی است

فصل سيم

بدانكه واجب ميشود فطره است بغروب گردن آفتاب روز آخر ماه مبارك رمضان و اولى جدا كردن آنست در شب و احوط عدم تأخير است از نماز عيد از براى كسيكه بنماز عيد حاضر ميشود و اگر جدا نكرد تا بعد از نماز احوط آنست كه همان روز بقصد قربت مطلقه بدهد و قصد اداء و قضاء نكند و اگر جدا نمود جايز است تاخير دادن بفقير را براى انتظار مستحق معينى

فصل چهارم

در مصرف آنست و آن فقراء ميباشند و اولى آنكه اقارب را بر غير مقدم دارد و همسايه را بر غير اقارب و اهل علم را بعد از ايشان بر غير آنها و عدالت در فقير شرط نيست اگر چه احوط است و بهتر در زمان غيبت امام عليه السلام دادن بمجتهد است و شرطست در گيرنده فطره آنكه هاشمى نباشد مگر آنكه فطره دهنده هم هاشمى باشد و مگر در صورت ضرورت و هم چنين شرطست در فقيريكه فطره ميگيرد واجب النفقه فطره دهند نباشد و جايز است زن فطره خودرا بشوهر فقير خود بدهد و احوط آنست كه هر فقيرى كمتر از يكصاع ندهد مگر آنكه زياد باشند فقراء كه بهر يك يك سر فطره نرسد

مقصد دوم

در زكوة مال و در آن چند مبحث است

مبحث اول

در شرايط تعلق وجوب زكوة غيرازبلوغ وعقل و آن دوچيزاست اول مالك بودن نصاب دوم امكان تصرف در آن در تمام سال در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است و در غير آن وقت تعلق زكوة بآن آنكه غاصبى غصب نكرده باشد بلى اگر توقف داشته باشد امكان تصرف در آن بر دادن قدر قليلى از مال و ندهد احوط دادن زكوة آن مال است و اما اگر بدون دادن مال ممكن باشد گرفتن از غاصب بعد از گذشتن زمانى بالفعل واجب نيست زكوة قرض و مثل آنست هر گاه قادر بر بيع باشد نه تصرف در عين و زكوة قرض بر قرض گيرنده است نه بر دهنده و بدانكه معتبر نيست در وجوب زكوة مال غنى بودن بانكه بر مالك نصاب واجب است زكوة آنرا بدهد اگر چه وافى بمؤنه سال او نباشد و هم چنين قرض دارى مانع زكوة نيست پس اگر شخص مالك نصاب باشد و معادل آن يا زياده قرض

داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است و اگر زمینی را اجاره دهد بغله زکوة بر مستاجر زارع است

مبحث دوم

در آنچه زکوة آن واجب است و آن نه چیز است اول طلا دوم نقره و در این دو شرطست آنکه مسکوك باشد سیم گوسفند چهارم شتر پنجم گاو و در این پنج شرطست گذشتن سال و متحقق ومستقر میشود بدخول ماه دوازدهم اگر چه آنماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر بماند والا زکوة آن واجب نیست و در گوسفند و شتر و گاو شرطست در تمام سال چرنده باشند در علف صحرا و معلوفه نباشند و مدار بر صدق اسم سائمه است اگر چه گاهی جزئی از مال مالك خورده باشند بنحویکه از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه بودن متحقق میشود به خوردن چیزیکه مملوك باشد و در اولاد آنها اعتبار بحال مادر آنهاست و مبدء سال در اولاد وقت زائیدن آن استو شرط است در شتر و گاو آنکه کار کن نباشد مثل آب کشی و آسیا کردن و سواری و مدار بر صدق عرفی است که آنها را کار کن نگویند در تمام سال ششم گندم هفتم جو هشتم مویز نهم خرما و

شرطست در این چهار آنکه مالك آنها را پیش از وقت وجوب مالك باشد چه بزراعت وچه بیع و امثال آن واحوط اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت و موضوع کردن آنها محل اشکال است بلی آنچه را که از عین این اشیاء میبرند ضرر مالك و مستحقین هر دومی شود وزکوة آن بر مالك واجب نیست

مبحث سوم

در نصاب آنها است و در آن چند فصل است

فصل اول

در نصاب طلا ونقره است واز برای هر یك دونصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم سه مثقال و در نصاب اول ربع مثقال وثمن مثقال صیرفی که نه نخود میشود باید بدهد و درنصاب دوم عشر مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صدو پنج مثقال صیرفی است و نصاب دوم بیست و یك مثقال صیرفی است و درنصاب اول نقره دو مثقال وپنج ثمن باید بدهد و در نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشران و ضابطه کلیه آنکه هر وقت بمقدار نصاب از طلا ونقره رسید وبالا رفت چهل

یك بدهد اگرچه بعضی اوقات قلیلی زیاده داده و در حکم زکوة طلا و نقره است زکوة مستقلات و مال التجارة

فصل دوم

درگوسفند پنج نصاب است اول چهل وزکوة آن یك گوسفند است دوم صد و بیست ویك و زکوة آن دو گوسفند است سوم دویست و یك و زکوة آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یك و زکوة آن چهار گوسفند است پنجم چهارصد و زکوة آن و هرچه بیشتر شود هرصد گوسفند یك گوسفند بدهد وگوسفندیراکه برای زکوة میدهد اگر بز باشد باید داخل سال سوم شده باشد واگر گوسفند میش باشد سال را باید تمام کرده باشد

فصل سوم

در نصاب شتر و آن دوازده است اول پنج وتا پنج نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست و پنج و زکوة هر پنجی یك گوسفند بدهد ششم بیست و شش و زکوة آن یکشترے که داخل در سال دوم شده بدهد هفتم سی و شش و زکوة آن یك شتریکه داخل درسال سیم شده بدهد هشتم چهل وشش وزکوة آن یك شتری که داخل در سال چهارم شده بدهد نهم شصت و یك و زکوة آن یك شتریکه داخل درسال پنجم شده بدهد دهم هفتادوشش وزکوة آن دوشتریکه داخل سال سوم شده بدهد یازدهم نود ویك وزکوة آن دو

شتریکه داخل سال چهارم شده بدهد دوازدهم صد و بیست و یك پس زکوة آن وهر چه بیشتر شود در هر پنجاه شتر یك شتری که داخل در سال چهارم شده یا در هر چهل یکشترے که داخل سال سوم شده بدهد و آنچه قبل از بلوغ بنصاب بابین نصابها است در آن چیزی نیست و معتبر است در شتریکه برای زکوة میدهد باید ماده باشد

فصل چهارم

در گاو دونصاب است اول سی دوم چهل و بعد از چهل مخیراست در اعتبار سی یاچهل اگر اعتبار هردوممکن باشد مثل صد وبیست و اما اگر اعتبار هر دوممکن نباشد پس معین است اعتبار آنچه فرا گرفتن درآن بیشترمیباشد پس درهرسی یك گاویکساله چه نرباشد وچه ماده و درهرچهل یك گاو ماده که داخل سال سیم شده بدهد

صل پنجم

در نصاب غلات اربع از گندم و جو و مویز و خرما و نصاب آنها یکی است و پیش از رسیدن بآن زکوة واجب نیست و آنچه زائد باشد اگر چه جزئی باشد زکوة آن واجب است و آن سیصد صاع است و آن مطابق است با صدو چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی و بمن تبریز دویست و هشت من الا چهل و پنج مثقال مزبور و بعیار حقه نجف

که نهصدو سی و سه مثقال هشت نخود است هشت وزنه و پنج حقه و نیم الا پنجادو هشت مثقال وثلث مثقال صیرفی و بحقه اسلامبول که دویست و هشتاد مثقال است و بیست و هفت وزنه و ده حقه و سی و پنج مثقال است و مقداریکه باید اخراج نماید در غلات عشر است اگر در آب دادن محتاج بچرخ و آلات آب کشی نباشد و آب نهر خودش در آن می نشسته یا بآب باران عمل آمده ونصف عشراست اگرمحتاج بچرخ والات آبکشی بوده و اگر باشرکت بوده و بعضی اوقات محتاج بآن بوده و بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد ومناط ضدق وشرکت عدم آن است نه مساوات و اغلبیت پس با فرض صدق شرکت سه ربع عشر و باغابه احد هما حکم تابع آن است و بدانکه وقت تعلق زکوة صدق اسم گندم یا جو یا غوره یا بسر است اگرچه در اخیرین نیز اعتبار صدق انگور و خرما خالی از رجحان نیست و مناط در نصاب مقدار خشك آنها است

مبحث چهارم

در مصرف زکوة و آن هشت صنفند اول و دوم فقرا و مساکین بدانکه اگر کسی ادعاء فقر کند و صدق و کذب آن معلوم نباشد احوط استعلام حال او است بتحصیل ظن غالب بفقرا و

خصوص کسیکه سابقاًغنی بوده بلی با سبق فقرا و قولش مسموعست و مراد از فقیر در مصرف زکوة فطره گذشت سوم کسانیکه جمع زکوة میکنند چهارم مؤلفة قلوبهم پنجم در آزادی بنده هائیکه در شدت باشند ششم قرض داران هفتم مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسه و مسجد و رباط و پل و اعانت زوار و حجاج و امثال آن هشتم اشخاصیکه بغربت افتاده اند و بیچاره میباشند ودر ولایت خودشان غنی میباشند بشرط آنکه ممکن نشود از برای آنها قرض گرفتن

مبحث پنجم

بدانکه مستحب است بردن زکوه را نزد مجتهد عادل درزمان غیبت وشرطست درزکوة دادن قصد قربت وکافیست قصد قربت نمودن مالك وقت دادن آن بواسطه که باصناف برساند و مستحب است که یك نفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر آنکه آن مقداریکه باید اخراج نمود کمتر از مقدار مزبور باشد و جایز است آنقدر بفقیر بدهد که غنی شود

مطلب پنجم

در احکام خمس است و در آن دو مبحث است

مبحث اول

در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و شرایط آن و در آن دو فصل است

فصل اول

بدانکه چیز هائیکه خمس بآن تعلق میگیرد هفت چیز است اول مالی که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرگاه جنك باذن امام ع باشد و همچنین هر مالیکه از کفار حربی بدزدے یاحیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط ولی داخل در فوائد و ارباح است کـه خمس آن بعد از وضع مؤنه سال است دوم معادن حتی نمك و گوگرد سیم گچ چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن در آن بیرون میآورند مثل مرجان و مروارید و آنچه بغیر فرو رفتن از دریا میگیرند داخل منافع مکاسبست کـه میآید پنجم زمینیکه ذمی از مسلم بخرد واگر هبه باو نماید خمس ندارد و خمس تعلق میگیرد بعین او ششم مال حلالیکـه مخلوط بحرام شده و تمیز آن ممکن نباشد هفتم منافع مکاسب از تجارت وصنایع و جمیع انواع اکتساب و زیادتی آنچه تدارك نموده از برای سال چه از خوراکی باشد یا غیر آن و هم چنین زیادتی منافع

زراعت و کسب اگرچه کمی باشد بانواع و اقسام کسب خمس آنها واجب است وهم چنین در هبه و هدیه و بآنچه بجستن یا وصیت باو منتقل شود ودر صیدے کـه بیزحمت بدست اید و نماء اگر زیادتی عینی باشد و میراث ممن لا یحتسب احوط دادن خمس آنها است بلی زیادتی قیمت مالیکه خمس آنرا داده یا حاصل شده بدون اکتساب مثل آنکه املاکیرا خرید ومقصود اوزراعت بوده نه فروش یا اصلا قصد منفعت نداشت ولـکن منفعت غیرعینی دراو هم رسید خمس در این نیست

فصل دوم

در شرایط آنها بدانکه شرطست در تعلق خمس بمعدن و کـنج آنکه بعد ازوضع نمونه استخراج آنها قیمت بقیه بحد نصاب یکی از نقدین رسیده باشد و نصاب نقره صدو پنج مثقال صیرفی و در طلا پانزده مثقال مزبور است چنانچه درباب زکوة گذشت و هم چنین درعوض شرطست که بعد ازاخراج مؤنه آن قیمت بقیه مقدار سه ربع مثقال صیرفی طلا باشد ودر تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالك آن و کفایت میکند درحلیت آن دادن خمس آن اگر چه علم اجمالی داشته باشد بزیاد تربودن حرام آن خمس لـکن در اینصورت زائد را صدقه بدهد علی الاحوط و اما اگر مالك و قدر هر دو معلوم باشد

باید همان قدر بمالك آن بدهد و اگر مقدار را بداند و مالکش
را نشناسد بعد از یأس ازمالك تصدق دهد آن را ازجانب مالکش
چه بسادات بدهد یا عوام و حاجت باستیندان از حاکم شرع
نیست بلی احوط استیذان و دادن بغیر سادات است مگر با علم
بسیادت آن مالك مجهول و اگر بداند مالك را و نداند مقدار
را قدر متیقن را بدهد کافی است مگر آنکه حالت سابقه معلومه
ازید باشد مثل آنکه میداند مثلا ده تومان از مالك نزد او بوده
ونصف آن را یقیناً داده و نمیداند بازهم داده یا نه دراینصورت
با عدم تراضی بصلح نصف دیگر که تمام پنج تومان است بدهد
و شرطست در تعلق خمس بانتفاعات و ارباح مکاسب آنکه بعد از
وضع خرج سال و عیال خود چیزے زیاد آمده باشد اگر چه
جزئی باشد و در خرج معتبراست میانه روے برحسب حال خود
پس اگر زیادتی نماید از میانه روی آن زیاده بر او محسوب
میشود و خمس زیادتی را باید بدهد بخلاف آنکه اگر برخود
تنك گیرے کند که احوط در آن خمس دادن است و داخل
میشود در مؤنهٔ سال او قیمت کنیز و غلام وحیوان سوارے و
ظروف و کتب و لباس و مسکن و آنچه بر حسب لیاقت خود
محتاج بان است اگر صرف درآنها در بین سال است و همچنین
از مؤنه است صدقات و هدایا و خرج نکاح و ضیافت وسفرطاعات

از زیارات و حج مستحبی و همچنین آنچه لازم شود بر او بنذر
و شبه ان و کفارات اگر در آن سال بر او لازم شده باشد
وهمچنین اخراجات حج واجب اگر در آن سال مستطیع شود
چنانچه اگر بتدریج سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد
داخل مؤنهٔ آن سال است و اگر در آن سال از رفتن حج معذور
باشد بر او محسوب نمیشود وخمس آن واجب است بلکه اگر
معذور نباشد و عصیاناً تأخیر بیندازد خمس آن را بدهد بنا بر
احوط اگر چه پولش تلف شده باشد چنانچه از مؤنه آنست اداء
دین وخسران آن سال اگرچه مثل غرامت اتلافات باشد وهمچنین
اگر از سالهاے سابق مدیون باشد و تا آن سال قدرت بر اداء
آن نداشته بخلاف آنکه اگر در یکی از سالهای سابق قادر
بوده و نداده که از مؤنه محسوب نیست علی الاحوط اگر چه
از دست او رفته باشد و اگر کسی میتواند اخراجات خود را
از غیر منافع مکاسب ومزارع بگذراند مثل آنکه ارثی باو رسیده
اولی بلکه احوط وضع آن است از غیر منافع و ابتداء سال ابتداء
شروع بکسب است در مکاسب و حصول فائده است در غیر آن
و در اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است و شرط
نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب و نه انقضاء سال
بلکه بمجرد حصول منفعت اگر چه کمی باشد خمس واجب

میشود لکن جایز است تاخیر دادن خمس آن تا بآخر سال بجهة اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در در آنها فوری است وتأخیر آن جایز نیست

مبحث دوم

در قسمت ومصرف خمس وشرایط آن ودرآن دو فصل است

فصل اول

در قسمت ان و ان بشش قسم منقسم میشود سه سهم ان از امام علیه السلام و ان در اینعصر از حضرت صاحب الامرعجل الله تعالی فرجه میباشد و سه سهم دیگر از ایتام ومساکین و ابن السبیل از سادات است و شرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه در زکوة گذشت از مالك یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و لازم است تعیین انچه میدهد از سهم امام علیه السلام و غیر ان و در سه سهم مال غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر داد جایز نیست عدول از ان

فصل دوم

درشرایط ان بدانکه شرطست در اصناف غیر از امام علیه السلام چند چیز اول مؤمن اثنی عشری باشند اما عدالت در انها

بس شرط نیست دوم آنکه از اولاد هاشم باشد که جد حضرت رسول صلی الله علیه واله میباشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها سوم فقیر بودن ایتام ومساکین و معنی فقیر گذشت وشرط است در ابن السبیل بیچاره بودن در آن بلدیکه خمس میگیرد و قسمت کردن مابین این سه طایفه شرط نیست و احوط آنکه زیاده از مؤنه سال بآنها ندهند در صورتیکه دفعة بدهند و اما اگر تدریجاً دادند تا باندازه سال شد زائد بر آن جایز نیست بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر رسیدن خمس است باو و فرق نیست در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام علیه السلام و غیبت او عجل الله تعالی فرجه چه در سهم آن حضرت چه سایر سهام وسایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات و اما سهم امام علیه السلام بس اختیار آن با مجتهد عادل است اگر چه غیر اعلم باشد ومصرف آن تتمه مصرف سادات است یا بعض از مصارف دیگر که قطع برضاء امام در آن است پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط آن است که دو باره بدهد اگر چه دور نیست بامضاء مجتهد اکتفاء بان بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد برساند جایز است خودش با عدول مؤمنین از بابت

مرقوم بسادات بدهند و سید نمیتواند مبلغ کـلی خمس را بجزئی
مصالحه کند و تضییع حقوق سادات را بنماید بلکه از قطع نظر
از تضییع چون حق‌شخصی ندارد مصالحه آن وجهی‌ندارد بلی اگر
بنحو دستگردان مالك بعنوان خمس بدهد تا آنکه مبلغ کـلی
طلبکار شود و سید بقرض مالك دهد و بجزئی مصالحه کند و
اول همچنین قصدی داشته باشد این داخل در تضییع حقوق است
و جایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه
بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد عادل و اگر
از سید فقیر طلبی داشته باشد و خمس بر او واجب شود میتواند
بابت او حساب بکند از بابت سهم سادات و اعلام او واجب نیست
و همچنین است در زکوة بلکه رد مظالم نیز اگر چه احوط
اذن مجتهد است در آن و هرگاه خمس را بسید داد با مظنه فقرا
و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بآن مشکل است احوط
دو باره دادن است

مطلب ششم

در احکام نذر و عهد ویمین

ودر آن چند مبحث است

مبحث اول

در احکام نذر و در آن سه فصل است

فصل اول

در صیغه نذر و آن چهار قسم واقع میشود اول انکه مثلا
بگوید ان رزقت ولد الله علی صیام شهر و ان را نذر بر میگویند
دوم آنکه مثلا بگوید ان شوفی مریضی فالله علی صدقة عشرین
درهما و ان را نذر شکر گویند سیم آنکه مثلا بگوید ان ترکت
صلوة اللیل فالله علی صوم یوم وآن را نذرزجر میگویند چهارم
آنکه بدون شرطی ابتداء مثلا بگوید لله علی صیام شهر و آن را
نذر تبرع میگویند و در تمام اقسام اگر ترجمه آنرا بزبان غیر
عربی هم بگوید منعقد میشود

فصل دوم

در چیز هائیکه در نذر کننده معتبر است و آن چند چیز
است اول تکلیف ببلوغ و عقل دوم قصد سیم اختیار پس نذر صبی
و مجنون و هازل و مکره منعقد نمیشود چهارم اذن مولی و زوج
نسبت بنذر عبد و زوجه در چیز هائیکه منافی اداء حق آنها باشد

بلکه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اگر منافی حق زوج
باشد هم خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت آن است و
هم چنین استیذان از پدر در نذر فرزند احوط است اگر چه
اقوی عدم اشتراط است و این سه طایفه اگر بدون اذن نذر نمودند
و بعد از آن مولی یا زوج یا پدر امضا نمودند صحیح است
و اما اذن و امضاء مادر پس مدخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد
ولی اگر نهی نماید پدر و مادر از عمل منحل میشود ظاهراً
و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار آن است و نذر کافر منعقد است
هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطهٔ مقدوریت
اسلام مقدور است

فصل سوم

شرطست در متعلق نذر دو چیز اول آنکه آن فعل یا ترک
مقدور او باشد دوم آنکه راجح باشد که توانست آن کار را
بجهة خدا قرار داد و فرق نیست در متعلق نذر آنکه فعل واجب
یا مستحب باشد یا ترک حرام و مکروه و فرق نیست در انعقاد
نذر مابین آنکه روزه روزمعین را نذرکند مثلا یا روزه یکروز
را بدون تعین آن پس در نذر معین واجب است روزه همان روز
و جایز نیست از برای او در آن روز افطار و سفر کردن و

اگر در سفر باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد
اقامه در هرجا باشد بنا براقوی وآن روز را روزه بگیرد بلی
اگر نذر کرد روزه آن روز را سفراً و حضراً سفر جایز و
اقامه یا رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت بلکه
اگر نذر کرد در خصوص سفر و نیز واجب می شود و درهر
سه صورت اگر ترک کرد روزه آن روز را واجب است قضاء
آن بلکه کفاره نیز و اگر مانع شرعی برای او پیدا شد مثل
آنکه در آن ایام مریض شد یا حایض شد یا مسافر شد بسفر
اضطراری قضاء تنها واجب است و اما در نذر مطلق هر وقت بجا
آورد اداء است

مبحث دوم

در یمین است و آن عبارت است از قسم یاد نمودن
باسماء الله که فعلی را بجا آورد یا ترک کند و منعقد نمیشود
بغیر اسم خدا و صیغهٔ آن بغیر لفظ عربی نیزمنعقد میشود ومعتبر
است در آنکه قسم میخورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد و
در متعلق قسم مقدور بودن آن و اذن مولی بلکه اذن زوج در
آنچه منافی حق او است و اما در تأثیر منع زوج در غیر آنچه

منافی حق او است محل تأمل است و پدر بناء برآنچه اسناد داده شده است بمشهور لکن معلوم نیست بلی با منع زوج و پدر منعقد نمی‌شود و از برای ایشان است حل آن اگر بدون اطلاع واقع سازد و احوط استیذان است و معتبر نیست در متعلق آن رجحان پس قسم برفعل یا ترك مباح هم منعقد است و واجب میشود و اگر تخلف نمود کفاره باید بدهد

مبحث سوم

درعهد است و معتبر است در آن آنچه معتبر است درقسم وصیغه آن چنانست که بگوید عاهدت الله ان اصوم شهراً مثلا یا آنکه بگوید عاهدت الله متی شوفی مریضی ان اتصدق بعشرین درهماً و بفارسی هم منعقد میشود و بدآنکه کفاره خلف نذر و عهد کفاره و افطار روزه شهر رمضان است ومخیراست مابین آزاد کردن یك رقبهٔ مؤمنه یا اطعام شصت مسکین یا روزه گرفتن دو ماه پی درپی و در کفاره قسم بر فرض تخلف مخیر است مابین آزاد کردن رقبهٔ مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین یا پوشانیدن آنها و با عجزاز آنها سه روز متوالی روزه بگیرد

مطلب هفتم

درمهمات احکام نکاح است

و در آن چند مبحث است

مبحث اول

بدآنکه حلال میشود وطی کردن زن بعقد دائم و منقطع و بملك یمین و بتحلیل و اول و دوم وچهارم محتاج بعقد میباشد و معتبر است در عقد ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح شدید است لازم است درآن احتیاط پس معتبر است تعیین زوجین و صداق و ماضی بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء تزویج و بعربی جاری نمودن آن با امکان اگر چه بتوکیل غیر باشد و ترتیب در ایجاب و قبول و آنکه دو نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد باشند زن بگوید انکحتك نفسی علی الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی علی الصداق یا آنکه زن بگوید زوجتك نفسی علی الصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی الصداق یا زن بگوید زوجتك بنفسی علی المهر المذکور پس مرد بگوید قبلت

التزويج لنفسی علی المهر يا آنکه زن بگويد انکحتك نفسی من
نفسك بالصداق المذکور پس مرد بگويد قبلت النکاح لنفسی بالصداق
و بهتر آنستکه بگويد همه را و معتبر است که صحيح اداء کنند
و در صيغه متعه هم مراعات بنحو مزبور ترك ننمايند و علاوه از
تعيين زوجين و صداق معتبر است در آن تعيين مدت بنحوی که
مضبوط باشد پس هرگاه زوجين عقد را جاری نمايند زن بگويد
متعتك نفسی فی المدة المعلومة بالمهر المعلوم پس مرد بلا فاصله
بگويد قبلت التمتع لنفسی بالمهر يا آنکه زن بگويد انکحتك نفسی
فی المدة المعلومة بالصداق المذکور پس مرد بگويد قبلت النکاح
لنفسی هکذا يا زن بگويد زوجت نفسی نفسك فی المدة المذکورة
بالمهر المذکور پس مرد بگويد قبلت التزويج لنفسی هکذا و جايز
است توکيل غير از برای مرد و زن يا يکی از آنها پس بجای
کاف انکحتك يا زوجتك يا متعتك انکحت يا زوجت يا متعت موکلك
و بجای لنفسی لموکلی بگويد

مبحث دوم

در احکام آنست بدآنکه زن مالك ميشود تمام مهر را بمجرد عقد
و جايز است از برای او قبل از دخول امتناع نمايد از تمکين

تا تمام مهر را بگيرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد
شرط کنند تمام مهر يا بعض آن را تا مدتی بدهد وفاء بآن شرط
لازم است و از برای مهر حدی نيست از کم يا زياد و کافی
است در آن اگر چه تعليم سوره قرآن باشد بلی مستحب است کم
بودن مهر و مهر السنه پانصد درهم ميباشد و آن بحساب قرانهای
اين زمان که يکمثقال صيرفی است مطابق است با دويست و شصت
و دو قران و نيم و واجب است بر زوجه تمکين نمايد از زوج
خود بانواع استمتاع و واجب است برزوج نفقه زوجه خودرا بدهد
از اکل و شرب و لباس و سکنی و خادمه و امثال آن بر حسب
لياقت او بنحو متعارف و هم چنين واجب است بر او نفقه مطلقه
رجعيه خود مادامیکه در عده اوست بخلاف بائنه و اگر نداد دين
است بر ذمه او مگر آنکه زن ناشزه باشد و تمکين نکند از شوهر
خود که در اين حال مستحق نفقه و هم خوابی نيست و گناه کار
است پس شوهر اورا نصيحت کند و اگر اجابت نکرد از فراش
او دوری کند بانکه پشت کند باو در فراش پس اگر فائده نبخشيد
اورا بزنند پس اگر باز اجابت ننمود حاکم شرع را بان اطلاع
دهد که او را الزام بتمکين کند و اگر زوجين هر دو از
هم اعراض نمايند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد يکی

یکی از کسان زوج و دیگری از کسان زوجه که مابین آنها را اصلاح نمایند و جایز است از برای مرد اگر آزاد باشد تزویج تا چهار زن حره بعقد دائمی با هم و زیاده از آن جایز نیست و از کنیز بیش از دو نفر نمیتواند تزویج کند و اگر بنده باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج کند بعقد دائمی و از حره بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد ازاد میتواند چهار حره یا سه حره و یك کنیز یا دوحره ودو کنیز با هم بعقد دائمی داشته باشد و زیاده نمیتواند و بنده میتواند چهار کنیز یا دو کنیز و یك حره یا دو حره داشته باشد و زیاد تر نمیتواند واز برای متعه و ملك یمین حدے نیست. و زوجه دائمه هر گاه متعدد باشد باید مباشرت با آنها بنحو تساوی باشد که اگر در شبی درنزد یکی بخوابد لازم است که بادیگران هم چنین کند بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اگر حره باشد هر چهار شب یکشب حق هم خوابی دارد و اگر امه باشد هر هشت شب یك شب حق دارد وهمچنین اگرحره کتابیه باشد و اگرامه کتابیه باشد هر شانزده شب یکشب و اگر تزویج نمود دختر بکر را هفت. شب از اول زفاف مختص باوست و اگر تزویج نمود ثیبه را سه شب مختص باوست و جایز است از برای مرد سفر کردن پس حق همخوابی زن مادامی که در سفر است ساقط است و اما سفری که چند سال طول بکشد

خصوص در جائیکه بقصد توطن بماند پس جواز آن بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت بمعروف خارج است و از جهت حق المواقعه در هر چهار ماه یکمرتبه امر اشکل است و احتياط باسترضاء زوجه ترك نشود و جایز است برای زوجه که بذل کند حق همخوابی خودرا بشوهر خود و جایز است رجوع کند در بذل خود و واجب است جماع کردن با زن دائمه در هر چهار ماه یکمرتبه اقلا

مبحث دوم

در زنانیکه حرام است تزویج آنها و در آن چند فصل است

فصل اول

در محرمات بنسب و رضاع است و آن هفت طایفه اند اول مادر و جده و هر چه بالا رود دوم دختر و دختر دختر یا پسر هر چه پائین رود سوم خواهر چهارم دختر خواهر و هر چه پائین رود پنجم عمه خود و عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و جده ششم خاله خود و خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و جده هفتم دختر برادر و هر چه پائین رود و حرام می شود برضاع مثل این هفت طائفه که حرامند بنسب بچند شرط اول آنکه شیران زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه دائم و چه

فصل دوم

در زنانیکه از غیرجهة نسب و رضاع نکاح آنها حرام مؤبد است و آنها یازده طایفه اند اول مادرزن که بمجرد عقد بردختر او حرام مؤبد می‌شود برعاقد اگرچه با زن وطی نکرده باشد بلکه اگر چه اورا طلاق داده باشد دوم معقوده پدر که برپسر حرام است وهمچنین معقوده پسر بر پدر وهمچنین کنیز منظوره یا ملموسهٔ احدهما بر دیگرے حرام است سیم دختر زن مدخوله چهارم زنیکه شوهر دارد یا در عده رجعیه یا غیر رجعیه غیری باشد و با علم بحال او او را عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگرچه باو دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه درعده است بمجرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر اوعلی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر آنکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد می‌شود پنجم زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمت آن بلکه هم چنین است عقد نمودن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اگر مرد محرم نباشد ششم زن آزادیکه شوهر او را نه مرتبه یا کنیزیکه اورا شش مرتبه طلاق عدی داده باشد که برآن مرد حرام مؤبد است لکن حره بعد از طلاق سوم و ششم و کنیز بعد از طلاق دوم و چهارم جواز نکاح و

توقف دارد بر نکاح محلل هفتم زوجه ملاعنه یا مقذوفه بزنا که از جهة کر یا کنک بودن لعان در آن جارے نیست هشتم زنیکه در عده رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند نهم خواهر و مادر و دختر پسریکه با او وطی کرده باشد و ظاهراً فرق نیست مابین اینکه هر دو صغیرین یا کبیرین یا مختلفین باشند دهم زنیکه پیش از نه سالکی او را وطی کرده افضا کنند بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است یازدهم زنای سابق بر عقد که موجب حرمت مادر و دختر و نحوان است بنا بر احوط و هم چنین وطی بشبهه اما زنائے لاحق منشاء حرمت نمیشود و همچنین وطی بشبهه

فصل سوم

در زنانیکه تزویج آنها حرام است در بعض احوال و آنها چند طایفه اند اول تزویج زن پنجم برای کسیکه چهارزن دائمی دارد بلی بعد ازطلاق یکی از ایشان بطلاق بائن مطلقاً یا برجعی یا گذشتن عده او مانعی ندارد دوم خواهرزن دائمی یابامتعه خود تزویج نمودن مادامیکه زنش در حباله او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقاً یا رجعی یا گذشتن عده او ضرر ندارد و اگر متعه باشد بعد از انقضاء مدت یا هبه آن ضرر ندارد بشرط انقضاء عده بنا براحوط هر چند عده او باینه است سیم دختر برادر زن یا

دختر خواهر او بدون اذن او و با اذن او مانعی ندارد چهارم زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود باقی است حرام است بر مرد مسلم نکاح او اگرچه بمتعه باشد چنانچه بر مسلمه حرام است شوهر کند بکافر اگرچه کتابی باشد و اما نکاح کتابیه پس اقوی جواز ان است هرچند احوط ترکست خصوصاً در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال

خاتمه

بدانکه حرام است نظر کردن مرد ببدن زن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط و همچنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنیکه اراده تزویج او را نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکنیزے که میخواهد او را بخرد و همچنین نظر کردن بزنهای ذمیه درآنچه متعارف آنها عدم ستران است مادامیکه ریبه و تلذذی نباشد چنانچه نظر کردن زن بزن ومرد بمرد در ماعدائے عورت جایز است و در حکم آنها میباشند محارم و از برائے هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی عورت و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت نفقه دادن بوالدین خود با فقر و عجز آنها از کسب و بر پدر است با قدرت او نفقه اولاد فقیر خود را و با نبودن او یا عجز او بر جد پدرے و با نبودن یا عجز او بر مادر است و با نبودن یا عجز او بر پدر

مادر است و نفقه مملوك وحیوانات محترمه برمالك آنها است

مطلب هشتم

در طلاق است

وآن عبارت است از رهانیدن عیال دائمی را از قید زوجیت و در آن چند فصل است

فصل اول

در شرایط طلاق دهنده و آن چند چیز است اول بلوغ دوم عقل سوم اختیار چهارم قصد داشتن پس طلاق صبی ومجنون و مکره و هازل صحیح نیست وجایز است که ولی مجنون طلاق دهد زن اورا بخلاف ولی طفل

فصل دوم

در شرایط زنیکه او را طلاق میدهند وآن چند چیز است اول آنکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطعه صحیح نیست بلکه در آن جدائی حاصل میشود بانقضاء مدت آن یا بخشیدن زوج مدت او را دوم خالی بودن او در وقت طلاق از حیض و نفاس مگر آنکه غیر مدخوله یا آبستن باشد یا شوهر که او را طلاق داده

غایب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال آن زن اگر چه بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض یا نفاس بوده سوم آنکه در طهری باشد که در آن طهر با او جماع نکرده باشد درغیر طلاق صغیره و یائسه وزن ابستن و اما زنیکه در سن حیض است و لکن نمیبیند بس بعد از گذشتن سه ماه از وطی کردن با او صحیح است طلاق او چهارم تعیین مطلقه بس صحیح نیست طلاق یکی از زنهاے خود بدون تعیین

فصل سیم

در شرایط طلاق و آن دو چیز است اول صیغه آن بلفظ عربی صحیح بآنکه مثلا بگوید رقیة طالق و بغیر عربی لفظ طالق واقع نمیشود دوم حضور دومرد عادل حال طلاق وشنیدن آنها آنرا

فصل چهارم

بدانکه طلاق بر دو قسم است اول طلاق بائن که طلاق دهنده نمیتواند رجوع کند و آن در بنج مقام است اول طلاق زن یائسه که در غیر قرشیه حاصل میشود بتمام شدن بنجاه سال هلالی از عمر او و درقرشیه شصت سال و با شك در آن احوط مراعات احتیاط است در آن دوم طلاق صغیره که نه سال اوتمام نشده باشد سیم طلاق غیر مدخول بها چهارم طلاق زنیکه کراهت

داشته باشد از زوج خود ومالی‌را به شوهر بدهد در عوض آنکه او را طلاق دهد و آن را طلاق خلعی مینامند وهمچنین اگر زوجین هردواز هم کراهت داشته باشند وزوجه چزی را زوج دهد در عوض طلاق دادن او که او را مبارات میگویند بس در این دو قسم مادامیکه زن در عده خود رجوع نکرده بر زوج خود در آنچه بعوض طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع باو بنماید بلی اگر زن رجوع بعوض نمود درعده رجعیه میشود بنجم طلاق سوم زنیکه سه دفعه او را طلاق داده است که در دفعهٔ سوم نمیتواند رجوع کند بآن زن قسم دوم طلاق رجعی است که مادامیکه عده او منقضی نشده جایز است بآن رجوع کند و متحقق میشود رجوع بهرچه دلالت کند بر آن اگرچه بفعل باشد و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد تا عده او منقضی نشده و بعد از انقضاء آن دیگر ارث نمیبرد بلی اگرمریضی طلاق داد زوجه خود را و بآن مرض مرد آن زن ارث میبرد از او تا یکسال هلالی بشرط آنکه آن زن شوهر نکرده باشد و آن مرض متصل بموت او باشد وهمچنین مرد ارث میبرد از مطلقه رجعیه خود اگر آن زن در عده بمیرد

فصل پنجم

در عده است بدانکه صغیره و یائسه و غیر مدخول بها عده ندارند مگر عده وفات و زنیکه حیض می بیند عده او سه طهر است بعد از طلاق و در طهر اول کفایت میکند یك لحظه بعد از طلاق و بمجرد دیدن حیض سیم از عده بیرون میرود اگر حره باشد و امه عده او دو طهر است چنانچه عده متمتع بها دو حیض است و در این دو اگر خون نمی بیند عده آنها یکماه و نیم است و عده زنیکه آبستن باشد زائیدن اوست مطلقا اگر چه سقط کند و عده وفات چهار ماه و ده روز است مطلقا مگر در آبستن که عده او ابعدالاجلین است و مگر کنیز که دوماه و پنجروز است مطلقا مگر آنکه آبستن باشد که ابعد الاجلین است نیز و بدانکه حرام است بر کسیکه شوهر اومرده است زینت نمودن بهرچه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الوان و سرمه کشیدن و امثال آن در ایام عده و جایز نیست از برای مطلقه رجعیه که از آن خانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون رود وهمچنین برمرد حرام است بیرون کردن اومگر در بعضی موارد ومبدء عده مطلقة طلاق اوست اگرچه ندانسته باشد و مبدء عده وفات شنیدن اوست وفات زوج خودرا

منهج دویم

درمهمات احکام معاملات است ودرآن چند بابست

باب اول

دراحکام خریدن وفروختن ودرآن چند مبحث است

مبحث اول

درآداب تجارت و مستحبات و مکروهات و محرمات و در آن چند فصل است

فصل اول

بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه اداء واجبی باشد مثل نفقه عیال واجب النفقه بلکه همچنین است هرگاه اداء دین موقوف بر آن باشد بنا بر احوط و تجارت مستحب آن است که اشتغال بآن بجهة توسعه روزی بر خود و عیالات باشد یا برای انفاق و تصدق نمودن و زیارت رفتن و امثال آن باشد

وآداب و مستحبات آن چند چیز است اول یاد گرفتن مسائل آن بلکه هرگاه نداند صحت وفساد معامله را نمی‌تواند تصرف کند درعوضیکه میکبرد پس واجب است صحت وفساد را بداند تا بتواند تصرف کند دوم فرق نگذاردن میان دو خرید ازمسلم در قیمت سیم اقاله کردن با کسیکه ازخرید وفروش پشیمان است چهارم مسامحه نمودن درمعامله پنجم آنکه در وقت فروش راجح وزن وزن کند ودرخریدن اندکی مرجوح

فصل دوم

در معاملاتیکه مکروه است و عمده آنها چند چیز است اول صرافی دوم طعام فروشی از گندم و جو و امثال آن سیم کفن فروشی چهارم قصابی پنجم خرید و فروش با مردمان دنی ششم معامله باظلمه یا آنکه ندانی عین آن مالیکه از او میکیرے حرام است هفتم ملك فروشی هشتم دخول در معامله مردم با قصد خریدن نهم بیرون رفتن از شهر باستقبال قافله براے معامله کمتر از چهار فرسخ دهم قسم راست یاد نمودن در آن یازدهم معامله بین الطلوعین

فصل سیم

در معاملاتیکه حرام است و آن در چند مقام است اول

خریدن و فروختن عین نجس اگرچه اقوے جواز انتفاعات محلله بآن است ولکن متنجس اقوی جوازمعامله بآن است برای انتفاعاتیکه مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقا در چیزی که تطهیر آن ممکن باشد دوم بیع و شرے بمال غصب اما اگر چیزرا بذمه بخرد ودر عوض آن مال غصبی بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه صاحب مال و بایع هر دو است بلکه اگر از حین خریدن بناء داشته باشد که از مال غصبی اداء مافی الذمه کند صحت معامله هم خالی از اشکال نیست و همچنین است اگر مالیکه بدست او میباید بجز حرام نباشد و همچنین هر گاه بنای دادن عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند مال غصبی است بر او هم حرام است گرفتن بعنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش رد کند سیم معامله بچیز هائیکه مالیت ندارد مثل حشرات و مسوخات وسباع چهارم معامله بچیزیکه منفعت مقصوده آن منحصر بحرام است مثل آلات لهو یا آنکه قصد متابعین صرف کردن آن د. حرام باشد مثل خریدن انگور برای شراب انداختن پنجم معامله بچیزیکه در آن غش کرده باشد و مشتری نداند پس اگر معامله بر کلی نموده اند ومغشوش را داده تفاوت مغشوش با درست برذمه اوست باید بدهد و اگر معامله برهمان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیرجنس باشد ودر بقیه خیار تبعیض صفقه ثابت است

وهمچنین است در جانب مشتری اگر پول قاب بدهد ششم زیاد
نمودن در بین معامله دو نفر هر گاه قصد خریدن نداشته باشد
بلکه برای ترغیب مشتری باشد بزیاده با اینکه زیادے مقدار
ارزش از جنس باشد هفتم معامله ربوی بدانکه در حدیث است
که گناه یك در هم ربا بزرگتر است از گناه هفتاد زنا با
محارم و رباء در معامله آن است که کسی بخرد یا بفروشد
جنسیکه مکیل و موزون باشد بهمان جنس با زیاده اگر آن چه
زیاده از غیر آن جنس باشد بلکه اگر چه زیاده غیر عینی باشد
مثل ضمیمه شرط و همچنین است اگر جنس نقدی را بهمان جنس
همان قدر بخرد یا بفروشد بینه بلی اگر در هر دو طرف ضم
غیر جنس کنند یا در طرف کمتر ضرر ندارد و در معدود
مثل گردو و تخم مرغ و چیزهائیکه بذراع یا مشاهده تعیین میشود
رباء نیست و مناط در مکیل و موزون بودن در بلد معامله است
اگر هر بلدے بطوری تعیین کنند مثل هندوانه و بادنجان که
در بعض بلاد عددی است و در بعض موزون است بلی اگر در
اغلب بلاد چیزے موزون باشد ودر بلدی معدود احوط اجراء حکم
رباء است در آن بلد نیز وفرقی نیست درتحقق رباء مابین جنس
خوب و بدو صحیح و معیوب و واجد صفتی و فاقد آن مادامیکه
همان محسوب شود مثل برنج صدرے وگرده که هردویك جنس

میباشند و مس شکسته بدرست و طلاے ساخته بنساخته و مسکوك
بغیر مسکوك اگر چه در عرف تفاوت قیمت داشته باشد که حکم
رباء در همه جاری است و احوط اجراء حکم رباء است درصلح
که در مقام بیع باشد و در هر مقابی که دوجنس محسوب باشند
رباء نیست بلی گندم یا جو شرعاً در باب رباء معاملی در حکم
یك جنس میباشد و رباء در آن جاری است و بدانکه رباء در
چند مقام حرام نیست بلکه رباء نیست اول در معامله مابین پدر
و فرزند اگر چه دختر باشد لکن احوط اقتصاد بر پسر است
دوم مابین زن و شوهر سیم مابین سید و مملوك چهارم مابین مسلم
وکافر حربی درصورتیکه ازحربی زیاده بگیرد ورباء دادن باوجایز
نیست بخلاف غیر حربی که مطلقاً جایز نیست

مبحث دوم

در عقد بیع و شری بدانکه فروختن عبارت است از آنکه
عینی را تملیك غیر کنند بعوضی و بعد از تعیین مبیع و ثمن بایع
بمشتری بگوید بعتك هذه الدار بالف تومان بلا فاصله مشترے
بگوید قبلت هکذا یا اشتریت هکذا یا بایع بگوید ملکتك هذا
الکتاب بعشرة دراهم .شتری بگوید تملکت یا اشتریت و معتبر

است در آن ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف مشتری و باید معنای صیغه آنرا بدانند و قصد انشاء و تملیك و تملك كنند بان و میتوانند هر كدام از بایع و مشتری وكیل كنند كسیرا در اجراء عقد بلكه هر دو یكنفر را یا احدهما دیگریرا وكیل نماید و مباشر طرفین ایجاب و قبول یكنفر باشد علی الا قوی بلكه اقوی كفایت عقد غیر عربی است اگر چه بتواند بعربی اداء كند یا كسیرا وكیل نماید بلكه جایز است معاملهٔ بمعاطاه كه جنس را بقصد تملیك بدهد و پول را بقصد تملك بگیرد خصوص در آنچه یسیر باشد و مفید ملكیت است علی الاقوی بلی معاملی كه هیچكدام تصرف درآنچه بآنها رسیده نكرده باشند میتوانند ردكنند و معامله را برهم بزنند بخلاف آنكه اگر یكی از آنها یا هر دو تصرف كرده باشند در آن باتلاف یا نقل اگر چه خیار فسخ در آن داشته باشد یا تلف شده باشد كه در همه صور معامله لازم شده

مبحث سوم

در شرایط متبایعین و عوضین و آن چند چیز است اول بالغ بودن بایع و مشتری پس جایز نیست معامله نا بالغ اگر چه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را ازنا بالغ بعنوان خریدن گرفت

ضامن است و باید بولی آن طفل برساند و آن بولی كه بطفل داده اگر تلف شد از كیسهٔ او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل و نه از ولی او دوم عاقل بودن متبایعین سوم قصد خریدن و فروختن چهارم راضی بودن بان پنجم مالكبودن آنچه میخرند و میفروشند یعنی مالك معامله كردن بان باشند و این شرط لزوم است پس اگر مال غیریرا فضولا بدون اذن او بلكه یا عدواناً و غصباً خریدند یا فروختند لزوم آن معامله موقوف باجازه مالك است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد و الا باطل است و هم چنین است اگر مال اورا با مال خود با هم بفروشند بمعنی پس آنمعامله در مال فروشنده لازم است و در مال غیر موقوف باجازه او پس اگر اجازه نمود كه هیچ و الا نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما خریدار میتواند آنمعامله را فسخ كند بخیار قبض صفقة بشرط آنكه كیفیت را ندانسته خریده و الا نمیتواند مگر آنكه بایع راضی بان شود و علی كل حال مشتری رجوع میكند بر بایع باقدر از قیمت كه در مقابل مال غیر بلو داده و در كیفیت معرفت بمقدار آن تفضیلی است ششم آنكه هیچ یك از عوضین متعلق حق غیر نباشد و الا صحیح نیست و موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است و عمدهٔ آنها در چند مقام است اول عین مرهونه كه ملك راهن و متعلق حق مرتهن است پس

است در آن ایجاب از جانب بایع و قبول از طرف مشتری و باید معنای صیغه آنرا بدانند و قصد انشاء و تملیك و تملك كنند بان و میتوانند هر كدام از بایع و مشتری وكیل كنند كسیرا در اجراء عقد بلكه هر دو یكنفر را یا احدهما دیگریرا وكیل نماید و مباشر طرفین ایجاب و قبول یكنفر باشد علی الاقوے بلكه اقوی كفایت عقد غیر عربی است اگر چه بتواند بعربی اداء كند یا كسیرا وكیل نماید بلكه جایز است معاملهٔ بمعاطاه كه جنس را بقصد تملیك بدهد و پول را بقصد تملك بگیرد خصوص در آنچه بسیر باشد و مفید ملكیت است علی الاقوی بلی معاملی كه هیچكدام تصرف درآنچه بآنها رسیده نكرده باشند میتوانند ردكنند و معامله را برهم بزنند بخلاف آنكه اگر یكی از آنها یا هر دو تصرف كرده باشند در آن باتلاف یا نقل اگر چه خیار فسخ در آن داشته باشد یا تلف شده باشد كه در همه صور معامله لازم شده

مبحث سوم

در شرایط متبایعین و عوضین و آن چند چیز است اول بالغ بودن بایع و مشتری پس جایز نیست معامله نا بالغ اگر چه ممیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را ازنا بالغ بعنوان خریدن گرفت

ضامن است و باید بولی آن طفل برساند و آن پولی كه بطفل داده اگر تلف شد از كیسهٔ او رفته نمیتواند مطالبه نماید نه از طفل و نه از ولی او دوم عاقل بودن متبایعین سوم قصد خریدن و فروختن چهارم راضی بودن بان پنجم مالكبودن آنچه میخرند و میفروشند یعنی مالك معامله كردن بان باشند و این شرط لزوم است پس اگر مال غیریرا فضولا بدون اذن او بلكه یا عدواناً و غصباً خریدند یا فروختند لزوم آن معامله موقوف باجازه مالك است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد و الا باطل است و هم چنین است اگر مال اورا با مال خود با هم بفروشند بثمنی پس آنمعامله در مال فروشنده لازم است و در مال غیر موقوف باجازه او پس اگر اجازه نمود كه هیچ و الا نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما خریدار میتواند آنمعامله را فسخ كند بخیار تبعض صفقة بشرط آنكه كیفیت را ندانسته خریده و الا نمیتواند مگر آنكه بایع راضی بان شود و علی كل حال مشتری رجوع میكند بر بایع بانقدر از قیمت كه در مقابل مال غیر باو داده و در كیفیت معرفت بمقدار آن تفصیلی است ششم آنكه هیچ یك از عوضین متعلق حق غیر نباشد و الا صحیح نیست و موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است و عمدهٔ آنها در چند مقام است اول عین مرهونه كه ملك راهن و متعلق حق مرتهن است پس

جایز نیست فروش آن از برای راهن مگر باذن مرتهن و نه از برای مرتهن الا برای استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگر چه راهن راضی نباشد دوم مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است و جائز نیست بیع آن مگر در چند موضع اول جائی است که ما بین موقوف علیهم بواسطه مال وقف نزاع شدید باشد که مظنه آن مال یا نفس در ابقاء آن باشد دوم در صورتیکه عین موقوفه خراب و مضمحل شود که منفعت مقصوده از آن حاصل نشود مثل حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشند و پول آن را صرف در اقرب بغرض واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان و موارد دیگر نیز هست سیم بیع ام ولد از آقای خود در صورتیکه انعقاد آن ولد در ملك او باشد و جایز نیست از برای مالك فروش آن کنیز مادامیکه آن ولد نمرده است الا در چند جا که در محل خود ذکر شده و مقامات دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است هفتم آنکه مبیع عین باشد نه منفعت و اما در ثمن پس کافی است منفعت بودن هشتم آنکه عوضین معلوم باشند بکیل یا وزن یا ذرع یا عدد و کافی نیست وزن و کیل آن بعیار غیر معلوم چناچه جزافاهم کافی نیست مگر در چیزهائیکه بمشاهده رفع جهالت آن می شود ومناط درهر بلدی

رفع جهالت هر جنسی است بمتعارف آن بلد نهم قدرت بر تسلیم مبیع یا ثمن پس فروش غلام گریخته صحیح نیست مگر با ضمیمه که صحیح است اگر چه آنغلام بدست او نیاید

مبحث چهارم

در خیارات است و آن چند قسم است اول خیار مجلس که مادامیکه متبایعین از هم متفرق و جدا نشده باشند میتوانند معامله را بر هم زنند و بعد از جدا شدن بیع لازم می شود دوم خیار حیوان است تا سه روز برای مشتری نه بایع مگر آنکه ثمن هم حیوان باشد و فرق نیست در اقسام حیوان اگر چه غلام و کنیز هم باشد سیم خیار بشرط برای هر که شرط قرار دادند تا مدتی که معین نمودند چه بایع چه مشتری یا هر دو چه اجنبی و فرق نیست ما بین شرط رد مثل ثمن تا مدت معینه و غیر آن از شروطیکه خلاف مقتضاے عقد و کتاب و سنت نباشد پس بدآنکه جایز است شرط کردن در ضمن العقد بهر شرطی مثل خیاطه ثوب معین یا قرض دادن مقدارے باو و لازم است وفاء بآن شرط بر فرض قدرت و الا کسیکه از برای او شرط شده مختار بر فسخ آن معامله خواهد بود و هم چنین جایز است در ضمن العقد شرط کند

که فلان کتاب مال او باشد و آن را شرط نتیجه گویند چهارم خیار غبن از برای مغبون با جهل بآن غبن در وقت معامله پنجم خیار تأخیر دادن ثمن یا مثمن تا سه روز در چیز هائیکه بماندن یکروز فاسد نمیشود و در آنچه فاسد می شود تا یکروز بگذرد اگر نیاید مالك مختار بر فسخ معامله است اگر شرط تأخیر نکرده باشد ششم خیار رؤیت و آن چنانستکه جنس معینی را درست ندیده باوصافی بخرد اگر دارای آن اوصاف نباشد ومشتری هم اطلاع بر عدم آن اوصاف نداشته باشد مشتری بعد از دیدن آن مختار بر فسخ است و اگر بهتر در آمد فروشنده خیار دارد در صورت عدم اطلاع بایع بوصف بهتر هفتم خیار عیب است اگرچه بعداز عقد وقبل از قبض حادث شده باشد و مشتری مختار است بر فسخ آن معامله یا امضاء آن یا گرفتن تفاوت ما بین صحیح و معیب و هم چنین بایع مختار است اگر ثمن معیوب در آید و این خیار ساقط می شود بچند چیز اول علم مشتری بآن عیب در وقت معامله دوم آنکه بعد از اطلاع بر آن عیب مشتری راضی بان شود سیم آنکه خیار عیب را ساقط کرده باشد چهارم آنکه فروشنده تبری از عیوب آن کند علی الاحوط بلکه بفروشد با وجود عیب معین یا هرعیبی که دارد بلی اگر تبری از عیب معینی بنماید خیار عیب دیگر ساقط نمیشود پنجم تصرف کردن مشتری در آن چه بتصرفی که

عین را تغییر بدهد چه قبل از علم بعیب یا بعد از آن که مسقط رد است اما میتواند ارش بگیرد و خیار عیب فوری است وحضور بایع شرط صحت فسخ نیست هشتم خیار تدلیس است وآن چنان است که فروشنده یا خرنده در مال خود کاری کند که آن را بهتر بنمایاند و بعد از علم بآن میتواند فسخ کند یا امضاء نماید بدون ارش نهم خیار شرکت است وآن چنان است که کسی جنسی بخرد و معلوم شود که قدری از آن مال غیر بوده و آن غیر امضاء معامله را نکند که در اینصورت با آنغیر در آن مال شریکست پس مشتری مخیراست مابین فسخ یا گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده و آن را خیار تبعض صفقه هم میگویند دهم خیار تعذر تسلیم مثل غلامیکه گریخته باشد بعد از فروختن و قبل از رسیدن آن بمشتری پس مشتری مختار برفسخ است

مبحث پنجم

در بیع صرف است ومراد از آن بیع طلا بطلا یا نقره بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا است بدآنکه شرطست درصحهٔ آن قبض در همان مجلس و احکام رباء اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد در آن جاریست بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا با زیادتی

مانعی ندارد پس اگر در همان مجلس بعضی از آنرا قبض کرد و بعضی نزد او ماند و از هم جدا شدند بیع درآن قدری که داده درآن صحیح و در آن قدریکه نداده باطل میشود و خیار تبعض صفقه از برای آنکه تمام آن باو نرسیده ثابت است وفرقی نیست درثبوت احکام بیع صرف مابین آنکه عوضین هردومسکوك باشد یا یکی از آن دومسکوك باشد یا هیچکدام مسکوك نباشد و اقوی عدم جواز فروختن خاك نقره است که از معدن آن بیرون می آورند بنقره خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن و همچنین خاك طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیرآن

مبحث ششم

درنقد و نسیه و سلف است بدآنکه مبیع و ثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچکدام نقد نیست یا مبیع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبیع پس اشکالی در صحت صورت اولی و بطلان صورت ثانیه نیست و اما صورت سوم که مبیع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه است و صحیح است وشرطست در آن که تا مدت معین قرار دهند مثلا تا یکسال هلالی و بعد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً بابایع بدهد و تا

مدت آن بسر نیامده باشد بایع مستحق مطالبه آن نخواهد بود بلی اگر مشتری بمرد آن دین معجل میشود و میتواند مطالبه آن را بنماید از ورثه اگر چه مدت منقضی نشده باشد و اگرجنسی را بتردید بفروشد مثلا بگوید فروختم آن را بتو نقداً بیکتومان یا نسیتاً بدو تومان اظهر در این معامله استحقاق بایع است باقل ثمنین و اما تردید در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد و اما صورت چهارم که ثمن نقد است نه مبیع پس آن را سلف میگویند و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد ده من گندم را مثلا که یکسال دیگر بدهد بده قران نقد وهمچنین معتبراست معین نمودن ازجنس را باوصافی که تفاوت میکند قیمت بتفاوت آن و احوط بلکه اقوی اعتبار تعیین موضع تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع عقد یا جای دیگر وهمچنین معتبراست آن جنس دروقت حلول مدت ممکن الاداء باشد وجایز نیست مشتری قبل ازانقضاء مدت آن جنس را که بسلف خریده بغیرے بفروشد

باب دوم

در قرض است بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و در بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن

است و صیغه آن اقرضتك و امثال آن است که دلالت کند بر آن و جایز است قرض بدون صیغه و علی کل حال قرض اگرچه از عقود لازمه است با شرایط آن ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض گیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول آن و اگر شرط کند بر مقرض که چیزی زیاد تر باو بدهد رباء و حرام است اگرچه آن زیاده از غیر جنس دین باشد بلکه اگرچه آن زیاده شرطی یا وصفی باشد و جایز نیست وقرض گیرنده آن مالی را که با شرط زیادتی قرض کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند و اگر تلف شد مثل آن را هر گاه مثلی باشد یا و قیمت آن را هر گاه قیمتی باشد باید بدهد بلی اگر زیاده را در ضمن العقد شرط نکند و قرض گیرنده بر سبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر ندارد بلکه مستحب است و در حرمت رباء در قرض شرط نیست که آن جنسی را که قرض میدهد مکیل و موزون باشد بلکه رباء در معدود نیز جاری است و اگر در ضمن عقد قرض شرط مدت کند محل اشکال است بلی درضمن عقد خارج لازم دیگری شرط مدت از برای دین بکند علی الظاهر عیب ندارد و جایز نیست قبل از انقضاء مدت مطالبه کند از او و بعد از انقضاء میتواند مطالبه کند مگر آنکه مدیون قدرت بر

اداء آن نداشته باشد یاآنکه‌چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکنای اوست و اسب سواری و کنیز وغلام بااحتیاج بآنها و امثال آن که دراینصورت مطالبه کردن جایزنیست بلکه باید صبر کند تا مدیون قادر بر اداء دین شود و اگر کسی پولی یا چیزی دیگر بکسی قرض داد و قیمت سوقیه آن کم شد مقترض همان قدری را که قرض کرده بدهد کافی‌است ومعتبر است در آن چیزیکه قرض میدهد تعیین مقدار آن وتخمین کفایت نمیکند

باب سوم

در رهن و آن عبارت است از گرو گذاردن مالی را نزد کسیکه از اوطلبکار است بعنوان وثیقه و اطمینان او که اگر طلب او را نداد از آنمال استیفاء نماید و گرو دهنده را راهن وگرو گیرنده را مرتهن میگویند و آنمال را غیر مرهونه و معتبر است در رهن ایجاب و قبول بهر لفظیکه دلالت بر آن کند و معتبر است در راهن و مرتهن بلوغ و عقل و در راهن جواز تصرف در آنمال و در عین مرهونه آنکه عینی باشد که فروش آن صحیح باشد و در دین آنکه ثابت در ذمه راهن باشد چه عین

باشد چه منفعت و اگر رهن گذارد مال دیگری را موقوف باجازه اوست و عین مرهونه و منافع آن مال مالك آن است و لكن جایز نیست از برای مرتهن او نقل آن عین بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف در آن مگر باذن راهن پس اگر یکی از آنها در آن تصرف نمود بدون اذن دیگری موقوف بر اجازه اوست و اگر مرتهن آنرا باذن راهن فروخت ثمن آن نیز رهن است بشرط آنکه باین قید فروخته باشد که ثمن آن رهن باشد پس احکام رهن در آن ثمن جاری است و هر وقتیکه جایز باشد از برای مرتهن مطالبه دین بعد از مطالبه و ندادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد و استیفاء طلب خودرا از آن بنماید اگر چه عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید با امکان باذن حاکم شرع باشد و اگر قیمت عین زائد از طلب او باشد تتمه را براهن بدهد و اگر دیون دیگری هم داشته باشد و مفلس شده و مالش وفاء بدیون او نمیکند سائر غرماء با مرتهن شریك نخواهند بود در مقدار طلب او ولی سائر غرماء در آن تتمه با هم شریکند و اگر مرتهن طلب دیگری هم از راهن داشته باشد غیر از آن دینی که آنمال را رهن آن گذارده حال او حال سائر غرماء است درآن

باب چهارم

در حجر است و آن عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است اول بالغ نبودن که مانع از تصرف اوست در مال خود و شناخته می شود بلوغ به بیرون آمدن منی یا روئیدن موی خشن بر عانه او یا گذشتن پانزده سال هلالی تمام از عمر او پسر و نه سال تمام از عمر دختر دوم دیوانه بودن تا کامل شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی ممنوع از تصرف است بخلاف حال افاقه و ملحق میشود باو در حکم سفیه و او کسی است که صرف میکند مال خودرا در غیر اغراض عقلائیه سیم بنده بودن اگر قائل شویم بمالکشدن او و صحیح نیست تصرف او در مالش مگر باذن مولی چهارم مفلس بودن که ممنوع است از تصرف در اموال خود بچند شرط اول ثبوت دین او نزد حاکم شرع دوم رسیدن وقت آن اگر دین او مؤجل باشد سیم آنکه مالش کمتر از دین باشد چهارم مطالبه طلبکاران از حاکم که او محجور نماید و اما مریض پس اقوی صحت تصرفات اوست در مال خود اگر چه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هرگاه

وصیت نمود زائد از ثلث مال خود در مقدار زائد نافذ نیست مگر بامضاء ورثه و هم چنین است وصیت غیر مریض پس اگر بعضی امضا کردند و بعضی رد نمودند بمقدار سهم آن بعض که امضا نموده اند از آن زیاده نافذ است نه غیر آن

باب پنجم

در ضمان و کفالة است و ضمان عبارت است از تعهد نمودن و بذمه گرفتن طلب کسی را از دیگری و متعهد را ضامن و طلبکار را مضمون له و مدیون را مضمون عنه گویند و معتبر است در ضمان رضای ضامن و مضمون له اگر چه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له بآن و الا جایز است از برای او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضمان ذمه مضمون عنه بری میشود از آن دئن و ذمه ضامن مشغول می شود و ضامن باید اداء دین نماید پس اگر ضمان بخواهش مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده از او میگیرد و الا مستحق نخواهد بود و صحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمه خود بگیرد که بیکسال دیگر مثلا ادا نماید اگر چه دین مدت نداشته باشد و آنچه ذکر شد در صورتی است ضامن مال شود اما اگر ضامن نفس مدیون شود

پس آن را کفالة گویند که هر وقت طلبکار مدیون را بخواهد کفیل باید او را تسلیم نماید چنانچه اگر کسی مدیونی را از دست طلبکارش قهراً رهانید در حکم کفیل میباشد و ذمه کفیل برے می‌شود بیکی از چند چیز اول بتسلیم نمودن مدیون دوم بری شدن ذمه مدیون از دین باداء آن یا باداء کفیل یا بابراء دائن سیم بمردن مدیون چهارم بابراء مکفول له کفیلرا از کفالة چنانچه در ضمان نیز ذمه ضامن برے میشود باداء او یا مضمون عنه یا بابراء دائن ذمه او را یا ضمان او را

باب ششم

در حواله و آن عبارت است از منتقل شدن مالی از ذمه کسی بذمه دیگری مثل آنکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حواله بکر کند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل و عمرو را محتال و بکر را محال علیه میگویند و ذمه زید که مشغول بود برای عمرو فارغ می‌شود از آن مال و نقل میشود بذمه بکر بشرط آنکه ذمه بکر مشغول باشد برای زید بمثل آن مال پس باید بکر که محال علیه است آن مال را بعمرو که محتال است بدهد و اگر ذمه بکر بری باشد و قبول کند وجه

حواله بر ذمه او باشد بازهم ذمه زیدکه محیل است فارغ میشود
از عمرو که محتال است و شرط است رضای محیل و محتال
اما رضای محال علیه پس آن نیز شرطست درصورتیکه مدیون محیل
نباشد بر آنچه بر او حواله شده است واگر مدیون بان باشد پس
در اعتبار رضای او اشکال است و احوط اعتبار آن است و اگر
مدیون محیل باشد لکن بغیر جنس آنچه حواله کرده است در
اینصورت نیز بلا اشکال رضای او معتبر است و باید ذمه محیل
مشغول باشد برای محتال و اما اگر ذمه محیل مشغول نباشد برای
محتال و حواله کند بمحال علیه که مالی را باو بدهد پس حواله
مصطلحه نیست بلکه توکیل است

باب هفتم

در اجاره است و در آن معتبر است چند چیز اول عقد
که موجر بگوید اجرتك هذه الدار الی سنة بخمسین قراناً و مستاجر
بگوید قبلت هكذا و امثال آن از چیزهائیکه دلالت کند بر تملیك
منفعت عین در زمان معینی بعوض معلوم و جایز است بلفظ غیر
عربی و مباشرت یکنفر از جانب هر دو و همچنین جایز است
معاطات در آن چنانچه در بیع گفته شد و عقد اجاره از عقود
لازمه است و در معاطات جایز است مگر بعد از تصرف احدهما

دوم تعیین عینی را که باجاره میدهد اگر چه یکسر مشاع باشد
مثل نصف و ثلث و امثال آن سیم تعین مدت بطوریکه مضبوط
باشد پس اجاره درمدت غیر معین صحیح نیست که بگوید خانه
را اجاره دادم هر ماهی بیکتومان مثلا چهارم تعیین مال الاجاره
از جنس و قدر و زمان اداء و اگر زمان اداء را معین نکرده
باید نقد بدهد و باطل نمیشود اجاره بمردن موجر یا مستاجر و
بفروش آن عین وجایز است کسی اجیر غیر شود و تمام منافع او
ملك مستأجر می‌شود با تعیین منفعت عرفاً چنانچه جایزاست اجیرغیر
شود برای عمل معینی

باب هشتم

در مضاربه بدانکه مضاربه آن است که کسی قدر معین
از پول طلا یا نقره خودرا بکسی دهد که بان تجارت کند و
شرط کند بر او که ربح آن ما بین هر دو باشد بنسبت معینه بر
وجه اشاعه مثل نصف وثلث پس مالکرا مضارب و آن دیگری
را عامل میگویند و اما اگر شرط کنند که تمام ربح مال
از مالك باشد پس آنرا بضاعت گویند و هم چنین اگر شرطی
نکنند پس در این دو صورت تمام ربح از مالك است و عامل

مستحق اجرة المثل است و اما اگر شرط کنند که تمام ربح از برای عامل باشد پس اگر بدادن آن پول قصد قرض داشتن کرده صحیح است والا باطل است چنانچه اگر جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد یا آنکه ربح را بغیر نسبت مشاعه قرار دهد مثل آنکه بگوید ده تومان ربح از برای عامل وبقیه از مالك بالعکس مضاربه نخواهد بود بلکه قرار داد آنها باطل و تمام ربح در این صور از برای مالك است و عامل مستحق اجرة المثل عمل خود میباشد و اگر مالك بر عامل خود شرط کند تجارت مخصوصی را بر عامل معین است که وفاء بشرط او کند و اگر تخلف نمود فضولی است با اجازه مالك صحیح و بدون آن باطل و بر هر دو تقدیر نه مستحق ربح است و نه اجرة المثل الا برضای مالك و عامل مضارب امین است پس اگر مال مالك بدون تعدی و تفریط در دست او تلف شود ضامن نیست

باب نهم

در شرکت است

بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلا چند نفر دلال و

جوان با هم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر روی هم بریزند و قسمت کنند و هم چنین شرکت وجوه باطل است باینکه دو نفر بیچیز که آبرو داشته باشند با هم قرار دهند که هر یك هر چه بخرند بنسیه و بفروشند در آن شریك باشند و منفعت را با هم قسمت کنند و هم چنین باطل است شرکت مفاوضه باینکه با هم قرار دهند که هر یك بهر وجه مالی را مالك شوند شریك باشند اما ما عدای اینها از شرکت در اموال صحیح است و سبب شرکت چهار چیز است اول آنکه بمعامله حاصل شود مثل عامل مضارب که در ربح با مالك شریکند یا آنکه دو نفر هر کدام یکتومان میدهند و یکخروار گندم مثلا میخرند یا خانه اجاره میکنند دویم آنکه بارث مالی بانها منتقل شود سیم بممزوج شدن مال احدهما بمال دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند چهارم شرکت عقدی است باینکه دو نفر هر یك مقداری از مال بیاورند و بر روی هم ریخته قرار دهند که بانمعامله کنند و در ربح شریك باشند و این محتاج است بایجاب و قبول قولی یا فعلی و قرار شرکت در ربح بنحوی است که با هم قرار دهند و با اطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت مالین است و در تمام صور جایز نیست از برای یکی از آن دو تصرف کند در اموال مگر باذن دیگری و اگر هر دو راضی

میقاءشرکت کنند فیها و اگر یك كدام از آنها باز راضی نباشد دیگری را جبر میکند بقسمت و طریق قسمت نمودن آنمال بیکی از دو طریق است اول آنکه همان مال را تنصیف کنند یا تثلیث و نحوان بر حسب شرکت آنها در آنمقدار و قرعه میزنند هرقسمتی باسم هر کدام در آمد مختص باو میشود واین طریق در صورتی است که قسمت کردن آنمال باعث نقص قیمت آن نشود بطوریکه ضرر وارد آید و الا نمیتواند احدهما جبر کند دیگریرا باین قسمت بلی تراضی مانعی ندارد طریق دوم آناست که مال را با هم بفروشند و قیمت آنرا باهم قسمت کنند بطریق سابق وشریك امین است که ضامن نیست هر گاه آنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدی

باب دهم

در وکالت است

و آن عبارت است از نائب گردانیدن غیرترا در تصرفی از مال یا حق یا اجراء عقد و امثال آن و جایز نیست برای وکیل تصرف کند بغیر آنچه موکل معین کرده و الا فضولی است و اگر اورا وکیل مطلق کند باید وکیل اقتصار کند بر آنچه

صلاحت موکل را میداند و وکیل امین است پس اگر بدون تعدی و تفریط مال موکل در دست او تلف شود ضامن نیست ووکالت عقدی است جایز از طرفین که هر کدام میتوانند آنرا فسخ کنند و شرط نیست که دیگریرا اعلام کند بر فسخ خود پس هر گاه وکیل فسخ نمود دیگر جایز نیست در آنمال تصرف نماید مگر با علم برضای موکل و اگر موکل فسخ نماید و وکیل قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در آنمال صحیح و ممضی است و محتاج باجازه موکل نیست

باب یازدهم

در ودیعه و عاریه است

و در آن دو فصل است

فصل اول

در ودیعه است و آن عبارتست از آنکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن آن و آن عقدیست جایز و مادامیکه نزد اوست واجب است بر او حفظ آن بر حسب عادت و اوامین است و با تلف شدن بدون تعدی ضامن نیست و اگر مالك معین کند بر او که اورا حفظ کند در جای معینی متعین

است و اگر تخلف کند و تلف شود ضامن است مگر آنکه خوف تلف آن را در آنجا داشته باشد و برحسب عادت مصلحت حفظ آن تغییر مکان آن باشد و اگر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً آن امانت را بورثه او برساند

فصل دوم

در عاریه است و آن عبارت است از دادن مال را بکسی که از آن منتفع شود به پوشیدن یا سکنی وامثال آن و اگر بهمان تصرف معین قیمت آن کم شود یا در دست او تلف شود ضامن نیست مگر آنکه شرط ضمان کرده باشد یا عاریه ذهب و فضه باشد و باید عاریه دهنده جایز التصرف باشد پس اگر غاصب عین مغصوبه را بعاریه بدهد و در دست او ناقص القیمه یا تلف شود هر دو ضامن میباشند اگر چه جاهل باشد بغصبیت آن و باید غرامت ان را بکشند و اگر یکی از آن دو غرامت کشید و بمالکش رساند ان دیگری ساقط می شود و بر فرض غرامت کشیدن مستعیر اگر وقت تصرف جاهل بغصبیت آن بوده رجوع میکند آن بر غاصب معیر و از او میگیرد

باب دوازدهم

درغصب

و آن استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بدون رضای او و آن حرام است وبراوواجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه اگر آنمال بتصرف هرکس رسیده باشد همه ضامن میباشند و اگر تلف شد بر همه واجب است که از عهده آن بیرون آیند و گذشت که اگر بعضی از آنها جاهل بغصبیت بودند و غرامت کشیدند رجوع میکنند بر غاصب اول و قرار ضمان بر اوست در صورتیکه آن غاصب اول مغرور شده باشد و الا قرار ضمان بر اخیر است که اگر آن مثلی است از قبیل گندم و جو و امثال آن مثل انرا و اگر قیمتی است قیمت یوم الاداء آنرا باید بدهد و اگر در زمین غصبی زراعت نمود حاصل آن از زارع و اجرة المثل زمین از برای مالك بر ذمه زارع است

باب سیزدهم

درصلح است

بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر چه برای رفع نزاع و چه صلح در مقام بیع یا اجاره یا هبه یا ابراء وآن عقدیست لازم و مستقل که فائده مذکورات را دارد و یکی از آن دو نفر را مصالح و دیگری را مصالح له گویند و آن چیزیکه

نقل می شود مصالح عنه میگویند اگر چه دعوی یا حقی باشد و آن مالیکه بان صلح میکند مصالح به مال المصالحه میگویند و بعد از تعیین همهٔ مذکورات مصالح بمصالح له میگویند صالحتك عماذکر بما ذکر و مصالح له قبول میکند و صیغه آن بغیر عربی نیز صحیح است و اگرخیاری برای احدهما یاهردو یاثالثی قرار دهند جایز است والا لازم است واگر کسی ادعائی بر کسی داشته باشد واو منکر باشد جایز است که مدعی به خودرا صلح کند بمنکر بمبلغی و او هم قبول کند و این قبول کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود و اینمصالحه رفع نزاع دنیا را میکند اما اگر حقی از یکی در ذمه دیگری باشد میان خود و خدا مسؤل ذمه او خواهد بود و در آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل آنکه ده تومان زید ادعاء میکرد به پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیگر بر ذمه اومیماند. چنانچه اگر زید هیچ طلب نداشت و ادعای دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطناً از یکدیگر راضی شوند مؤاخذه اخرویه هم نخواهند داشت و هم چنین اگر قدر طلب زید معلوم نباشد و اما مدعی علیه میداند اگر مصالحه کنند و در باطن زید آنچه استحقاق دارد بگذرد

ضرر ندارد و الا بقیه را در آخرت مؤاخذ است و خیار عیب و غبن در صلح جاریست چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت و عین بعین یا بمنفت و حکم بیع صرف در صلح نقدین جاری نیست و حکم رباء در آن جاری است پس اگر صلح کند صد تومان را بنود تومان جایز نیست مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بغیر جنس

باب چهاردهم

درهبه است

و آن عبارت است از بخشیدن مال خودرا بدیگری بعوض معینی یا بدون عوض و معتبر است در آن ایجاب و قبول بهر لفظی که بر آن دلالت کند و کافی است در آن فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن و او بگیرد و معتبر است در آن قبض دادن که تاندهدمال باومنتقل نشده بلی اگر طلبکار طلب خودرا بمدیون ببخشد محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است و ابراء است و هبه عقد جایز است که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است اول آنکه موهوب له از ارحام واجب باشد دوم آنکه موهوب له در عین موهوبه تصرفی کرده باشد باتلاف

یا بنقل و امثال آن یا تلف شده باشد نزد او سیم آنکه هبه معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

منهج سیم

در بعض مهمات احکام است و در آن چند مطلب است

مطلب اول

در وقف است و آن عبارت است از حبس نمودن عین و تسبیل منفعت آن و در آن دو فصل است

فصل اول

در شرایط وقف و واقف و موقوف علیه و عین موقوفه

بدآنکه شرایط صحت وقف چند چیز است اول عقد بگفتن وقفت و سبلت هذا المال و نحوان با قبول موقوف علیه یا وکیل یا ولی او در اوقات خاصه و در وقف بر جهات و مصالح عامه و نحوایها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول محل تامل است هرچند احوط است دوم قصد قربت نمودن در آن بنا بر احوط لکن اعتبار آن محل اشکال است و وقف کافر صحیح است بنا بر اقوی سیم دوام پس وقف منقطع الاول مثل آنکه از سال دیگر وقف کند یا منقطع الوسط مثل آنکه سال آینده را بیرون کند از

وقف یا منقطع الاخر که از حال الی یکسال وقف کند صحیح نیست چهارم قبض دادن عین موقوفه را بتصرف موقوف علیه یاوکیل یا ولی او بلی اگر وقف کند بر اولاد صغار خودمحتاج بقبض نیست یعنی کفایت میکند بودنش در تصرف خودش از بابت ولایة و حاصل میشود قبض مسجد بیکنماز در آن و اما شرایط واقف پس بلوغ و عقل و جواز تصرف در آنمال است و اما شرایط موقوف علیه پس چند چیز است اول موجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحیح نیست بلی بتبع موجود صحیح است مثل آنکه وقف کند بر اولاد خود و بعد از ایشان بر اولاد آنها نسلا بعد نسل که طبقه لاحقه بالفعل موجود نباشد دوم معین بودن موقوف علیه پس وقف بر مجهول صحیح نیست و وقف بر عناوین عامه مثل فقراء و مؤمنین و طلاب علوم دین جایز است چنانکه وقف بر جهات نیز صحیح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه و مدارس و مساجد و قناطر و مقابر بلکه وقف بر مصالح عامه نیز جایز است و متولی آن تابع قرار داد واقف است و با عدم تعیین متولی در اوقاف عامه حاکم شرع جامع الشرایط متولی است و جایز نیست از برای احدے بدون اذن متولی تصرف در آن بلی انتفاع موقوف علیهم در جمله از اوقاف عامه محتاج باذن نیست چنانچه در اوقاف خاصه بلا متولی محتاج باذن حاکم نیست سیم

آنکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد بس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سایر فقراء است واز شرایط عین موقوفه آنکه بتوان از آن منتفع شد بابقاء عین آن بس وقف مأکولات و مشروبات که انتفاع از آنها متوقف بر افناء آن است صحیح نیست و هم چنین وقف نقدین و نحوان که انتفاع بآن متوقف بر نقل و اخراج از ملك است صحیح نیست بلی اگر نقدین را وقف کند برای زینت و نحوان صحیح است

فصل دوم

در احکام وقف است بدانکه بعد از تحقق شرایط عین موقوفه بوقف کردن از ملك واقف خارج و منتقل میشود بموقوف علیه حتی در وقف بر عناوین عامه بلکه حتی وقف بر جهات علی الاقوی ولی اختیار آن دروقف بر عناوین یا جهات یا متولی خاص میباشد اگر معین نموده و الا باولی عام که حاکم شرع است می باشد و جایز نیست عین موقوفه را بفروشند مگر در بعض مقامات که دو سه مورد آن در باب بیع گذشت چنانچه جایز نیست هبه کنند آنرا وارث برده نمیشود و اما اجاره آن صحیح است و اگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه را تا زمان معینی و در بین مدت مرد اجاره نسبت زمان بعد از موت او باطل میشود اگر اجازه

نکنند طبقه بعد و اگر مستأجر مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان گذشته از ترکه او میگیرد بلی بموت متولی که مالك معین نموده یا متولی شرعی که اجاره داده باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و امثال آن بخراب شدن از وقف بودن بیرون نمیرود

مطلب دوم

در وصیت است

و آن عبارت است از تملیك عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود و در آن دو فصل است

فصل اول

در شرایط وصیت و موصی و موصی له و موصی به بدانکه معتبر است در وصیت ایجاب از موصی بهر لفظیکه دلالت کند بر آن و قبول موصی له اگرچه بعد از زمانی باشد بلکه اگر چه بعد از موت موصی باشد و منتقل نمیشود مال باو مگر بعد از قبول و موت موصی و وصیت عقدی است جایز و بفسخ باطل می شود و کافی است در فسخ آن عدول موصی از آن بس اگر دو مرتبه وصیت کند دویمی معتبر است هر چند منافی وصیت اولی

باشد و هم چنین بفروختن عین موصی بها باطل میشود و معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیت موجود باشد اگر چه حمل باشد پس اگر سقط شد وصیت باطل میشود و اگر زنده بدنیا آمد و مرد بورثه او منتقل می شود و معتبر است در موصی به آنکه مالیت داشته باشد و زائد از ثلث مال موصی نباشد و اگر زائد باشد موقوف بامضاء ورثه موصی خواهد بود و جایز است که عین معینی را که از ثلث مال بیشتر نیست وصیت کند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقراء و امثال آن پس اگر وصی مخصوصی معین نموده که آن مال را بفقراء و نحوان بدهد فبها و الاحاکم شرع ولی ایشان است

فصل دوم

بدانکه اگر کسی دینی یا حقی یا واجبی بر عهده او است واجب است اداء نماید و اگر نکرد واجب است وصیت کند باداء آن چه واجبات مالیه مثل خمس و زکوة و مظالم عباد و چه بدنیه مثل صوم و صلوة و چه مرکب از هر دو مثل حج وامثال آن و مستحب است وصیت کردن بمستحبات از قبیل صله ارحام و صدقات و بناء مدارس و زیارات ائمه انام علیهم الصلوة و السلام وامثال آن

مطلب سیم

در احکام میراث

و در آن دو مبحث است

مبحث اول

در اسباب ارث و در آن دو چیز است اول نسبت دوم سبب و در آن دو مقصد است

مقصد اول

در طبقات ارث نسبی و آن سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقه سابقه موجود است مانع از ارث بردن طبقه لا حقه است پس در آن سه فصل است

فصل اول

در طبقه اولی و آنها دو طایفه اند طائفه اولی پدر ومادر است ودرآن چند مسئله است اول با انحصار وارث بپدر تمام مال را ارثا میبرد و با انحصار بمادر ثلث مال را ارثا و بقیه راردا میبرد و اگر یکی از زوجین با پدر یا مادر باشد نصیب اعلی را

با اجتماع پدر با مادر ثلث
میبرد و بقیه را پدر یا مادر دوم با اجتماع پدر با مادر ثلث
از مادر است با عدم حاجب و تتمه از پدر است اگر یکی از
زوجین نباشد و الا زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را می برد
و ما در ثلث را با عدم حاجب و تتمه را پدر میبرد سیم بااجتماع
پدر و مادر چه یکی از زوجین باشند یا نه اگر میت دو برادر
یا یك برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر مادرے یاپدری
داشته باشند و آنها حر و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنا بر
قولی لکن محل اشکال است که آنها اگر چه ارث نمیبرند لکن
حاجب مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مال را و
هم چنین است هرگاه ابوین یا بنت واحده باشند پس در صورت
وجود اخوات زائد بر سدس افزوده می شود بر نصیب پدر و
در صورت وجود اخوه با بنت واحده سدس ترکه تقسیم می شود
بر پدر و بنت ارباعاً طائفه دوم اولاد است و در آن چند مسئله
است اول با انحصار وارث بیك پسر تمام مال را میبرد و با تعدد
آنها با هم بالسویه قسمت کنند و با انحصار بیکدختر نصف را
ارثا و تتمه را ردا میبرد و با تعدد آنها دو ثلث مال را ارثا و
تتمه را ردا بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع پسر و دختر با
تعدد و انفراد تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قست کنند سیم
با اجتماع پسر و دختر یا پسر تنها با پدر و مادر هر یك از

از والدین سدس مال و تتمه را با تعدد اولاد بنحو مزبور قسمت
نمایند و با انفراد پسر مختص باوست چهارم با اجتماع یکدختر
با پدر تنها یا مادر تنها ربع مال را پدر یا مادر میبرد ارثا و
ردا و تتمه از دختر است ارثا و ردا و در این فرض اگر دو
دختر یا زیاده از آن باشد خمس از پدر یا مادر و تتمه از بنات
است بالسویه پنجم با اجتماع والدین با یک دختر دو خمس از
والدین است ارثا و ردا بالسویه و تتمه از دختر است اگر از
برای مادر حاجب نباشد و الا مادر سدس میبرد و پدر ربع بقیه
و دختر سه ربع بقیه و اگر دو دختر یا زیاده باشند هر کدام
از والدین سدس و تتمه از نبات است بالسویه و در این صور
اگر یکی از زوجین نیز با آنها باشد نصیب خودرا میبرد و هر
یك از پدر و مادر سدس را و تتمه از اولاد است و اگر نقص
باشد بر اولاد است و اگر زیاده باشد ابوین هم میبرند ششم هرگاه
میت اولاد نداشته باشد ولی اولاد اولاد دارد سهم هر یك از آنها
را باولاد آنها میدهند ارثا و ردا هفتم بدانکه از مال میت چهار
چیز است که مختص پسر بزرك است اگر داشته باشد و سایر ورثه
با او شریك نیستند اول رختهای میت دوم انگشتر او سیم شمشیر
او چهارم قرآن او بلکه احوط در مطلق سلاح و کتب و رحل
و راحله تراضی با سایر ورثه است و هم چنین با تعدد چهار چیز

اول و رخوتیکه برای پوشیدن مهیا کرده و هنوز نپوشیده

فصل دوم

در طبقه دوم و آن نیز دو طائفه اند اول برادر و خواهر در آن سه مسئله است اول برادر پدر مادرے یا پدرے تنها با نبودن پدر مادرے با اتحاد نصف را ارثاً و تتمه را رداً میبرد با تعدد بالسویه قسمت کنند اما خواهر پدر مادرے یا پدری تنها با انفراد نصف را ارثاً و تتمه را رداً میبرد و با تعدد آن دو ثلث را ارثاً و تتمه را رداً بالسویه قسمت کنند و برادر یا خواهر مادری با انفراد سدس را ارثاً و تتمه را رداً میبرد و با تعدد ثلث را ارثاً و تتمه را رداً ما بین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری بالسویه قسمت کنند دوم هرگاه اخوه پدری یا پدر مادری جمع شود اخوه پدرے ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر مادری است هر چند یکخواهر باشد چه اخوه مادرے تنها با ایشان باشد چه نباشد سیم خواهر و برادر ابوینی تمام مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و هم چنین خواهر و برادر پدرے تنها بافقد ابوینی و هرگاه جمع شود برادر و خواهر پدر مادرے یا پدری تنها بافقد پدر مادر یا برادر و خواهر مادری اخوه مادرے با وحدت سدس و با تعدد ثلث را بالسویه میبرند و تتمه از پدر مادرے یا پدری تنها است و در تمام صور اگر

یکی از زوجین نیز باشند نصیب اعلای خودرا میبرد و نقص بر اخوه پدر مادرے یا پدری وارد میآید طائفه دوم جد و جده است و در آن پنج مسئله است اول جد یا جده چه پدری چه مادری چه پدرے تنها چه مادری با انفراد تمام مال را میبرد و با اجتماع جد با جده پدرے للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و اگر مادرے تنها باشند بالسویه میبرند دوم با اجتماع جد یا جده پدری با جد یا جده مادرے ثلث مال از مادریست با انفراد و با تعدد بالسویه و تتمه از پدرے است با افراد و با تعدد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند سیم با اجتماع یکی از زوجین با اجداد و جدات با تعدد و انفراد آنها هر یک از زوجین باشند نصیب اعلاے خودرا میبرند و نقص برآن جد آن و جده پدری است چهارم جد و جده ابی هرگاه مجتمع شود با برادر و خواهر ابی یا ابوینی جد بمنزله برادر و جده بمنزله خواهر است و هم چنین در جد و جده امی با برادر و خواهر امی و اما در صورت اختلاف باینکه جد و جده ابی مجتمع شود با اخوه امی یا بعکس پس چنین نیست و در صورت اولی برادر و خواهر امی با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند و بقیه از جد یا جده یا هر دو است و در صورت ثانیه جد یا جده یا هر دو ثلث میبرند و ثلث آن از اخوه ابی یا ابوینی است و در صورت تعدد پنجم مادامیکه یکی

از برادر یا خواهر موجود باشند اولاد برادر و خواهر مطلقا ارث نمیبرد و با نبودن آنها اولاد آنها بجای پدر یا مادرند و سهم اورا میبرند چه با انحصار وارث بآنها چه با اجتماع با جد و جده پس اولاد برادر و خواهر مادری بالسویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی للذکر مثل حظ الانثیین

فصل سیم

در طبقه سوم و آنها نیز دو طائفه اند طائفه اولی عمو وعمه و در آن یك مسئله است و آن اینکه عمو یا عمه با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم میکنند و یا اجتماع عمو با عمه با تعدد و انفراد مال را للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند طائفه دوم خالو و خاله و در آن چهار مسئله است اول خالو یا خاله با انفراد تمام مال را میبرند و با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو با خاله نیز بالسویه قسمت کنند دوم با اجتماع اعمام با اخوال ثلث از اخوال وتتمه از اعمام است و با اجتماع یکی از زوجین با اعمام یا اخوال یا هر دو زوج یا زوجه نصیب اعلای خودرا میبرند سیم با نبودن اعمام و عمات یا اخوال و خالات اولاد هر یك از آنها باشند بجاے پدر یا مادر میباشند و سهم آنها را میبرند و مادامیکه یکنفر از اعمام وعمات موجود است اولاد آنها ارث نمیبرند مگر در یکصورت که جمع

شود این عم ابوینی با عموی پدری که تمام مال از ابن عم است چهارم با نبودن اعمام و اخوال و اولاد آنها اعمام و اخوال پدر یا مادر بجاے اعمام و اخوال میت میباشند

مقصد دوم

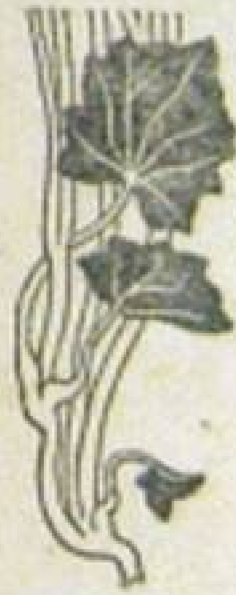
در میراث بسبب و آن دو چیز است اول زوجیت و در آن چند مسئله است اول بدآنکه زوج از مال زوجه دائمه خود نصف مال را میبرد اگر زوجه اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ربع میبرد چنانچه زوجه از مال زوج دائمی خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ثمن میبرد وبا تعدد زوجات نصیب خودرا در هر دو صورت بالسویه قسمت کنند دوم بدآنکه فرق نیست در ارث بردن زوجین ما بین آنکه هر دو یا یکی از آنها صغیره باشند یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین آنکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه سیم بدآنکه زوج از تمام مال زوجه ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و امثال آن نمیبرد و از قیمت اعیان عمارت و اشجار میبرد و از تتمه اموال در عین آنها با ورثه شریکست و مجرای آب چه قنات باشد چه غیر آن درحکم اراضی‌است مگر چیزهائیکه در آن کار کرده باشند از آجر و غیره که مثل ابنیه است لکن آبیکه حین الموت در مجرای موجود است از منقولات

است و آبهای بعد از آن تابع مجرای آن است چهارم اگر کسی در حال مرض زنیرا برای خود عقد کرده و هنوز باو دخول نکرده و بهمان مرض مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد ونه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مریضه که شوهر کرده و بهمان مرض مرد که زوج او وارث میبرد اگر چه باو دخول نکرده باشد پنجم گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در عده رجعیه باشد در حکم زن است ارث میبرد و هم چنین بعکس و در عده بائنه و بعد از انقضاء عده و لو رجعیه هیچکدام از هم ارث نمیبرند مگر در یك صورت و آن این است که مریض زن خودرا طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد پس تا یکسال هلالی آن زن ارث میبرد از شوهر بشرط آنکه شوهر نکرده باشد دوم ولاء است و آن در سه مقام است اول ولاء عتق دوم ولاء ضامن جریره سیم ولاء امامت و در آن تفصیلی است که از وضع رساله خارج است بدآنکه میراث کسیکه وارث ندارد یا بسبب موانع ارث ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله فی السموات و الارضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان غیبت آنحضرت سلام الله علیه اختیارات بدست حاکم شرع جامع الشرایط است

مبحث دوم

در موانع ارث است و آن سه چیز است اول کفر باسلام مورث بدآنکه کافر از مسلم ارث نمیبرد و حاجب طبقات لاحقه نیز نمیشود پس مسلم اگر چه از طبقه سوم باشد ارث میبرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند و کافر از کافر ارث میبرد اگر هیچ وارث مسلم نداشته باشد و هم چنین مسلم از مسلم اگر چه با هم مختلف باشند در مذهب و در اینجا دو مسئله است اول اگر کافر مسلم شد بعد از مردن مورث و پیش از قسمت کردن مال ارث خودرا میبرد دوم اگر مسلم مرتد شد بافطرة اسلام بمجرد اینکه مرتد شد مالش منتقل می شود بوارث مسلم او و زنش از زوجیت او بیرون میرود بدون طلاق و باید عدهٔ وفات بگیرد از وقت ارتداد و بحکم حاکم شرع اورا میکشند و لکن اگر توبه کرد و مسلمان شد اقوی قبول توبهٔ اوست مابین خود و خدا و طاهر میشود لکن معذلك واجب القتل است و مال و عیال او باو بر نمیگردد بلی مالی را که تازه کسب کند مالك می شود و دور نیست مالك شدنش مالیرا که در زمان ارتداد کسب کرده است بلکه عیالشرا هم بعد از عده وفات بلکه در عده اگر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملی را تکلیف بتوبه میکنند اگر توبه کرد مال و عیال او از اوست و الا اورا میکشند و مال او بقتل منتقل بوارث مسلم او می شود و اگر وارث مسلم

نداود مال امام علیه السلام است و اما زن اگر مرتد شود اگر چه فطری باشد اورا حبس میکنند و اوقات نماز میزنند اورا تا مسلمان شود یا بمیرد دوم از موانع ارث قتل لموث است بدآنکه اگر وارث مورث خودرا بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیبرد بلکه اولیاء مقتول اورا باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اگر خطاء نمود و مورث را کشت باید دیهٔ کامله بدهد و از آن دیه ارث نمیبرد بلکه خویشان ابوینی یا پدری و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات و از غیر دیه ارث میبرد سیم از موانع رقیت است پس مملوك نه وارث می شود نه مورث و میراث او از مولای اوست



آب غصب است لکن در وقت وضو فراموش کرد و بان وضو گرفت صحت محل اشکال است خصوصاً هرگاه این فراموشی از بابت بی باکی باشد که اغلب غاصبین در وقت تصرفات غالباً غافلند از غصبیت (م) هرگاه دو ظرف آب در نزد او باشد که میداند یکی از انها مباح است و یکی غصبی لازم است اجتناب از هردو و اگر آب منحصر است بان دو باید تیمم بگیرد مگر در صورتی که شارع اذن بدهد که تشخیص مال خود کند بقرعه یا نحو آن در انجا باید تعیین نماید و طهارت بجا آورد (چهارم) مطلق بودن آبست پس باب مضاف مثل گلاب و عرق طهارت جایز نیست و اگر آب و گلاب ممزوج شدند پس گلاب در آب مستهلك شده و همان اسم آبرا براو مگویند وضو بان عیب ندارد هرچند بوی گلاب داشته باشد بلکه میتوان گفت که اگر در جائی آب بقدر کفایت وضو یافت نشد لکن قلیلی آب دارد که اگر قلیلی گلاب براو اضافه

(اعلان)

کتب ذیل در بازار حلبی ساز ها نزد

« حاج میرزا احمد کتابفروش »

بفروش میرسد

شرح صحیفه سجادیه فارسی

حاوی تحقیقات حکمیه و عرفانیه

جلدی ۳ قران

« شرح دعای کمیل »



در متفرقات وحل بعضی مشکلات احادیث وحکمت

وعرفان واشعار عربی و فارسی

جلدی ۵ قران

(اعلان)

کتب ذیل در بازار حلبی ساز ها نزد

﴿ حاج میرزا احمد کتابفروش ﴾

بفروش میرسد

شرح صحیفه سجادیه فارسی

حاوی تحقیقات حکمیه و عرفانیه

جلدی ۳ قران

﴿ [illegible] ﴾

حاو[illegible]ی



﴿ [illegible] ﴾

در متفرقات وحل بعضی مشکلات احادیث وحکمت

وعرفان واشعار عربی و فارسی

جلدی ۵ قران

(اعلان)

کتب ذیل در بازار حلبی ساز ها نزد

« حاج میرزا احمد کتابفروش »

بفروش میرسد

شرح صحیفه سجادیه فارسی

حاوی تحقیقات حکمیه و عرفانیه

جلدی ۳ قران



در متفرقات وحل بعضی مشکلات احادیث وحکمت

وعرفان واشعار عربی و فارسی

جلدی ۵ قران

(اعلان)

کتب ذیل در بازار حلبی ساز ها نزد

﴿ حاج میرزا احمد کتابفروش ﴾

بفروش میرسد

شرح صحیفه سجادیه فارسی

حاوی تحقیقات حکمیه و عرفانیه

جلدی ۳ قران

﴿ شرح دعای کمیل ﴾

[illegible]



﴿ کتاب [illegible] ﴾

در متفرقات وحل بعضی مشکلات احادیث وحکمت

وعرفان واشعار عربی و فارسی

جلدی ۵ قران

(اعلان)

کتب ذیل در بازار حلبی ساز ها نزد

« حاج میرزا احمد کتابفروش »

فروش میرسد

شرح صحیفه سجادیه فارسی

حاوی تحقیقات حکمیه و عرفانیه

جلدی ۳ قران

« [illegible] »

حاو[illegible]ی



« [illegible] »

در متفرقات وحل بعضی مشکلات احادیث وحکمت

وعرفان واشعار عربی و فارسی

جلدی ۵ قران

(اعلان)

کتب ذیل در بازار حلبی ساز ها نزد

« حاج میرزا احمد کتابفروش »

بفروش میرسد

شرح صحیفه سجادیه فارسی

حاوی تحقیقات حکمیه و عرفانیه

جلدی ۳ قران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در متفرقات وحل بعضی مشکلات احادیث وحکمت

وعرفان واشعار عربی و فارسی

جلدی ٥ قران

(اعلان)

کتب ذیل در بازار حلبی ساز ها نزد

﴿ حاج میرزا احمد کتابفروش ﴾

فروش میرسد

شرح صحیفه سجادیه فارسی

حاوی تحقیقات حکمیه و عرفانیه

جلدی ۳ قران

[illegible]

[illegible]

در متفرقات وحل بعضی مشکلات احادیث وحکمت

وعرفان واشعار عربی و فارسی

جلدی ۵ قران